



انتشارات دانشگاه ملی ایران
شماره «۱۸۳»

دستور سودمند

از

علی مرزبان راد

دانشیار دانشگاه ملی ایران



۱۰/۱۰/۵۹
اعظم - مودوک



انتشارات دانشگاه ملی ایران
شماره «۱۸۲»



۱- هست شعر برای تجزیه و ترکیب
از ص ۲۷۱ تا ۲۷۵

۲- از ص ۱۷۲ تا ص ۱۸۵

۳- انشای اول روزنامه و ...
خاطرات نعل المانقاج - مطبوعات ...
مناظره در روزنامه ...

۴- از مضموی ده خط اول

و شعر ص ۲۱۷ و ص ۲۲۴ و ص ۴۸

۵- دستور

شکلین خندیا محمد است م. مغلای ...
... (از ص ... تا ص ...)

۶- دستور ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۵

حکله از ص ۱۷۲ تا ص ۱۸۵

دستور سودمند

۱- شعریندی نیست (از شبنم از ... تا آخر متن است که اندر ...)

۲- ص ۴۸ (درمان کج) و شعر یک اول ص ۲۱۷

۳- تجزیه و ترکیب از ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۷ (۵ صفحه)

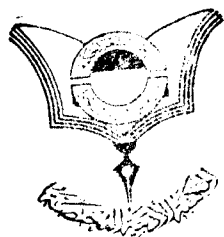
۴- دستور از ص ۱۷۲ تا ص ۱۸۵ + حالات اسم (همی از ص ۱۹۵ تا ص ۲۱۳)

۵- انشای (مائل روز) + علی مرزبان داد
(آداب انشای)

دانشیار دانشگاه ملی ایران

११११

فهرست مطالب



ط	تحمید
ی	نخستین پایه های تمدن
ک	منابع زبان فارسی
۱	تعریف دستور زبان
۲	لفظ و انواع آن
۳	الفباء فارسی
۶	حرکات و علامات
۹	حروف معجمه و مهمله
۹	حروف منفصله و متصله
۹	هاء ملفوظ و ناملفوظ
۱	(و) معدوله
۱۰	تبدیل حروف
۱۱	تخفیف
۱۲	تقسیم کلمه از نظر برخی دستور نویسان
۱۵	تقسیم کلمات در این کتاب
۱۷	بخش اول : اسم
۱۸	شناخت اسم
۲۰	اول - انواع اسم از جهت لفظ
۲۰	۱ - بسیط و مرکب

فهرست مطالب

۲۲	۲- جامد و مشتق
۲۸	دوم انواع اسم از نظر معنی
۲۸	۱- عام و خاص
۲۹	۲- ذات و معنی
۳۰	۳- معرفه و نکره
۳۲	۴- مفرد و جمع
۳۶	سوم - انواع اسم از جهت صراحت و کنایت
۳۶	اسم صریح
۳۷	انواع اسم غیر صریح (اسم ضمیر ، اسم اشاره ۰۰۰)
۴۹	نسبت دو کلمه : (مترادف ، متضاد ، متشابه)
۵۳	بخش دوم : صفت
۵۴	اول - انواع صفت از نظر درجه
۵۴	الف - صفت مطلق یا توصیفی
۵۴	ب - صفت تفضیلی
۵۵	ج - صفت عالی
۵۹	دوم - انواع صفت از لحاظ لفظ
۵۹	الف - بسیط و مرکب
۵۹	ب - جامد و مشتق
۶۴	سوم - انواع صفت از نظر معنی
۶۴	الف - صفت توصیفی یا مطلق

فهرست مطالب

۶۵	ب - صفت اشاره
۶۶	ج - صفت استفهام
۶۷	د - صفت مبهم
۷۰	هـ - صفت عددی
۷۷	حالات صفت
۷۹	بخش سوم : فعل
۸۱	شخص فعل
۸۲	ماخذ و ریشه افعال فارسی
۸۳	انواع فعل
۸۳	۱ - فعل ماضی
۸۷	۲ - فعل امر
۸۸	۳ - فعل مضارع
۹۱	۴ - فعل مستقبل یا آئینده
۹۲	لازم و متعدی
۹۵	معلوم و مجهول
۹۷	افعال فرعی
۱۰۳	افعال معین یا کمکی
۱۰۹	بخش چهارم : قید
۱۱۱	انواع قید

فهرست مطالب

۱۱۱	۱- قید زمان
۱۱۲	۲- قید مکان
۱۱۳	۳- قید مقدار
۱۱۴	۴- قید ترتیب
۱۱۴	۵- قید تاکید
۱۱۵	۶- قید تکرار
۱۱۵	۷- قید تشبیه
۱۱۶	۸- قید حالت
۱۱۶	۹- قید تردید و آرزو
۱۱۷	۱۰- قید شرط
۱۱۸	۱۱- قید استفهام
۱۱۸	۱۲- قید مشترک
۱۲۱	بخش پنجم : حرف
۱۲۲	انواع حرف
۱۲۲	۱- حروف اضافه
۱۲۸	۲- حروف ربط
۱۳۳	۳- حرف مقدمه موصول
۱۳۴	۴- حروف موصول
۱۳۷	۵- حرف شرط

فهرست مطالب

۱۳۸	۶- حرف استفهام
۱۳۹	۷- حروف جواب
۱۴۰	۸- حروف نداء
۱۴۱	۹- حروف استثناء
۴۳	۱۰- حروف متصل به فعل
۱۴۴	۱۱- حرف نشانه مفعول
۱۴۵	۱۲- حروف زائد
۱۴۷	۱۳- حروف جمع
۱۴۷	۱۴- حرف نکره یا وحده
۱۴۸	۱۵- حرف معرفه
۱۴۸	۱۶- حروف عوض کسره
۱۴۸	۱۷- حرف تحسین
۱۴۹	۱۸- حروف تنبيه
۱۵۰	۱۹- حروف پیشوند
۱۵۲	۲۰- حروف پسوند
۱۵۹	یادآوری برخی کلمات مشترک اللفظ
۱۶۷	بخش ششم : اسم فعل و اصوات طبیعی
۱۷۲	نحو
۱۷۳	انواع جمله

فهرست مطالب

۱۷۶	ارکان اصلی جمله
۱۷۸	فعل خاص ، فعل عام
۱۸۰	تعداد جمله ها
۱۸۴	برابری و نابرابری اجزاء جمله
۱۸۹	تقدیم و تاخیر اجزاء جمله
۱۹۹	حذف اجزاء جمله
۱۹۵	حالات اسم
۱۹۵	۱- حالت فاعلی
۲۰۰	۲- حالت مسندی
۲۰۳	۳- حالت مفعولی
۲۰۶	۴- حالت ندائی
۲۰۸	۵- حالت اضافی
۲۱۸	توابع
۲۲۵	عربی در فارسی و برخی قواعد املائی
۲۶۷	از تجزیه و ترکیب چه فایده ئی میبریم
۲۷۱	تجزیه و ترکیب های نمونه
۳۰۵	فهرست مآخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا لاتواخذنا ان نسينا او اخطانا

خدا را سپاس که ما را از عالم غیب به عرصه شهود آورد تا از نعمت های بیشمارش بهره ور شویم ، گوهر درخشان خرد عطا کرد تا در تاریکی های زندگی راه را از بیراه باز شناسیم ، استعداد خط و کتابت در نهاد ما گذارد تا حلقه های تمدن را به یکدیگر ببیوندیم و ثمره کوشش و تلاش های گذشتگان را به آیندگان انتقال دهیم .

سلام برداناترین و مهربانترین معلمان بشریت بمویژه آخرینشان در نبوت و برترین آنها در مرتبت محمد بن عبد الله - ص - که در روزگار متمادی فرزندان آدم را به خدا - پرستی و کسب کمال هدایت نموده اند ، افتخار بر معلمان ارجمند میهن ، پایه گذاران کاخ تمدن ، مهمترین عاملان ترقی کشور که پیوسته بذردانش و فرهنگ در دل ها میافشاندند و درختان برومند و ثمربخش به جامعه خویش تحویل میدهند . عشق و علاقه به زبان فارسی که در نهاد همه فرزندان ایران زمین است نگارنده را که مدت ها است سرگرم تدریس ادبیات فارسی است و با مشکلات درسی دانش آموزان و دانشجویان خصوصا "درزمینه" دستور زبان از نزدیک آشناست به تهیه این کتاب ساده و مختصر وادار کرد . امید آنکه نوجوانان علاقه مند قواعد زبان مادری را هرچه آسانتر فراگیرند و از گنجینه های جاودان ادب فارسی لذت و بهره بیشتر ببرند .

هرچند در این زمانه کثرت مشاغل و مصائب روز افزون به حدی است که صاحب نظران بسختی مجال مطالعه، چنین نوشته‌هایی را پیدا میکنند! با وجود بر این امیدوارم اگر حسن اتفاق را مصلحی پژوهشگر به مطالعه این مجموعه پرداخت و اشتباه و لغزشی را مشاهده کرد به نگارنده تذکر دهد تا در صورت تجدید چاپ اصلاح لازم بعمل آید. احسان چنان مصلحی فیض رسان یقیناً " موجب سپاس و تشکر خواهد بود .

نخستین پایه‌های تمدن

آدمیان به وسیله، زبان و خط و حرکات سرودست مقاصد خود را به یکدیگر میفهمانند و نتیجه، تجربه‌ها و اختراعات و اکتشافات را از گذشته به آینده انتقال میدهند و هر دم پله‌ئی از نردبان ترقی و تکامل را میپیمایند. از اینرو توان گفت که اختراع خط از سودمندترین اختراعات آدمی و نخستین پایه‌های تمدن است . به تصدیق اهل فن یکی از خطوط معتبر و مهم جهان خط فارسی است که با آثار مکتوبش از دیرباز در تنویر افکار جهانیان سهمی شایان توجه داشته است .

قواعد دستور زبان فارسی نیز در جای خود از مزایای خاصی برخوردار است و به سبب سادگی مطالب و برکناری از استثنائات شاذ میتوان با قدری صرف وقت آن قواعد را به سهولت آموخت .

در این مجموعه دستوری گذشته از جنبه اختصار و سادگی چند نکته دیگر رعایت شده است :

۱ - نظم دقیق مندرجات به همراه تمرینات متناسب کار متعلمان را در فراگیری هموارتر میسازد .

۲ - از آنجا که آشنائی با برخی از قواعد صرف و نحو عربی در ارتباط با فارسی

برای ما ایرانیان امری ضروری است ، ذیل عنوان عربی در فارسی مباحث لازم و مورد
احتیاج اجمالا " به رشته نگارش در آمده است .

۳ - در پایان کتاب تعدادی تجزیه و ترکیب فراهم شده که با مرور مختصری در آنها ،
مطالب دستوری بهتر و بیشتر در ذهن خواهد ماند .

امید آنکه دانش آموزان و دانشجویان علاقه مند به زبان و ادب فارسی با مطالعه
این کتاب قواعد زبان مادری خود را زودتر و بهتر فرا گیرند و در گفت و نوشت از لغزش
زبان و قلم محفوظ بمانند .

منابع زبان فارسی

زبان شیرین فارسی ، زبان رسمی مردم ایران دارای بیش از هزار سال سابقه ؛ درخشان
تاریخی است ، صدها کتاب علمی و ادبی و تاریخی بدان نوشته شده و فرهنگ غنی و ادب
گرانمایه فارسی را پدید آورده است ، این درخت کهنسال فیاض خود از سرچشمه های گوناگونی
به قرار زیر بهره ور گردیده است :

۱ - پارسی باستان که زبان رایج روزگار هخامنشیان بوده است . اثر این زبان در
سنگ نبشته های بیستون و تخت جمشید و دیگر جاها باقی است و نشانه هایی جاوید از
فرهنگ ایران کهن است . و قدیمیترین آنها کتیبه بیستون است از داریوش هخامنشی که
در حدود سده ششم پیش از میلاد نوشته شده است .

چون الفبای این زبان به شکل میخ برسینه کوهها حجاری شده خط میخی نامیده
میشود . الفبایش سی و شش حرف و از چپ به راست نوشته میشده است .

۲ - زبان اوستائی که احتمالاً "از روزگار زرتشت است و با زبان پارسی خویشاوندی
دارد و چون کتاب دینی زرتشت بدان نوشته شده است زبان اوستائی نامیده میشود .

الفبای این زبان چهل و چهار حرف است. و از راست به چپ نوشته می‌شده است. قدیمیترین قسمت اوستا (گاتاها) است که گویا سروده خود زرتشت است و بنا به روایتی به حدود یازده قرن قبل از میلاد می‌رسد.

۳- زبان پهلوی که زبان روزگار اشکانیان و ساسانیان بوده است و چون رواج این زبان میان پارسی باستان و فارسی بعد از اسلام است آن را پارسی میانه می‌نامند.

از پهلوی اشکانی نیز آثاری به خط مانوی از اصل سریانی و آثاری از پهلوی اشکانی به خط پهلوی اشکانی از اصل آرامی، باقی مانده است. که تقریباً "مربوط به قرن سوم میلادی به بعد است." از پهلوی ساسانی کتیبه‌هایی در شاپورگازون و نقش رستم و تاق‌بستان و جاهای دیگر و آثاری برسگه‌ها و ظرفها و از این‌ها مهمتر کتابی چند باقی مانده است. الفبایش بیست و دو حرف از راست به چپ نوشته می‌شده است.

۴- زبان دری یا لهجه‌های ایرانی جدید که در زمان ساسانیان به موازات زبان پهلوی رایج بوده است و پس از اسلام با تغییراتی در میان ایرانیان معمول گردیده و تاکنون ادامه دارد.

۵- زبان عربی که زبان قرآن و دین و معارف اسلامی است. به شهادت تاریخ پس از آنکه ایرانیان حقدو آئین آسمانی اسلام را پذیرفتند بر اثر آشنائی و دل‌بستگی به قرآن و احکام اسلام و همچنین آمیزش و ارتباط با اعراب تعداد کثیری کلمات جامد، مشتق، بسیط، مرکب، جمع‌های مکسر، اصطلاحات دینی، ادبی و علمی را عیناً از عربی به فارسی انتقال داده‌اند و این دسته کلمات با گذشت زمان به رنگ و لهجه فارسی درآمدند و ایرانی گردیده‌اند. همچنان که هزاران تن از اقوام ترک و عرب و هند و غیرهم از روزگار باستان در ایران زمین مسکن گزیدند و فرزندان و بازماندگان ایشان هم اکنون شناسنامه ایرانی در دست دارند و استحقاقاً "خود را ایرانی می‌شمارند و احدی هم منکرشان نیست."

در زبان وادب فارسی گذشته از کلمات و ترکیبات بیشمار عربی برخی از قواعد دستوری هم به روش صرف و نحو عربی پایه گذاری شده و دستور نویسان نخستین مانند حاج محمد کریم کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی به پیروی از قواعد عربی به تهیه و تألیف دستور زبان فارسی پرداختند . گذشته از این ها بسیاری از کتب معروف و معتبر در علوم صرف ، نحو ، لغت ، تاریخ ، طب ، حکمت ، طبیعی و ریاضی . . . یافت میشوند که با فکر و قلم ایرانیان دانشمند به زبان عربی نوشته شده و موجب غناء و پرمایگی ادب و فرهنگ اسلامی گردیده اند .

الله ولی الذین آمنوا تعریف دستور زبان

قواعد درست گفتن و درست نوشتن را به فارسی دستور زبان و به عربی صرف و نحو گویند .

صرف

دانشی است که از شناخت کلمات و تغییرات آن ها برای ایجاد معانی مختلف

بحث میکند . مثلاً " با فرا گرفتن صرف خواهیم دانست که :

ادب : اسم ، با ادب : صفت است .

تشنه : صفت ، تشنگی : اسم مصدر است .

آمد : فعل ماضی برای سوم شخص مفرد ، میآئیم : فعل مضارع برای اول شخص

جمع است .

نحو

دانشی است که از حالات کلمات و نحوه قرار گرفتن آن ها در جمله گفتگو میکند .

مثلاً" با فرا گرفتن نحو حالت (سلمان) را در این جمله ها خواهیم شناخت .

سلمان پارسی اسلام را با تحقیق پذیرفت . سلمان : فاعل .

رسول اکرم - ص - سلمان را ستود . سلمان : مفعول .

یاد سلمان گرامی باد . سلمان : مضاف الیه .

پیغمبر اکرم - ص - گفت : سلمان ازماست . (۱) سلمان : مسند الیه .

رحمت خدای بر تو باد ای سلمان . سلمان : منادی .

موضوع صرف و نحو و فائده آن‌ها

موضوع صرف و نحو : (کلمه) و (کلام) است ، فائده آن ها حفظ زبان و قلم

از خطا ، در گفتن و نوشتن است .

لفظ و انواع آن

لفظ صدائی است که به وسیله اعضاء صوتی یعنی کام ، زبان ، دندان ، لثه و لب

از فضای دهان خارج میشود . مانند آب . از ، را ، آدم ، تاد ، فت .

لفظ بردو نوع است : مهمل ، مستعمل .

لفظ مهمل

صوتی است که در گفتگو بکار نرود . مانند ست . مت . چمد .

لفظ مستعمل یا کلمه

صوتی است که در گفتن و نوشتن بکار آید . مانند آب . آبادی . آبرو . فریدن .

۱ - سلمان منا اهل البیت .

آفرینش، آدم، خنده، گفتار، الف، جیم، او، شما، هرکه، گفت، خندید، توانا،
مهربان، پنج، بیست، بیوسته، عاقلانه، آری، برای، آیا،
یادآوری - ممکن است صوتی در یک زبان لفظ مهمل محسوب شود و در زبان دیگر
مستعمل و معنی دار.

ساختمان کلمه (لفظ مستعمل)

کلمه از اجزائی درست میشود که آنها را حروف الفباء نامند. نظیر (حسن) که
از حروف (ح، س، ن) درست شده است.

الفبای فارسی

عبارتند از : ، ب ، پ ، ت ، ث ، ج ، چ ، ح ، خ ، د ، ذ ، ر ، ز ، ژ ،
س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، غ ، ف ، ق ، ک ، گ ، ل ، م ، ن ، ه ، و ، ی .
نام نخستین حروف الفباء فارسی و عربی (همزه) است که غالباً آن را (الف) گویند .
اسامی حروف به ترتیب : همزه ، باء ، پ ، تاء ، ثاء ، جیم ، چ ، حاء ، خاء ،
دال ، ذال ، راه ، زاء ، ژ ، سین ، شین ، صاد ، ضاد ، طاء ، ظاء ، عین ، غین ،
فاء ، قاف ، کاف ، گاف^(۱) ، لام ، میم ، نون ، هاء ، واو ، یاء .

این ترتیب را صرفنظر از چهار حرف ویژه فارسی ترتیب ابثی نامند. روش دیگری
هم در تنظیم حروف موسوم به ترتیب ابجدی در قدیم معمول بوده است .

بدین گونه : ابجد ، هوز ، حطی ، کلمن ، سعفس ، قرشت ، ثخذ ، ضظغ .

۱ - چهار حرف (پ ، چ ، ژ ، گ) را (باء فارسی ، جیم فارسی ، زاء فارسی ، کاف
فارسی) مینامند .

هریک از حروف این هشت لفظ نماینده عددی هم بوده است ازین قرار:

۱ = ا	۲ = ب	۳ = ج	۴ = د
۵ = ه	۶ = و	۷ = ز	۸ = ح
۹ = ط	۱۰ = ی	۲۰ = ک	۳۰ = ل
۴۰ = م	۵۰ = ن	۶۰ = س	۷۰ = ع
۸۰ = ف	۹۰ = ص	۱۰۰ = ق	۲۰۰ = ر
۳۰۰ = ش	۴۰۰ = ت	۵۰۰ = ث	۶۰۰ = خ
۷۰۰ = ذ	۸۰۰ = ض	۹۰۰ = ظ	۱۰۰۰ = غ

قدما با توجه به حروف ابجد و اعداد موضوعه در تنظیم ماده تاریخ (به سال هجری قمری) یا برای گفتن معما و چیستان استفاده میکرد هاند ، برای این منظور عبارتی کوتاه و متناسب از نظم یا نثر ترتیب میدادند بطوری که مجموع اعداد موضوعه برای حروف ، مطابق با تاریخ مطلوب یا معما باشد . مثلاً " عبارت (عدل مظفر) که ماده تاریخ مشروطه ایران است به حساب ابجد یا حساب جُمل میشود : ۱۳۲۴ هجری قمری . از این قرار :

$$ع = ۷۰ + د = ۴ + ل = ۳۰ + م = ۴۰ + ظ = ۹۰۰ + ف = ۸۰ + ر = ۲۰۰ . مجموعاً " ۱۳۲۴ "$$

یکی نام محبوب خود را در این چیستان آورده .

نام بت من اگر بخواهی سیبی است نهاده بر سر سرو
 (سیبی است) را میتوان چنین نوشت : (سی بیست) و ۳۰ در ۲۰ میشود ۶۰۰ و این عدد با حساب ابجد حرف (خ) است ، و چون (خ) را بر سر سرو نهیم میشود : (خسرو) که نام محبوب پردازنده شعر است .

مخالفان نادر ، ماده تاریخ قتل او را چنین گفتند : " ندر به درک رفت "

$$ن = ۵۰ + د = ۴ + ر = ۲۰۰ + ب = ۲۰ + د = ۴ + ر = ۲۰۰ + ک = ۲۰ + ر = ۲۰۰ + ف = ۸۰ + ت = ۴۰۰ مجموعاً " ۱۱۶۰ "$$

ازسی و دو حرف الفباء ، چهار حرف (پ ، چ ، ژ ، گ)^(۱) مختص واژه‌های فارسی است و هشت حرف (ث ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ق) مخصوص کلمات عربی است ، به استثنای چندواژه محدود . (تپانچه ، تپیدن ، تهران ، سد ، شست ، غلتاندن ، غلتیدن ، غلتان ، غلتیده) که مسامحتاً^(۲) با (ط ، ص) نوشته میشوند . و بقیه حروف میان فارسی و عربی مشترکند .

یادآوری - حروف الفباء را حروف هجاء^(۳) و حروف مبانی هم مینامند و با حروف معانی فرق دارند ، زیرا حروف معانی از قبیل حروف اضافه ، ربط ، سوءال ، جواب ... در تقسیم کلمه در ردیف اسم و فعل و صفت قرار میگیرند ولی حروف مبانی برای ساختمان کلمه بکار میروند . نظیر (سرو) که از حروف (س ، ر ، و) بنا شده است .

۱ - گروه کثیری از کلمات مشتمل بر (پ ، چ ، ژ ، گ) یا دیگر حروف هجاء از السنه غیر عربی داخل فارسی شده اند ، همچون آپارتمان ، آسفالت ، آقا ، اتومبیل ، بانک ، بودجه ، بیگ ، بیگم ، پارتی ، پارلمان ، پاکت ، پارکینگ ، پیرمگنات ، پلیس ، تآتر ، ترافیک ، تراکتور ، تلفن ، تلویزیون ، چاپ ، چاخان ، چاتمه ، چک ، خان ، خانم ، داداش ، دمکراسی ، رادیو ، رژیم ، ژاندارم ، ژست ، ژیکولو ، ساک ، سماور ، سنا ، فوتبالیست ، کراوات ، کلاس ، کنکور ، کیلوگرم ، گلنگدن ، ماتریالیسم ، ماشین ، متر ، مترو ، موتور ، میتینگ ، نمره ، والیبال ، میلیون ، میلیارد .

۲ - رسم الخط عربی : مسامحه .

۳ - حروف الفباء یا حروف مبانی در زبان عربی اسم و مؤنث مجازی شمرده میشوند و از آنجا که در عربی صفت از تمام جهات (جنس ، عدد ، معرفه و نکره ، اعراب سه گانه) با موصوف خود مطابقت میکند هرگاه یکی از حروف الفباء موصوف واقع شود صفتش نیز مؤنث خواهد بود مانند الف مقصوره ، تاء مدوره .

یاد آوری - حروف الفباء که همگی الفاظ معنی دار واسم هستند نیز به وسیله دستگاه صوتی پدید می آیند و با توجه به اعضاء پدید آورنده و محل خروجشان به هفت دسته تقسیم میشوند :

۱- نرمکامی (از نرمکام تا چاکنای) : هفت حرف (ه ، ء ، ع ، ح ، خ ، ع ،

ق)

۲- کامی : سه حرف (ک ، گ ، ی)

۳- پیشکامی : چهار حرف (چ ، ج ، ش ، ژ)

۴- دندانی لثوی : هفت حرف (ت ، د ، س ، ز ، ر ، ل ، ن)

۵- دندانی لثوی نرمکامی شده : دو حرف (ص ، ض)

۶- دندانی لثوی حلقومی شده : دو حرف (ط ، ظ)

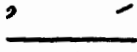
۷- میان دندانی : دو حرف (ث ، ذ)

۸- لبی : پنج حرف (ب ، پ ، ف ، و ، م)

حرکات و علامات

برای خواندن و نوشتن حروف و کلمات فارسی و عربی ، حرکات و علاماتی به قرار ذیل وضع شده اند :

۱- حرکات کوتاه

عبارتند از : (زبر ، زیر ، پیش)  به عربی (فتحه ، ضمه ، کسره) که روی یا زیر حروف ، رسم میشوند مانند شَب . مِس . سُد .

۲- حرکات کشیده

گذشته از حرکات کوتاه (فتحه ، کسره ، ضمه) پنج صدای بلند به قرار ذیل وضع شده اند :

- ۱- صدای (الف) مانند دریا ، باران ، باد ، دال ، بینا .
- ۲- صدای (و) ساکن ماقبل مضموم همچون گوشت ، شور ، بُود ، رُوز ، نمود .
- ۳- صدای (و) ساکن ماقبل مفتوح همچون نو ، جو ، بشنو ، بدو ، پرتو .
- ۴- صدای (ی) ساکن ماقبل مکسور نظیر انجیر ، شیرین ، بید ، جیم .
- ۵- صدای (ی) ساکن ماقبل مفتوح نظیر عین ، غین ، کیهان ، نی ، ری .

۳- سکون

علامتی است بدین شکل (۰) روی حرف ساکن ، تا به ماقبلش متصل شود . نظیر حرف دوم و حرف آخر در این کلمات : رفتم ، رفتی ، پند ، بود ، سر ، غنچه ، ره ، گرم ، سردی .

یادآوری - حرف آخر در همه کلمات فارسی ساکن است مگر در سه مورد که علامت کسره میپذیرد :

الف - اسمی که مضاف (۱) باشد نظیر برگ درخت

ب - اسمی که موصوف باشد ، مانند برگ سبز

ج - چند حرف اضافه همچون برای خدا ، بهر شما ، از برای او .

یادآوری ۲ - حرف صاحب حرکت را (متحرک) و بیحرکت را (ساکن) نامند .

۱ - مضاف و موصوف و حرف اضافه را در درس های بعد خواهیم شناخت .

علامتی است بدین گونه (م) که بالای همزه مفتوح متصل به الف میگذارند تا کشیده تلفظ شود . نظیر آدم . آفتاب . قرآن . اشیاء .

۵- تنوین

نون ساکنی است در آخر بعضی کلمات عربی ، که آن را میخوانند ولی نمی نویسند و برسه نوع است .

تنوین نصب ، علامتش دو فتحه است ، مثل أَحْيَانًا . حَقِيقَةً (۱) . فَوْرًا . مَثَلًا . معمولاً . نسبتاً . وَكَالْتَا " . یَقِینًا . . . که در زبان فارسی هم معمول گردیده است . تنوین رفع ، علامتش دو ضمه است . همچون : مشبه به : مُسَدِّدٌ إِلَيْهِ . مَضَافٌ إِلَيْهِ . سلامٌ عَلَیْكُمْ .

تنوین جر ، علامتش دو کسره است . نظیر عَلِيُّ أَيْ حَالٍ . اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ .

یادآوری - نام هائی که تنوین رفع یا جر دارند در فارسی کم بکار رفته اند ولی اسماء صاحب تنوین نصب نسبتاً زیادند .

۶- تشدید

هرگاه دو حرف همجنس در یک کلمه پهلوی هم قرار گیرند ، بطوری که اولی ساکن و دومی متحرک باشد حرف اول را برداشته روی دومی علامتی بدین گونه (ّ) به نام تشدید میگذارند که مشدد تلفظ شود و نماینده دو حرف باشد . مانند بَزَّاز . بِنَاء . تَكْبَر . حَقّ .

۱- رسم الخط عربی : حَقِيقَةً ، نَسَبَةً ، وَكَالْتَا .

شدت . علامه . غفار . مدت . مروج .

حروف معجمه و مهمله

حروف نقطه دار را حروف معجمه و بینقطه را حروف مهمله گویند . حروف مهمله عبارتند از: ح ، ر ، س ، ص ، ط ، ع ، ک ، گ ، ل ، م ، و ، ه . بقیه حروف معجمه هستند .

حروف منفصله و متصله

حرفی که به حرف بعد از خود نپیوندد منفصل و آنکه به ما بعدش بپیوندد متصل نام دارد . حروف منفصله عبارتند از: د ، ذ ، ر ، ژ ، و . بقیه را حروف متصله نامند . یادآوری - برخی مردم حروف منفصل را در کلماتی نظیر (بود . شده . دره . کرد . موزه) به حرف بعدش می‌چسبانند که البته خطاست .

(هـ) ملفوظ و ناملفوظ

(هـ) ملفوظ آن است که نوشته شود و به تلفظ درآید مثل بهرام . کوه . ماه . هدهد . هما .

(هـ) ناملفوظ آن است که در آخر کلمه نوشته شود و به تلفظ درنیاید و خاصیتش نشان دادن حرکت حرف ماقبل است ، لذا آن را (هـ) بیان حرکت نامند . همچون باره . بیهوده . پویه . دنده . شایسته . نامه . رفته . مرده . ریشه . فرزانه . گوشه . مژده .

یادآوری - (هـ) ناملفوظ درپایان واژه های فارسی دری در زبان پهلوی (گ) بوده است لذا واژه های مختوم به (هـ) ناملفوظ دراتصال به (یاء) مصدری و علامت

جمع (ان) حرف (هاء) به اصل خود بازگردد. نظیر خسته که میشود . خستگی ، خستگان .
 فرزانه . فرزانی ، فرزندگان . مژده . مژدگی ، مژدگان . و در معدودی از این قبیل واژه‌ها
 لفظ (گی) به صورت (گانی) در می‌آید . معروفترین آنها : زندگی . زندگانی . مژدگی :
 مژدگانی . خستگی . خستگانی . دیدگی . دیدگانی .

تاء زائده یا تاء مدوره

در آخر کلماتی است که از عربی به فارسی راه یافته اند . مثل اداره . دائره .
 ضابطه . فاصله . مصاحبه . کلمه . فهمه . رقیه . عابده .

(واو) معدوله

واوی است که در تعدادی از کلمات پس از حرف (خ) قرار گیرد و خوانده نشود .
 همچون خواب . خواجه . خوار . خوراک . خوردن . خورش . خوارزم . خواستن . خواسته .
 خواه . خواهش . خواهر . خوان . خواندن . آخوند . خود . خوش . خویش . نخود .

تبدیل حروف

حروف قریب المخرج در معدودی از کلمات به یکدیگر تبدیل میشوند . از آن جمله :
 (ه) همزه به (ه) مانند است . هست . استه . هسته .

(ب) به (و) مانند آب . او ، باز . واز . برداشت . برداشت . شب . شو . سبز . سوز .

(ت) به (د) مانند تشک . دشک . توت . تود . کتخدا . کدخدا .

(ج) به (ژ) مانند باج . باز . کج . کژ

(ذ) به (د) مانند گذار . گدار . گنبد . موبد . موبد .

۱ کتابت و تغییرات (ه) ناملفوظ فارسی و تاء مدوره عربی را در بخش عربی ملاحظه کنید .

(ف) به (پ) مانند فارس : پارس . فیل : پیل .

(ک) در پایان واژهٔ پهلوی به (ه) ناملفوظ در فارسی دری مانند خستگ : خسته .

زندگ : زنده . ستارگ : ستاره . مژدک : مژده . یاوگ : یاوه .

یادآوری ۱ - کلمات (به آن ، به این ، به او) غالباً به صورت (بدان ، بدین ،

بدو) در میآیند . (۱)

تخفیف

برخی حروف کلمات را گاهی جهت آسانی تلفظ حذف کنند، این عمل را تخفیف

و کلمه ئی که حرف از آن افتاده مخفف نامند . همچون افتاد : فتاد . اشکم : شکم .

اگر : گر ، ار ، از : ز . بازارگان : بازرگان . بهتر : به . بهترین : بهین . بدتر : بتر .

بواد : باد . بود : بُد . بیرون : برون . چهار یک : چارک . چاه : چه . خاموش : خموش .

دیگر : دگر . راه : ره . روباه : روبه . سیاه : سیه . قنددان : قندان . کاه : که .

کمترین : کمین . کهنترین : کھین . گوهر : گهر . گروه : گره . من را : مرا . مهترین : مهین .

نیکو : نکو . هم او : همو . همواره : هماره . هنوز : نوز . یک گان : یگان .

امثله شعری

أَغْثَنِي يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

زِشْرَ نَفْسٍ وَ غَوْغَايَ شَيْطَانِينَ

xxx

نکو خواهی به کس راحت رسانی است

بهین کاری که اندر زندگانی است

xxx

۱ - این اختلافات غالباً ناشی از گویشهای محلی است و قاعده معینی ندارند .

خواهی که بهین کار جهان کارتو باشد
یا فایده ده آنچه بدانی دگری را

زین هر دو یکی کارکن از هر چه کنی بس
یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس
(انوری)

xxx

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
(مولوی)

xxx

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد

بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد
(سعدی)

xxx

سر رشته به دست گرهی دشمن انسان

کش کوشش روزان و شبان در بی زربود
(دکنتر شرف)

تخفیف را قاعده ئی معین نیست و باید از اهل زبان یا کتب لغت آموخت .

تقسیم کلمه از نظر برخی دستور نویسان

الف - حاج محمد کریم کرمانی متوفی ۱۲۸۸ قمری که از نخستین دستور نویسان

فارسی است کلمه را به روش قواعد عربی به سه قسمت کرده است . اسم و فعل و حرف .

ب - میرزا حبیب اصفهانی - نخستین کسی که نوشته خود را در سال ۱۲۹۸ قمری

درباره زبان فارسی و عربی دستور سخن نامیده کلمات را به ده قسمت نموده است .

از این قرار :

۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - ضمیر ۴ - کنایات ۵ - فعل ۶ - فرع فعل (اسم فاعل

ومفعول، صفت مشبیه ، صیغه مبالغه ، اسم آلت) ۷ - متعلقات فعل (توءکید ، نعت ،

حال ، تمیز ، ظرف زمان و مکان ، قیود (۸- حروف ۹- ادوات (تا ، اندر ، اگر)
۱۰- اصوات .

ج - محمد حسن طالقانی در لسان العجم تالیف به سال ۱۳۰۵ قمری مانند
حاج محمد کریم اقسام کلمه را اسم و فعل و حرف شمرده است .

د - در دستور غلامحسین کاشف تالیف سال ۱۳۲۸ - قمری اقسام کلمه به ده
قسم تفریق گردیده است .

۱- اسم ۲- ضمیر ۳- صفت ۴- کنایات (اسم اشاره ، موصولات ، ادوات
استفهام ، مبهمات) ۵- فعل ۶- فروع فعل ۷- ظروف ۸- ادوات جر ۹- ادوات عطف
۱۰- اصوات .

ه - مرحوم عبد العظیم قریب - رحمت الله علیه - و تابعانش که اکثریت دستور
نویسان را تشکیل میدهند کلمه را نه قسمت کرده اند .

اسم ، صفت ، عدد ، کنایات شاعلی (ضمیر ، اسم اشاره ، ضمیر اشاره ، موصول ،
مبهمات) ، فعل ، قیود ، حرف اضافه ، حرف ربط ، اصوات .

و - مرحوم عبد الرحیم همایونفرخ به شش قسمت :

۱- اسم ۲- صفت ۳- ضمیر ۴- فعل ۵- ظرف و قید ۶- حروف .

ز - استاد جلال الدین همائی به شش قسمت :

۱- اسم (مضافاً ضمیر ، اسم اشاره ، موصول ، مبهمات ، ادوات استفهام ،
ذیل این مبحث ذکر شده اند) ۲- صفت (مضافاً قید ، عدد در این مبحث مذکورند)
۳- حروف (ربط ، اضافه) ۴- صوت ۵- فعل ۶- اسم فعل .

ح - دکتر خیامپور به شش قسمت :

اسم (مضافاً ضمیر ، اسم اشاره ، مبهمات ذیل این مبحث مذکورند) ، فعل ،
صفت (مضافاً صفت مبهم ، عدد ، ادوات استفهام ذیل این مبحث ذکر شده اند)

قید ، شبه جمله ، حرف (حرف اضافه ، حرف اسناد یا رابطه ، حرف ربط ، حرف ندا ، حرف مفعولی)

ط - دکتر خانلری به هفت دسته :

۱ - اسم ۲ - ضمیر (مضافاً ضمیر اشاره ، ضمیر پرسشی ، ضمیر استفهام در این

مبحث مذکورند) ۳ - صفت (مضافاً صفت اشاره ، صفت پرسشی ، صفت مبهم ، صفت

عددی ذیل این مبحث یاد شده اند) ۴ - فعل ۵ - قید ۶ - حرف ۷ - صوت

ی - ذو النور به شش نوع :

۱ - اسم (مضافاً اسم کنایه مشتمل بر ضمیر ، اسم مبهم ، اسم استفهام ،

اسم اشاره ذیل این مبحث مذکورند) اصوات ، ۲ - صفت (مضافاً صفت اشاره ،

صفت مبهم ، صفت استفهامی ، صفت عددی در این مبحث یاد شده اند) ۳ - فعل

۴ - قید ۵ - شبه جمله ۶ - حرف (مضافاً وندها ذیل این مبحث مذکورند)

ک - دکتر حسن احمد گیوی به هفت نوع :

فعل ، اسم ، ضمیر ، صفت ، قید ، حرف ، صوت (شبه جمله)

در عربی به سه قسمت :

اسم ، فعل ، حرف .

در فرانسه به نه قسمت :

۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - ضمیر ۴ - فعل ۵ - قید ۶ - حرف تعریف ۷ - حرف اضافه

۸ - حرف ربط ۹ - اصوات .

در انگلیسی به هشت قسمت :

۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - ضمیر ۴ - فعل ۵ - قید ۶ - حرف اضافه ۷ - حرف ربط

۸ - اصوات . (۱)

۱ - چنانکه ملاحظه میکنید در تقسیم کلمات و برخی موارد دیگر متاسفانه میان دستورنویسان

بقیه حاشیه در صفحه بعد ...

تقسیم کلمات در این کتاب

در این کتاب کلمات فارسی شش قسمت شده اند .

۱- اسم ۲- صفت ۳- فعل ۴- قید ۵- حرف ۶- اسم فعل .

تقسیم کلمات ششگانه

۱- اسم کلمه‌ئی است معنی دار و خالی از زمان که بر انسان یا حیوان یا چیز دیگر دلالت کند . مانند مهدی . جواد . من . شما . کسی . دیگری . هدهد . پیک . نامه . دویدن . قم . نهضت . ایمان . جهاد . اسلام . شهادت . دلیری . بت . طاغوت . سلطان . شیطان . اهریمن . رفتار . چیزی . یکدیگر . همدیگر آن . این . که ؟

۲- صفت کلمه‌ئی است معنی دار و بدون زمان که حالت و چگونگی اسم را بیان کند . همچون امام عادل . سلطان جابر . اهریمن بدگیر . وزیر مزدور . وکیل بیموکل . مادر مهربان . درخت میوه دار . سخن عاقلانه . آسمان آبی . ظرف مسین . لباس پشمینه . مجله خواندنی . بیست آجر . آن کوه . این نامه . شهر دیگر . کدام خانه ؟

۳- فعل کلمه‌ئی است که به وسیله آن کاری یا حالتی را در زمان گذشته یا حال یا آینده به کسی یا چیزی نسبت دهیم . مثال : خدا بود . خدا هست . خدا خواهد بود .
خدا را پرستیدم . خدا را میپرستم . خدا را خواهید پرستید .

بقیه حاشیه از صفحه قبل ...
پارسی اختلاف سخن فراوان بچشم میخورد! این امر گویایان علت است که تاکنون همفکران متخصص و مال اندیش کمتر محال یافته‌اند جلساتی مختص دستور زبان فارسی تشکیل دهند و برای رسیدن به هدفی واحد صمیمانه اقدام کنند! امید آنکه دستور نویسان علاقه‌مند در آینده‌ئی نزدیک و مناسب گره این عقده را بگشایند و در یرتو هماهنگی و همفکری به توحید کلمه دست یابند و سرانجام کتابی مقبول ، پاسخگوی مسائل دستوری ، مفید در کار نویسندگی پدید آورند و از این راه فرزندان مین را بیش از پیش به زبان و ادب ملی راغب و خوشبین سازند .

۴ - قید کلمه‌ئی است معنی دار و بدون زمان که حالت و چگونگی فعل را بیان کند . مثال : علی - علیه السلام - جباران را سخت نکوهش میکرد . سلیمان کتانی نویسنده نامور مسیحی ، علی - ع - را عالمانه میستاید . سعدی در توسل به علی - ع - چنینکو سروده است :

فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

۵ - حرف کلمه‌ئی است که مستقلاً صاحب معنی نیست ، کارش پیوند دادن اجزاء جمله است . همچون (از ، هم ، گر ، ز ، که) چنانکه در این مثال ها مشاهده میکنید .
از تنبلی بپرهیزید . هم رشوه دهنده گناهکار است هم رشوه گیرنده .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار
(سعدی)

۶ - اسم فعل کلمه‌ئی است که حالت و کیفیت گوینده را در موارد مختلف بیان کند
همچون (زنهار) که در هنگام ترساندن و هشیار ساختن بکار میرود .
(وای) که ناشی از درد و غم گوینده است .

(آفرین) که حاکی از تحسین و خشنودی گوینده از کسی یا چیزی است .
کلمات یاد شده را در شش بخش خواهیم شناخت (۱)

۱ - در اشعار ذیل از مولوی چند نوع از کلمات شگانه بکار رفته اند ؟

بهر این فرمود با موسی خدا	وقت حاجت خواستن اندر دعا
کای کلیم الله زمن میجو پناه	با دهانی که نکردی تو گناه
گفت موسی من ندارم آن دهان	گفت ما را از دهان غیر خوان

بخش اول

اسم

گفتیم اسم کلمه‌ئی است معنی‌دار و بدون زمان که برانسان یا حیوان یا چیز دیگر دلالت کند . انسان مانند علی . عبد الله . محمد علی جناح . مهاتما گاندی . ابو-الکلام آزاد . کاوه آهنگر . بهرام چوبینه . ماهوی سوری . ابراهیم بت شکن . پاتریس لومومبا . همچنین کلمات دیگر نظیر دیگری . کسی . همدیگر . یک دیگر . کی ؟ که ؟ شما . او . . . که اسم های غیر صریح هستند .

حیوان مانند اسب . پروانه . زنبور عسل . فیل . مورچه . هدهد .
چیزهای دیگر مانند آب . بخار . کارخانه . آسمان . زمین . کوهستان . تهران . قم . کرمان . آبادان . جده . مکه . بیت المقدس . عید غدیر . ماه رمضان . روز جمعه . فصل بهار . بهداشت . تندرستی . بهبود . تشنگی . رفتار . خنده . آفرینش . آفریدن . فرشته . روح . عبادت . عقل . اسم . نام . جیم . کف . گاف . فعل . صفت . حرف . قید . قیامت . بهشت . مرگ . زندگی . ماه . مثل . شباهت . همانندی .
(۱)

۱ - چند نوع از کلمات ششگانه در این جملات توان یافت ؟ . هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امراء دولت شهر قم خدای توانا یار مردم قهرمانش باد - رادر ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین کردند . نقل از کتاب شیعه در اسلام از استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی ص ۲۵ .

به علاوه چیزی . هر چه . هیچ چیز . همه چیز و مانند این ها که اسم های غیر صریحند .
 به علاوه آن ، این ، این ها ، آن ها اسمائی هستند که بر اشیاء و اشخاص نزدیک یا دور
 دلالت کنند .

شناخت اسم

اسم را با واقع شدن در یکی از حالات ذیل میتوان شناخت :

۱ - مسند الیه یا فاعل . خدا بندگان را میآزماید . خدا . فاعل .

حسینیه ارشاد بسته شد . حسینیه ارشاد . مسند الیه

مردان به سعی و رنج به جائی رسیده اند تو بیهنر کجا رسی از نفس پروری

(سعدی)

در مصرع اول (مردان) و در مصرع دوم (تو) . فاعل

هیچ گنجی بهتر از ایمان نیست . هیچ گنجی . صفت و موصوف و مجموعاً " مسند الیه .

صفر در ریاضیات نقشی مهم برعهده دارد . صفر . فاعل (در اصل عدد صفر . . .)

چه میورزد ؟ چه . فاعل (در اصل چه چیز . . .)

هرچیز گرانبها معمولاً کمیاب است . هرچیز . صفت و موصوف و مجموعاً " . مسند الیه .

۲ - منادی :

در (محراب) ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر وریا بگشایند

(حافظ)

۳ - مضاف الیه : آثار علی شریعتی - رضوان الله علیه جذبئی شگفت انگیز دارد .

علی شریعتی . مضاف الیه .

خلق سراسر نهال باغ خدایند هیچ نه بشکن از این نهال ونه برکن

(ناصر خسرو)

(باغ ، خدا ، خسرو) مضاف الیه .

۴- مفعول (صریح و غیر صریح) مثال برای هر کدام :

مسلمین بیت المقدس را عزیز می‌شمردند زیرا حدود چهارده سال قبله نخستین آنان بوده

است . . بیت المقدس : مفعول صریح .

دست غاصبین از بیت المقدس کوتاه باد . . بیت المقدس : مفعول غیر صریح .

به‌صبر کوش تو ای دل که حق رهانکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی

(حافظ)

دست اهرمن : مضاف و مضاف الیه و مجموعاً : مفعول غیر صریح .

یادآوری ۱ - مضاف و موصوف جزء (حالات نحوی اسم) شمرده نشوند . بنابراین

اگر در ترکیب ، مقابل اسمی نوشتیم : (مضاف ، یا موصوف) کافی نیست بلکه باید یکی

از حالات نحوی اسم مانند فاعل ، مفعول ، مسند ، منادی ، مضاف الیه ، عطف بیان

برایش ذکر کنیم .

امثله

هیچ گرگ بیابانی محتاج پزشکان پول پرست مباد اگرگ : موصوف و مسند الیه ،

محتاج : مضاف و مسند .

مهاتماکاندی و محمد علی جناح - رحمت خدای برآنان - ملت هند را از ذلت

رهانیدند . ملت : مفعول و مضاف .

قهار توانا مجاهدین ایران را یاری کن . قهار : منادی و موصوف .

امیرالمؤمنین علی - ع - زمانی که مالک اشتر را به فرمانداری مصر برگماشت در عهدنامه

بینظیرش باوی بدر پرهیز از ظلم و تبعیض چنین نوشت :

ای مالک مردمی که برآن‌ها حکومت میکنی بر دو دسته‌اند یا برادر تو اند در دین

یا نظیر تواند در آفرینش (۱) ... علی . عطف بیان .

یادآوری ۲ - گذشته از حالات یاد شده یکی از مشخصات اسم . پذیرش نشانه‌های جمع است . نظیر درختان ، درختها . نام ها ، نامه ها . فعل ها . قیده‌ها . صفت ها . حرف ها . الف ها . جیم ها .
در مبحث صرف انواع اسم رامیتوان از سه جهت مورد گفتگو قرارداد اول - لفظ ، دوم - معنی ، سوم - صراحت و کنایت .

اول- انواع اسم از جهت لفظ: (۱- بسیط و مرکب ۳- جامد و مشتق)

۱- بسیط و مرکب

اسم بسیط . آنست که کلمه‌ئی ساده و بیجزء باشد . مانند جهرم . قم . کنگو . اریتره . آفریقا . فلسطین . شرف . گوهر .
مرکب . اسمی است که از دو جزء یا بیشتر ترکیب شود بطوری که هر جزء مستقلاً دارای معنی باشد ولی مجموعاً " بربیک تن یا یک چیز دلالت کند . نظیر عبد الحسین - امینی تبریزی - رحمت الله علیه - حجر الاسود . خلیج فارس . دانشگاه ملی ایران . حسینییه ارشاد . فرودگاه مهر آباد . سپیده دم . سحرگاه . کندمگون . گلگونه .

۱- (... فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ) - نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۹۸۴ .

در این دو بیت شعر از بابا طاهر همدانی عارف شیدای خدا پرست آیا میتوانید نام هدرا با ذکر حالاتشان تعیین کنید ؟

خداوند ا به فریاد دلم رس	کس بیکس توئی من مانده بیکس
همه گویند طاهر کس ندارد	خدا یار منه چه حاجت از کس

انواع اسم مرکب

اسم مرکب ممکن است از دو اسم یا دو فعل یا اسم و صفت و نظیر این‌ها درست شود .
 از دو یا چند اسم . مثل خواجه نصیرالدین طوسی . صدر المتالهین . میرزا حسن شیرازی .
 سید جمال الدین اسدآبادی . محمد علی جناح . ابو الکلام آزاد . ابا عبد الله ع —
 ابو عمار . روح الله خمینی

از دو فعل : بگو مگو . کشمکش . گفتگو . گیر و دار .

از دو مصدر مخفف : بود و نبود . دید و بازدید . زد و خورد .

از عدد و اسم : چهار سو . چهل ستون . دو چرخه . دو گنبدان . هفت برادران .

از صفت و اسم : بالا خانه . خرم شهر . سفید رود . نوبندگان .

از اسم و اسم مفعول : باد آورده . خاک آلود . دادخواست . دست بافت .

دست پخت . رونوشت .

از دو کلمه که دومی آن‌ها ، (گاه ، گاهان ، دم) معادل (لحظه ، زمان ، وقت)

باشد مانند سحرگاه . شامگاه . سحرگاهان . صبحگاهان . سپیده دم . صبحدم .

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

(سعدی)

گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر همد زند تیری

(سعدی)

از دو کلمه که دومی آن‌ها (گاه ، کده) معادل (جا ، محل ، مکان) باشد . نظیر

فروشگاه . پایگاه . دانشگاه . هنرکده . دانشکده . دهکده .

مثال : بهر کده‌ئی مهمان‌نپسی ساخته بودند نیکوتر از دیگر (فرهنگ معین) .

ور دانش و دین نیستت به چاهی

هرچند که با تاج و تخت و گاهی

(ناصرخسرو)

از دو کلمه‌ئی که دومی آن ها (گون ، گونه ، سان ، فام ، وش ، دیس ، فش)

معادل (رنگ ، مانند) باشد- نظیر سرخگون . قیرگون . سیمگونه . گندمگونه . ذره‌سان .

مردسان . نقره فام . مشک فام . تندیس . خوروش . ماهوش ، پریوش . شیر فش .

پسر بود او را گرانمایه شش

همه راد و بینا دل و شیر فش

(فردوسی)

از آن ترس کواز تو ترسان بود

دگر آنکه فرمان دگر سان بود

(اسدی)

۲- جامد و مشتق

اسم از جهت آنکه ابتداء" و مستقلا" برای موجودات وضع شده باشد یا با واسطه

کلمه‌ئی دیگر درست شده باشد بردو نوع است: جامد و مشتق .

جامد

کلمه‌ئی است که مستقلا" توسط واضع یا واضعین لغت برای اشیاء و اشخاص وضع

شده باشد، مثل آب . باد . جعفر . عقل . نظام . خورشید . دریا . زمین . فلفل . فیل .

قفل . قلم . کیوتر . گنجشک . یزد .

مشتق

کلمه‌ئی است که توسط علماء زبان و لغت‌سازان باتوجه به قواعد معین دستوری

از کلمه‌ئی دیگر گرفته شده باشد- نظیر تابه . پیرایه . دریاچه . افغانستان ، گلزار . فهمیدن .

گفتار . نیکی که به ترتیب از :

تاب . پیرای . دریا . افغان . گل . فهمید . گفت . نیک جدا شده اند .

انواع نام های مشتق

نام های مشتق عبارتند از : اسم آلت ، اسم مصدر ، اسم مکان ، مصدر ،

اسم مصدر . (۱)

الف - اسم آلت

آن است که بر ابزار کار دلالت کند . نظیر قلم . تابه . فاشق . سینی . خمپاره -

انداز . زره پوش . اسم آلت بردو نوع است : جامد . مشتق .

اسم آلت جامد

آن است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد . همچون : اره . بیل . تبر . ترازو .

تفنگ . تیشه . چاقو . چنگال . سوهان . قفل . قلم . قیچی . کارد .

۱ - برخی دستور نویسان مصدر را محل صدور فعل میدانند و گروهی برعکس عقیده دارند که اصالت و تقدم یا سوم شخص مفرد ماضی مطلق است . نگارنده نظریه دوم را ترجیح میدهد ، زیرا هر مصدری در فارسی برطبق قاعده دستوری یعنی از اتصال (ن) در آخر سوم شخص ماضی مطلق درست میشود ، به عبارت دیگر موجودیت مصدر فرع و تالی موجودیت سوم شخص ماضی مطلق است . همچنانکه موجودیت و پیدایش فعل مضارع و مشتقاتش که همگی با روش معین ساخته میشوند فرع و تالی دوم شخص مفرد فعل امرست . پس توان گفت که سوم شخص ماضی و دوم شخص امر مثل دیگر کلمات بیقاعده و حامد . (سنگ . چوب . آهن . نور . زمین . آسمان . قلم . درخت . وقت . هدهد . آدم . . .) به وسیله اهل زبان وضع شده اند ، ولی اسامی مشتق همچنین مطالب منظم و سامان یافته دستوری تدریجا به دست علماء زبان با تکیه به سوابق موجود ساخته و پرداخته شده اند .

اسم آلت مشتق

آن است که از کلمه دیگر جدا شده باشد. مثل استره . پیرایه . تابه . رنده . کوبه .
گیره . ماله .

یادآوری - برخی اسم های آلت هم از ترکیب کلمات پدید آمده اند. مثل
برف پاک کن . تخته سیاه . جاروب برقی . قلم خودکار . قندچین . گاز انبر . گلابدان .
ماشین لباس شوئی . مداد تراش . میخ کش .

ب - اسم مصغر

آن است که بر کوچکی یا تحقیر یا تحبیب دلالت کند و دارای دو علامت است :
(چه ، ک) در آخر اسم عام . همچون باغچه . بیلچه . تاقچه . دریاچه . کتابچه . بابک .
طفلك . مامک . شهرک . شاهد از گلستان :

مردکی را چشم درد خاست پیش بیطاری رفت که دوا کند بیطار از آنچه در چشم
چارپا میکرد در دیده او کشید و کور شد !
از مولوی :

جد که گوید طفلكم تحقیر نیست کاف رحمت گفتمش تصغیر نیست

ج - اسم مکان

اسم مشتقی است که بر مکان دلالت کند و برای ساختنش پسوند های مکان را که
عبارتند از : ان ، بار ، دان ، زار ، سار ، سیر ، ستان در آخر کلمه میافزایند .
مثال برای هر کدام :
ان : کیلان ، دیلمان ، طبران .

دان : گلدان . نمکدان ، قندان . چینه دان .
زار : لاله زار . نمکزار . مرغزار . چمنزار .
سار و سیر : کوهسار . گرمسار . شاخسار . سرد سیر . گرمسیر .
ستان : کردستان . هنرستان . دبیرستان . افغانستان . (۱) سیستان (۲) .

د - مصدر

کلمه‌ئی است که برانجام شدن کاری یا پدید آمدن حالتی بدون زمان دلالت کند .
مثل آمدن . درس خواندن . سرد شدن . شکستن .

طرز ساختن مصدر

برای ساختن مصدر حرف (ن) در آخر سوم شخص مفرد ماضی مطلق میافزائیم .
همچون رفت : رفتن . شکفت : شکفتن . نهفت : نهفتن . کشتی گرفت : کشتی گرفتن .
فهمید : فهمیدن .

۱- از دو واژه (گاه ، کده) که مستقلاً معادل (مکان ، محل ، جا) هستند همچنین از سه کلمه (گاه ، گاهان ، دم) که مستقلاً معادل (زمان ، لحظه) هستند در ذیل اسم مرکب یاد کرده‌ایم .

۲- پسوند (ان) با اتصال به صفات فاعلی مثل (برگریز ، گلریز) و نیز با پیوستن به اسم هائی که خود مفهوم زمان دارند مثل (بهار ، بامداد) اسم زمان : (برگریزان ، گلریزان ، بهاران ، بامدادان) پدید آورد .

یادآوری ۱ - هر کلمه مختوم به (تن ، دن) مصدر است بشرط آنکه با حذف (ن)
فعل ماضی پدید آید . لذا کلمات (بدن ، تهمتن ، چدن ، خویشتن ، گردن) مصدر نیستند . (۱)
انواع مصدر : (بسیط و مرکب کامل و مخفف)

مصدر بسیط : آن است که کلمه‌ی ساده و بی‌جزء باشد مثل آوردن ، دوختن ،
جنگیدن ، فهمیدن ، طلبیدن .

مصدر مرکب : آن است که از دو جزء یا بیشتر درست شده باشد مثل
باهم راه رفتن ، حرف زدن ، درس خواندن ، ناپدید شدن ، جنگ کردن ، نسبت به کسی
احترام گزاردن .

یادآوری - ممکن است جزء اول مصدر مرکب کلمه‌ی غیر پارسی باشد مانند :

تملق گفتن ، سلطنت کردن ، خیانت ورزیدن ، ترمز کردن ، متر کردن .

مصدر کامل : آن است که دارای علامت مصدری باشد نظیر آمدن ، راه رفتن ،
فهمیدن ، زد و خورد کردن .

مصدر مخفف یا بریده : آن است که جهت تخفیف (ن) مصدری را از آخرش
حذف کنند . مثال باید رفت ، نیارست آرمید ، نشاید دید ، خواهم آمد . نتوان زد .
معادل : باید رفتن ، نیارست آرمیدن ، نشاید دیدن ، خواهم آمدن . نتوان زدن .

یادآوری - غالباً " پس ازین پنج فعل : بایست ، توانست ، خواست ، شایست ،
یارست) و مضارع آنها مصدر را مخفف سازند چنانکه گفته شد . و ندرتا " مصدر کامل آورند .

مثال . نخستین قبله عزیز مسلمین نشاید در چنگ غاصبین بودن . سه بیت شعر

۱ - پیش از (دن ، تن) یکی از این حروف در آید : (الف ، خ ، ز ، ز ، س ، ش ،
ف ، م ، ن ، و ، ی) مثال برای هر کدام : نهادن ، فروختن ، بردن ، زدن ، شکستن ،
کشتن ، نهفتن ، آمدن ، راندن ، زدودن ، شنیدن .

حافظ را توان معنی کردن :

ز تند باد حوادث نمی توان دیدن
ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت
به صبر کوش تو ای دل که حق رهانکند
درین چمن که گلی بوده است یاسمنی
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی

ه - اسم مصدر یا حاصل مصدر

کلمه‌ئی است که بر نتیجه و معنی فعل دلالت کند . نظیر خنده . کردار . کوشش .

گرما . نیکی .

علامات اسم مصدر

۱ - (الف) در آخر صفت . مثل آشکارا . پهنا . درازا . ژرفا . سرما . گرما .

۲ - (ار) در آخر فعل ماضی . مثل دیدار . رفتار . کردار . گفتار . کشتار .

به دیدار مردم شدن عیب نیست ولیکن نه چندان که گویند بس

(سعدی)

در اشعار ذیل از سنائی اسم مصدرها را تعیین کنید :

نکند دانا مستی نخورد عاقل می
گر خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا
ورکشی برخش گویند که می کرده نه وی
ننهد مرد خردمند سوی پستی پی
نی چون سرو نماید به نظر سرو چونی
ورکشی عربده گویند که وی کرده نه می

ازین کلمات اسم مصدر بنا کنید :

آموختن . باریدن . بین . پروردن . تپ . توانا . جستن . خرم . دانشجو . دل بسته .
دل تنگ . دویدن . رنجور . زیبا . سرخ . سرور . گوی . مهربان . یار .

۳- (ش) در آخر فعل امر. مثل آموزش . بُرش . پرش . پرورش . جهش .
روش . ورزش .

۴- (ه) در آخر فعل امر. مثل پویه . خنده . گریه . ناله .

۵- (ی) در آخر هر صفت . نظیر توانائی . تاریکی . خستگی . خوبی .
درازی . زوشنی . سردی . سفیدی . کوتاهی . گرمی . زندگی . خشکی .

یادآوری ۱- بالحق پسوند (اک) به سه فعل امر (پوش ، خور ، سوز) اسم
مصدر پدید آید : پوشاک . خوراک . سوزاک .

یادآوری ۲- از اسماء مشتق مذکور، دو نوع آن دارای قاعده معین هستند یکی
مصدر و دیگر اسم مصدری که مرکب از صفت و پسوند (ی) باشد . ولی بقیه سماعیند و
باید از اهل زبان یا کتب دستور آموخت .

دوم - انواع اسم از نظر معنی :

(۱- عام و خاص ۲- ذات و معنی ۳- معرفه و نکره ۴- مفرد و جمع)

۱- عام و خاص

اسم عام یا جنس : آن است که میان افراد همجنس مشترک باشد و به هریک از
آن ها دلالت کند . مانند آهن . آجر . پیاز . پسر . روستا . سیمان . شهرستان .
زعفران . کفش . گنجشک . گل . میوه . نفت . مرد . زن . پروانه . ستاره . کوکب .
شکوفه . لاله .

اسم خاص یا علم آن است که بر چیزی پاکسی معین دلالت کند. مثل روح الله خمینی .
ابودرغفاری . سلمان پارسی . محمد ابو بکر . مالک اشتر . عمار یاسر . حجر بن عدی .
میثم تمار . حرریاحی . علامه حلی . رضاروزبه . عبد العظیم قریب . پرویز . ستارخان .

مرتضی مطهری . تورات . انجیل . اوستا . کویر لوت . جزیره خارک . دماغه امیند .
قم . تبریز . آبادان . همدان . قرآن . تهران .

یادآوری - همه نام‌هایی که والدین بفرزندان گذارند گوآنکه چندین نفر دارای
یک نام مشترک باشند. نظیر حسن . باقر . بهرام . ایرج . رستم . و نام همه ستاره‌ها ،
کشورها ، شهرها ، کوهها ، دریاها ، رودها ، کشتی‌ها و حیوانات و اشیائی که نزد مخاطب
معلومند نظیر عطارد . زهره . زمین . ایران . مکه . جهرم . لیبی . فلسطین . یزد .
بیت المقدس . کازرون . کوه احد . البرز . خلیج فارس . مدیترانه . اقیانوس هند .
دجله . کارون . کشتی نوح . جزیره قبرس . رخس . تاق کسری . تخت جمشید . ذوالفقار .
قرآن مجید . حجر الاسود . غار حراء .

همچنین اسم عام در صورتیکه نام شخص معینی بشود. نظیر پروانه . ستاره .
کوکب . شکوفه . لاله ...

همچنین لقب یا نام خانوادگی یا صفتی که به سبب کثرت استعمال جانشین اسم
خاص شود. نظیر خلیل الرحمن . کلیم الله . خاتم النبیین . قائم آل محمد - علیهم السلام -
بروجردی . طباطبائی . خمینی . طالقانی . منتظری . مطهری . شریعتی . فرزام پور . کریمان .
قائمی . اسدی . حکیمیان . شیخ . فقیه . مرزبان . مفلح . یزدی . همگی اسم خاص
هستند .

۴- ذات و معنی

اسم ذات (۱) : آن است که وجودش در خودش باشد . نظیر بخار . عسل .
غنچه . گل . هنرستان .

اسم معنی : آن است که هستیش در غیر خودش باشد . نظیر آسیب . آموزش .

۱- بطور کلی خدا ، روح ، فرشتگان نیز همه اشیاء مادی اسم ذات هستند .

ادب . انتخاب . تشنگی . خنده . رفتار . رنگ . زیبایی . عقل . فهم . کوشش .
گفتار . مزه . نوشیدن . هنر . وزن . قیمت .

یادآوری - از نظر احکام دستوری میان اسم ذات و معنی فرقی نیست جز آنکه
اسم معنی را معمولاً "با نشانه (ها)" جمع می‌بندند ولی اسم ذات را میتوان با هر دو نشانه
(ها ، ان) جمع بست .

۴- معرفه و نکره

معرفه آنست که بر کسی یا چیزی شناخته شده دلالت کند. نظیر علی . جواد .
یاسر عرفات . سید محمود طالقانی . روح الله خمینی . فاطمه زهراء . زینب کبری .
حسن . آن کوه . این میز . خلیج فارس . خانه خدا . مسجد خیف . مسجد قبا . کوه احد .
مسجد شجره . حمزه عبد المطلب . مریم عمران .

اسم نکره - آنست که بر کسی یا چیزی ناشناخته دلالت کند. مثال :
ظالمی اسیری را شکنجه همیداد! باغبانی درختی کاشت . همکارم بهر حال یک خانه خرید .

انواع اسم معرفه

الف - اسم خاص . مانند خورشید . دماوند . فارس . فسا . کازرون . نوبندگان .
جهرم . بلال حبشی . سمیه . حرریاحی . حبیب بن مظاهر . سید جمال الدین اسدآبادی .
میرزا حسن شیرازی . شیخ محمد عبده . محمد علی جناح . مهاتما گاندی . پاتریس لومومبا .
عبدالحسین امینی تبریزی - غفران خدای برآنان -

ب - اسم ضمیر : من . او . شما . ایشان . . .

ج - اسم عامی که به اسم معرفه اضافه شود نظیر شهر تبریز . دریای مازندران .
دیوان حافظ . کوه البرز . سینما رکس آبادان . مسجد جامع کرمان . کتاب خدا . ضریح

د - اسم اشاره . (لفظی که با اشاره بر کسی یا چیزی دلالت کند) مثال آن را

بردار . این را بخوان . آن برای اشاره به دور ، این برای نزدیک .

یادآوری - درگوش غالب فارسیان یکی از علامات اسم معرفه (واو) ساکن ماقبل

مضمومی است که در آخر اسم عام میافزایند . نظیر اسبُ . باغُ . پسرُ . دخترُ . شهرو . شیشو . قوریو (۱) . مردو (۲) .

علامات اسم نکره . (ی ، یک ، یکی)

(ی) در آخر اسم عام . نظیر باغی . درختی . کتابی . ستاره‌ئی .

۱ - اسماء مختوم به (ه) غیر ملفوظ در اتصال بدین (و) مورد گفتگو (ه) حذف‌گردد و حرف قبلش با صدائی بین فتحه و ضمه تلفظ شود مانند باغجو . تیشو . . .

۲ - برخی دستورنویسان به تقلید از مؤلف المعجم (ص ۲۴۱) که نخستین بار در این مورد دچار لغزش شده این (واو) کثیر الاستعمال فارسیان را علامت تصغیر شمرده اند ! بامختصری توجه در گفتگوی اهل فارس توان فهمید که حرف (و) مانحن فیه نشانه اسم معرفه است . مثلاً " دانشپژوهی به کتابخانه‌ئی می‌رود و میگوید . (کتابی درباره حقوق زن در اسلام می‌خواهم) روز بعد کتابدار می‌رسد . (کتابو را آوردی ؟) . دیگری خطاب به کتابدار در حالیکه بانگشت کتابی را نشان می‌دهد میگوید . (او کتابو را به من بدهید) یعنی آن کتاب را . . .

یکی دوستش را ملاقات میکند و راجع به باغی معین و مشخص میگوید . (خبرداری دارند باغورا خراب میکنند ؟) اما اگر باغی ناشناخته و نکره منظورش باشد چنین میگوید . (خبرداری دارند باغی را خراب میکنند ؟) .

ایام عید یک تن شیرازی به رفیقش میگوید . (کاکا این روزها شهرو را شلوغ کرده‌اند) و منظورش شیراز است .

پدری پسرش را بانگ میزند (. . . باغجو را آب بده) . مقصود باغچه منزلشان است . چنانکه ملاحظه میکنید در هیچیک از امثله فوق (کوچکی یا تحقیر) اسم متصل به (و) مطرح نیست .

سعدی گوید :

ربا خواری از نردبانی فتاد شنیدم که هم در نفس جان بداد
(یک (۱) ، یکی) قبل از اسم، نظیر یک شب دوستان به منزل من آمده بودند . . .
یکی گر به در خانه زال بود که برگشته ایام و بد حال بود
(سعدی)

۴- مفرد و جمع

مفرد: آن است که بریک تن یا یک چیز دلالت کند. نظیر آسمان . برادر، جواد .
زهره . کارخانه . هنرستان . محمد علی . دانشسرای عالی . دانشکده علم و صنعت .
مدرسه فیضیه قم .

جمع: آنست که بر دو تن یا دو چیز یا بیشتر دلالت کند : آسمان ها . برادران .
برادرها . پایه ها . جام ها . جامه ها . کارخانه ها . مردان . مردها . نوشته ها .

نشانه های جمع

جمع را دو علامت است : (ها ، ان)

(ها) در پایان اسم، نظیر اسب ها، درخت ها . دانش ها . نیکی ها . فرمایش ها .

۱- فرق یک (شماره) با یک (علامت نکره) : پس از معدود (یک) مبین شماره جازز
است بگوئیم : (نه بیشتر) . مثال : یک کتاب به امانت گرفته ام نه بیشتر . یک تومان
به شما بدهکارم نه بیشتر . چنانکه ملاحظه میکنید در این دو مثال کلمه (یک) نقطه مقابل
عدد دو یا سه یا بیشتر است . ولی پس از معدود (یک) نشانه نکره جازز نیست بگوئیم :
(نه بیشتر) . مثال : یک شب در اندیشه گناهان خود بودم امانفس مرا دلخوش میساخت .
معادل شبی در اندیشه . . . یک روز دوستم تصمیم گرفت دست از سیگار کشیدن بکشد اما
افسوس که باز هم کشید ! معادل روزی دوستم . . .

گزارش‌ها . کارخانه‌ها . نامه‌ها . نام‌ها .

(ان) در پایان برخی اسم‌ها : اسبان . درختان . ستارگان . زنان . مردان .

یادآوری — ممکن است مفهوم اسم مفرد به کمک صفت عددی (از دو به بالا)

جمع شود مانند دو شهر . پنج روستا . دو هزار ستاره .

سعدی گوید :

به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

روش جمع بستن نام‌ها

همه نام‌های فارسی و غیر فارسی را میتوان با علامت (ها) جمع بست. مانند

آجرها . خارها . داروها . روزنامه‌ها . زیبایی‌ها . فرمایش‌ها . کارخانه‌ها . گزارش‌ها .

لباس‌ها . ماشین‌ها . موتورها . نوشته‌ها . وکیل‌ها . چاپلوس‌ها . جبارها . اهرمن‌ها .

شیطان‌ها . ولی همه نام‌ها را نتوان با نشانه (ان) جمع بست .

نام‌های ذیل معمولاً " با علامت (ها) جمع بسته شوند :

۱ — نام معنی مثل روش‌ها . زبان‌ها . سودها . عقل‌ها . کردارها . گفتن‌ها .

مزه‌ها . هنرها . یاری‌ها ...

۲ — نام جماد مثل آب‌ها . بخارها . جوی‌ها . سنگرها . شیشه‌ها . کوه‌ها .

میوه‌ها ...

یادآوری — برخی نام‌های معنی و جماد با هردو علامت جمع بسته شوند . مثال

اختر : اخترها ، اختران . پله . پله‌ها ، پلکان . ستاره : ستاره‌ها ، ستارگان .

سخن : سخن‌ها ، سخنان . غم : غم‌ها ، غمان . گناه : گناه‌ها ، گناهان ...

نه گفته بدی غم تو خواهم خوردن غم‌های ترا به طبع بنهم گردن

(ابو حنیفه اسکافی)

خاردل را گر بدیدی هر خسی

کی غمان را دست بودی برکسی؟

(مولوی)

۲- نام بیگانه : بانک ها . پارلمان ها . تلگراف ها . چک ها . دیکتاتورها .
میلیونرها . رادیوها . سناتورها . چاخان ها . کافه ها . کودتاها . هتل ها .

یادآوری ۱ - نام های مرکب مختوم به (و) ساکن ماقبل مضموم و نام های
مختوم به (الف) قبل از اتصال به علامت جمع (ان) یائی بدانها میافزائیم. مانند
دانشجو : دانشجویان . سخنگو : سخنگویان . یاهو سرا : یاهو سرایان . دانا : دانایان .
پارسا : پارسایان .

معدودی نام های مختوم به (و) در جمع با (ان) حرف (ی) میپذیرند. مانند
بازو : بازوان . زانو : زانوان . ابرو : ابروان . کدبانو : کدبانوان . آهو : آهوان .
واژه (نیا) جمعش نیاکان است زیرا اصل این کلمه در پهلوی (نیاک) بوده
است و در جمع حرف (کاف) بازگردد .

یادآوری ۲ - نام های مختوم به (ه) ناملفوظ در جمع با (ان) یا اتصال به
(ی) مصدری ، چنانکه گفتیم حرف (ه) به اصل خود که در زبان پهلوی (گ) بوده
برمیگردد. نظیر تشنه : تشنگان ، تشنگی . خسته : خستگان ، خستگی . ستاره : ستارگان .
کُشته : کشتگان . ورزیده : ورزیدگان ، ورزیدگی ...

و در جمع با (ها) نشانه جمع را باید جدا نوشت تا اشتباهی رخ ندهد. مانند
جامه : جامه ها . شاخه : شاخه ها . روزه : روزه ها . نامه : نامه ها ...

یادآوری ۳ - بعضی مردم نام های فارسی و جز آن را نظیررباغ . پاکت . تلفن .
تلگراف . دسته . دارو . دواء . روزنامه . فرمایش . شیرینی . کارخانه . کوهستان .
گزارش . میوه) برخلاف قاعده با نشانه های (ات ، جات) جمع بندند که البته خطاست
و باید گفت : باغ ها . پاکت ها . تلفن ها . تلگراف ها . دسته ها . داروها . دواها ...

یادآوری ۴ - ندرتا" اسم های خاص را معادل صفت جانشین اسم بشمار میآوردند و

آن را جمع میبندند مثال : سعدی ها . فردوسی ها ...

یوسفان از مکر اخوان در چهند کز حسد یوسف به گرگان میدهند

(مولوی)

یعنی افرادی نیک مانند یوسف .

عقل با حس زین طلسمات دو رنگ چون محمد با ابو جهلان به جنگ

(مولوی)

یعنی افرادی نادان همچون ابو جهل .

یادآوری ۵ - اسمی که در ظاهر مفرد ، هم فاقد ریشه مفرد ، ولی در معنی جمع

باشد (۱) اسم جمع نامیده شود. همچون انجمن . دسته . سپاه . طایفه . قوم . کاروان .

گروه . گله . لشکر . همه .

فردوسی گوید :

همه بندگانیم و ایزد یکی است پرستش جز او را سزاوار نیست

اسم جمع را میتوان جمع بست : دسته ها . رمه ها . فوج ها . گله ها .

۱ - برخی اسم جمع را چنین تعریف کرده اند : اسم جمع اسمی است : که به صورت ظاهر

مفرد و در معنی جمع باشد. مانند لشکر . طایفه . حزب ...

از آنجا که تعریف چیزی به اصطلاح منطقیون باید جامع و مانع باشد، این تعریف برای اسم

جمع گرچه جامع است - چون همه کلماتی که ظاهراً " مفرد و در معنی جمعند میتوانند در

این دایره تعریف جاگیرند - ولی مانع نیست زیرا جمع های مکسر عربی مستعمل در فارسی

که ظاهراً " مفرد و در معنی جمعند از قبیل سلاطین ، وزراء ، فراعنه . ملوک . کفار .

شیاطین . بلایا . امراض . اجنه نیز میتوانند بدون مانع وارد دایره اسم جمع شوند و

نقض غرض کنند. پس در تعریف اسم جمع اجتماع سه شرط لازم است : الف - علامت جمع

نداشته باشد . ب - ریشه مفرد نداشته باشد . ج - برعهده‌ئی دلالت کند .

فعل منسوب به اسم جمع را جائز است به صیغه جمع آورند یا مفرد چنانکه در

امثله ذیل دیده میشود :

با گروهی که بخندند و بخنداندند چون کنم چون نه بخندم نه بخندانم؟

(ناصر خسرو)

ای گروه موءمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(مولوی)

جان رفت و صبرودین و دل ای عقل جملہ رفت لشکر گریختند چه جای شجاعت است

(کاتبی)

نباید که بیکار باشد سپاه ... (اسدی)

لشکر از جاه و مال شد بددل رعیت از بیزری است بیحاصل

(سنائی)

لشکرانعام نادیده به بانگی تفرقه است دفتر تیراز ماکرده به بادی ابتر است

(جامی)

وازین گروهی بیسرو پا که باتست بیمی نیست ... (تاریخ بیهقی)

سوم - انواع اسم از جهت صراحت و کنایت

اسم از جهت آنکه مصداق و مدلول خود را واضح و روشن یا مبهم و پوشیده بیان

کند بردو نوع است : صریح و غیر صریح .

اسم صریح آن است که مسمی و مدلول خود را آشکارا معرفی کند . مانند تهران .

جعفر . دانش . پروانه . کتاب . گلدان . لشکر . ملت . خردمند . اسلام . شرف .

دین .

یادآوری - اسم صریح ممکن است بسیط یا مرکب ، جامد یا مشتق عام یا خاص ، ذات یا معنی ، معرفه یا نکره ، مفرد یا جمع باشد . مثلاً 'تهران' اسمی است : صریح ، بسیط ، جامد ، خاص ، ذات ، معرفه ، مفرد .

غیر صریح : اسمی است که پوشیده و سربسته بر مسمی^۳ و مدلول خود دلالت کند .

مانند آن ها . این ها . من . شما . ایشان . کسی . چیزی . فلان . که ؟ چه ؟

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک زیشان شکم خاکست آستن جاویدان

(خاقانی)

انواع اسم غیر صریح

اسماء غیر صریح چهار نوعند : اسم ضمیر ، اسم اشاره ، اسم استفهام ، اسم مبهم .

الف - ضمیر

کلفه ئی است که افراد متکلم یا مخاطب یا غائب را جانشین شود . مثال من و تو

و او خدا را میپرستیم .

اسمی که ضمیر جایش گرفته مرجع نامیده شود و معمولاً "پیش از ضمیر میآید .

مثلاً 'خدا در این جمله : خدا را میپرستیم و از او یاری میجوئیم' (۱)

۱- در اشعار ذیل از فردوسی اسم های (عام و معنی) را تعیین کنید :

به مهر نبی و علی شد کهن	مرا غمز کردند کان پر سخن
چو محمود را صد حمایت کنم	اگر مهرشان را حکایت کنم
اگر چند باشد پدر شهریار ...	پرستار زاده نیاید بکار
به نزد نبی و وصی گیر جای	اگر خلد خواهی به دیگر سرای
چنین دان و این راه راه من است	گرت زمین بد آید گناه من است
یقین دان که خاک پی حیدرم	برین زادم و هم براین بگذرم

انواع ضمیر

ضمیر بردو نوع است . شخصی و مشترک

ضمیر شخصی

آن است که جانشین اشخاص شود و خود بردو گونه است . ضمیر منفصل . ضمیر متصل .
ضمیر شخصی منفصل : آن است که تنها و مستقلاً بکار رود . او کار میکند . ایشان وظیفه
شناس هستند .

نمن ز بیعملی در جهان ملولم و بس ملالت علماء هم ز علم بیعمل است
(سعدی)

ضمیرهای شخصی عبارتند از : من ، تو ، او = (وی) ، ما ، شما ، آن ها = (ایشان)
تو با آنکه من دوستم دشمنی نپندارمت دوستدار منی
(سعدی)

ضمیر شخصی متصل : آن است که تنها و مستقلاً استعمال نشود بلکه به کلمه قبل
از خود بپیوندد و خود بر سه گونه است : فاعلی ، مفعولی ، اضافی .
ضمیر متصل فاعلی : آن است که به فعل متصل شود و فاعل باشد مثل میرویم .
میآیند .

نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر نهادم آینه ها در مقابل رخ دوست
(حافظ)

ضمیرهای فاعلی عبارتند از : م ، ی ، د ، ید ، ند . همچون میروم . میروی .
میروند . میرویم . میروید . میروند .
یادآوری - ضمیر متصل (د) در سوم شخص ماضی ظاهر نمیشود . مثل گفت .

زد ، رفت ، ولی در مضارع ظاهر میشود- نظیر میگوید ، میزند ، می رود .

ضمیر متصل مفعولی : آن است که به فعل بپیوندد و مفعول باشد مثل میفرستمش .

میگویمت . میزدشان .

گوش کن پندای پسر و زبهر دنیا غم مخور گفتمت چون در حدیثی گرتوانی داشت هوش

(حافظ)

ضمیرهای متصل مفعولی عبارتند از : م ، ت ، ش ، مان ، شان . مانند میبردم ، میبردت .

میبردش . میبردمان . میبردتان . میبردشان .

ضمیر متصل اضافی : آن است که به اسم بپیوندد و مضاف الیه باشد. نظیر مادرم .

فرزندت . خواهرش .

مرو به خانه ارباب بیمروت دهر که گنج عاقبتت در سرای خویشتن است

(حافظ)

(ت) متصل به عاقبت : مضاف الیه است برای خویشتن .

ضمیرهای متصل اضافی عبارتند از : م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان . مانند

برادرم . برادرت . برادرش . برادرمان . برادرتان . برادرشان .

یادآوری - ممکن است جای ضمیرهای متصل ضرورتاً "عوض شود مثلاً" پس از فعل

قراز گیرد و مضاف الیه باشد .

سعدی گوید :

مرا باشد از درد طفلان خبیر که در طفلی از سر برفتم پدر

(م) مضاف الیه است برای پدر . و در جای دیگر :

همی میبردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خسر پروری (۱)

(ت) مضاف الیه است برای عیسی .

۱ - در این بیت شعر (عیسی) کنایه از روح و (خر) کنایه از جسم است .

و ممکن است به غیر فعل ملحق شود و مفعول باشد . چنانکه در امثله ذیل مشاهده

میکنید :

هفت سالم بسود سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

(مسعود سعد)

ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد میآید؟

(سعدی)

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات بهد و دست دعا نگهدارد

(حافظ)

(ت) مفعول است برای نگهدارد .

سرکش مشوکه چون شمع از غیرت بسوزد دلبرکه در کف او موم است سنگ خارا

(حافظ)

(ت) مفعول است برای بسوزد .

یادآوری - ضمیر اول شخص مفرد و اول شخص جمع را : ضمیر متکلم ، ضمیر دوم

شخص مفرد و دوم شخص جمع را : ضمیر مخاطب یا حاضر ، ضمیر سوم شخص مفرد و سوم

شخص جمع را : ضمیر غائب گویند .

ضمیر مشترک یا ضمیر نفس

آن است که با همه اشخاص فعل شریک شود مثال من خود شنیدم . تو خود شنیدی .

او خود شنید . ما خود شنیدیم . شما خود شنیدید . ایشان خود شنیدند .

ضمیرهای مشترک عبارتند از : خود . خویش . خویشان . مثال : خویشان را از

گزند منافق حفظ کنید . خویشان : ضمیر مشترک و در ترکیب : مفعول صریح .

یادآوری - ضمیر مشترک غالباً "برای تاکید بکار میرود . مثلاً "یکی گوید : امروز
ظهر فلان سینما آتش گرفت . شما که از واقعه با خبرید در جواب میگوئید : چنین نیست
من خود از آنجا میآیم .

عالم که کامرانی و تن پروری کند اوخویشتن گم است کز راهبری کند ؟
ب - اسم اشاره

آن است که مدلول خود را با اشاره نشان دهد . مثال آن را بردار . این را بخوان .
اسم اشاره را دو علامت است : (این ، آن) این برای اشاره به نزدیک ، آن برای اشاره
به دور . مثال : این از کی است ؟ آن از کجا آمده است ؟

عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

و در جمع نزدیک گوئیم : اینان ، این ها و در جمع دور : آن ها ، آنان .
یادآوری - اگر بعد از (آن ، این) اسم مورد اشاره یعنی مشار الیه ذکر شود ،
(آن ، این) را صفت اشاره گویند و مشار الیه را موصوف . آن روحانی بیگناه را چرا
زندانی کرده اند ؟ آن : صفت اشاره . روحانی : موصوف و مجموعاً " : مفعول .

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت (۱) دگر
(مولوی)

۱- در اشعار ذیل از ایرج میرزا انواع ضمائر شخصی را تعیین کنید :

گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شب ها بر گاهواره من	بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پای به برد	تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارمش دوست

ج - اسم استفهام

کلمه‌ئی است که برای پرسش از نام اشخاص یا اشیاء بکار آید. مثال: این قلم از کی است ؟ او چه گفت ؟ کجا بهتر است ؟
حافظا درد دل تنگت چو فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه ؟
معروفترین اسامی استفهام :

(که ، کی) برای پرسش از نام اشخاص. مثال : کی شهر بن باذان را کشت ؟
که شنیدی که برانگیخت سمندغم عشق
که نه اندر عقبش گردندامت برخاست ؟
(سعدی)

حافظ در مقابله با سعدی گوید :

که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست ؟
(چه ، چی) برای اشیاء :
چيست دنیا از خدا غافل بدن ؟
نی زر و نی مال و نی فرزند و زن
(مولوی)

دنیا : مسند الیه ، چی : اسم استفهام ، مسند .

گفتم چه کنم گفت همین که چه کنم
گفتم به‌ازین چاره ببین تا چه کنم ؟
پیوسته برین باش برین که چه کنم ؟
رو کرد به من گفت که ای طالب دین
چه : اسم استفهام ، مفعول .

(کجا) جهت مکان : کجا با صفاست ؟ کجا : اسم استفهام ، مسند الیه :

آن یکی پرسید اشتر را که هی
از کجا می‌آئی ای فرخنده‌پی ؟
گفت از حمام گرم کوی تو
گفت خود پیداست از زانوی تو !
(سنائی)

کجا . اسم استفهام، مفعول غیر صریح .

(کدام ، کدامین ...) در رفع تردید میان چند کس یا چند چیز که مقصود

معلوم نباشد .

از شاعران معروف کدام به تملق دهن نیالود؟ کدام . اسم استفهام ، مسند الیه .

از ایرانیان مسلمان در حیات رسول خدا، کشته نخستین مرتد کدامین است ؟ کدامین .

اسم استفهام ، مسند .

یادآوری - هریک از کلمات یاد شده اگر اسم پس از خود را وصف کند صفت استفهام

نامیده شود . مثال . کدام ایرانی از نخستین شهداء اسلام در زمان رسول خداست ؟

کدام . صفت استفهام ، ایرانی . موصوف و مجموعاً " . مسند الیه .

اسود عنسی (نخستین مرتد اسلام) بدست کدامین ایرانی کشته شد ؟ کدامین .

صفت استفهام ، ایرانی . موصوف و مجموعاً " مضاف الیه .

د - اسم مبهم

اسمی است که بر کسی یا چیزی یا مقداری مبهم و سربسته دلالت کند. مثال:

دو کس رنج بیهوده بردند . . . یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد .

(سعدی)

ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تونیست دیگران در شکم مادر و پشت پدرند

(سعدی)

معروفترین اسماء مبهم : کس ، کسان ، کسی ، چیزی ، چیزهائی ، غیره هرکه ،

هرچه ، جمله ، جملگی ، همه ، همگی ، هم ، یکی ، دیگری ، فلان .

امثله

کتابهای علی شریعتی - خدای ازو خشنود باد - یکی پس از دیگری روشنگر
دل هاست .

راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گمشد از ره راست
(سعدی)

هرکه هرچه کند بهسود وزیان خویش کند . در سرکوبی اهریمن همه باهم متحد
شوید .

یکی داستان میگفت دیگران گوش میدادند . بعضی در زندگی غفلت میورزند و
برخی هشیارند ! آن حاکم هیچ قدم خیری برنداشته است ! همه دلخور هستند ! فلانی
چندان خورد که بیمار شد ! دشمن چندی نباید ، چیزی بهتر از ایمان نیست . جملگی
از متعلقان بیزارند ! قدری بیندیش آنگاه حرف بزن .

سه مثال از سعدی

مارا تو دستگیر و حوالت مکن به غیر ^لإلا الیک حاجت درماندگان فلا

xxx

پند گیر از مصائب دگراں تا نگیرند دیگران ز تو پند

xxx

بیفائده هرکه عمر در یاخت چیزی نخرید و زر بسینداخت

یادآوری - کلمات دیگر ، دیگری ، دیگران ، هیچ ، اندکی ، برخی ، بعضی ،
چند ، قدری در صورتی اسم مبهم نامیده شوند که جای اسمی را بگیرند چنانکه گذشت .
ولی اگر اسم بعد از خود را بگونه‌ئی وصف کنند صفت مبهم نامیده شوند . چنانکه درامثله

ذیل مبینید .

هرکس خیانت ورزد پشتش در محاسبه بلرزد . هر : صفت مبهم ، کس : موصوف ،

مجموعاً " فاعل .

هریک از مسلمین ضامن اجرای احکام قرآن است . هر : صفت ، یک : موصوف و

مجموعاً " مسند الیه .

خدا همه چیز میداند . همه : صفت مبهم ، چیز : موصوف و مجموعاً " مفعول .

همه ماه رمضان رازوزه گرفتم . همه : صفت ، ماه رمضان : موصوف و مجموعاً " قید زمان .

هرچیز غیر از خدا زوال پذیر است . هر : صفت ، چیز : موصوف و مجموعاً " مسند الیه .

هیچ یک از دروغگویان را دوست ندارم . هیچ : صفت ، یک : موصوف و مجموعاً " مفعول .

برخی مردم نفع عموم را بر خود ترجیح میدهند . برخی : صفت ، مردم : موصوف

و مجموعاً " : فاعل .

قدری زعفران خریدم . قدری : صفت ، زعفران : موصوف و مجموعاً " مفعول .

نکوئی کن امسال چون ده تراست که سال دگر دیگری کد خداست

(سعدی)

(۱)

هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

(حافظ)

جزء اول کلمات مرکب مبهم معمولاً " یکی از این صفات مبهم است : (هر ، همه ،

هیچ ، دیگر ، برخی ، بعضی ، چند ، چندان ، چندین) . از قبیل هرکه . هرکس .

۱ - توجه شاعر به آیه ۴۰ از سوره النجم . . . لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى . نیست آدمی را مگردانقدرکه میکوشد .

هرچه . هرچیز . هرمیوه . هر ذره . هریک . یک دیگر . هرچند . هرگاه . هرکدام .
 همه وقت . همه مردم . همه دوستان . هیچ کس . هیچ چیز . هیچ ستاره‌ئی . هیچ‌گاه .
 هیچوقت . هیچ نوع . هیچ وجه . برخی دوستان . برخی دروس . بعضی دانشجویان .
 بعضی چیزها . چند کس . چند چیز . چند قلم . چند دانشجو . چندین کس . چندین چیز .
 چندین اتاق . چندین نقطه . چندان ستاره . چندان مورچه . دیگر کس . دیگر چیز .
 دیگر عبارات یا (کس دیگر . چیز دیگر . عبارات دیگر) هم دیگر . یک دیگر .

مرو در پی هرچه دل خواهدت که تمکین تن نور جان کاهدت

(سعدی)

xxx

هردم از درد بنالم که فلک هرساعت کندم قصد دل ریش به آزار دگر

(حافظ)

xxx

هرکه تریاک خورد و شیره کشید رنگ سیما همیش زعفرانی شد
 گلشن پر طراوت رویش غارت صرصر خزانی شد
 زردروئی گرفت و رنجوری پیر در موسم جوانی شد

(فریدون توللی)

در این حکایت از گلستان چند نوع ضمیر بکار رفته است ؟

یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را بخواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده بود مگر چشمان او که همچنان در چشمخانه همیگردید و نظر کرد سایر حکماء از تاویل این فروماندند مگر درویشی که بجای آورد و گفت هنوز نگران است که ملکش با دگران است !

یادآوری ۱- (هر) صفتی است مبهم که مشمول و فراگیری موصوف خود را میسرساند .

مانند هر وقت . هر کتاب . هر دوست . هر کجا . هر سال . هر که . هر چه .

توحید گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبلی که ززمه بر شاخسار کرد

یادآوری ۲- (همه) در صورت صفت بودن گاهی بدون کسره اضافه و معادل

صفت مبهم (هر) باشد . مانند همه کس . همه چیز . همه جا . همه وقت . همه ساله .

و زمانی محتاج کسره است مانند همه دوستان . همه خویشاوندان . همه حروف

الفباء .

یادآوری ۳- موصوف دو کلمه (برخی ، بعضی) معمولاً " جمع است .

کلمات (این ، آن) در صورتیکه مرجع معینی نداشته باشند اسم مبهم شمرده شوند . مثال

به نفس خویش بیش از این و آن اعتماد کنید .

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم باتو بگویم چسان گذشت

یکروز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

(کلیم کاشانی)

و اگر با اسم مورد اشاره ذکر شوند صفت اشاره خواهند بود . نظیر آن تپه . این نکته .

فرق ضمیر با اسم استفهام و اسم مبهم

معمولاً " بازگشت ضمیر به اسمی است به نام مرجع ضمیر که با داشتن قرینه لفظی

یا عهد حضوری میتوان آن را شناخت . چنانکه در دو مثال ذیل دیده میشود .

قرینه لفظی : خدا را میشناسیم و او را عبادت میکنیم . (خدا) قرینه لفظی

است برای معرفی و شناسائی ضمیر (او) .

عهد حضوری : پدری به فرزندش میگوید : (من به معلم خود احترام میگذارم) .

حضور دو طرف گفت و شنود . عهد حضوری است برای شناساندن ضمیر (من) . ولی اسم

استفهام و اسم مبهم چنانکه گفتیم خود مستقلا " برکسی یا چیزی دلالت میکنند بدون آنکه محتاج مرجع باشند .

چند مثال برای اسم استفهام

معلمی در کلاس میپرسد . کی غائب است ؟ لفظ (کی) مستقلا " به صورت سوءال

بر شخصی غیر معین دلالت کند .

از کسی میپرسیم : (چه میخوانی ؟) یا : (کجا بهتر است ؟) یا : (کدام

را بیشتر دوست داری ؟) .

چند مثال برای اسم مبهم

هرکس بکوشد کامیاب شود . لفظ (هرکس) مستقلا " بر شخصی نامعین دلالت

کند . هریک از دائره جمع به جایی رفت . وظیفه خود را انجام دهد به دیگری چکار دارید ؟

علم حضرتی - خدای - تر خدا

X ۲ =

آن شخص است

در اشعار ذیل از مولوی اسماء مبهم را بیابید .
 آن دهان که گرد و از تسخیر بخواند
 باز آمد گای محمد عفو کون
 من از روی نادانم خردم تا سوره سوره (سوره بقره)
 من ترس افسوس من می کردم ز جهیل
 چون خدا بخواهد را کس را آید در بند و برادرش کند
 چون خدا خواهد که پرده کس درسد
 و منید خدا بخواهد ما را یا کس کند
 چون خدا خواهد که مان بیماری کند
 چون خدا خواهد که پوشد عیب کس
 ای خنک چشمی که آن گویان آوست
 ای خنک جان این چشم در این خدا کس را بری بماند
 از بی هر گز به آخر خنده بی است
 در دنیا هر آینه سبزه این رنگ حق است
 هر کجا آب روان سبزه بود

دانش را که کرد دانش کج مادر
 نام احمد را دهانش که بماند
 ای کس که طری بر است لطفی که در خرد خرد است
 ای تنوا الطاف علم من نشدن
 من خردم که تسمی بودم که در بران مرا سحر شده
 من بخدم افسوس را منسوب و اهل
 او را در استلذذ برود طعم ترنم آنرا یاد
 میلش انگیز طعنه پاکان بکرد
 کار بیگانه ما را و آرد که از روی نیست در برابر ناها
 مشکل ما را جانب براری کنست در برابر ناها
 خد اما را در این که عیب بری از در این کسیم رحم از عیب بری
 کم زیند در عیب معیبتان نفس عیب بری
 در غش آن در که بسوزد در برابر ناها که بر تنب شده
 وی همایون دل که آن بریان آوست
 عهد که آفت بیخ است خرد خدا بنده این است
 در کنار هر آینه سبزه این رنگ حق است
 هر کجا اشک روان رحمت بود

رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر
 اشک خواهی رحم کن بر اشکبار
 آرزوی فدایم اشک جاری شود دولت رحم شود رحم کن بر اشکبار و در این جدایم خدا سبزه رحم کن
 سبزه رحم کن
 ۴۸
 ان مع العشر لیسرا : به رسیده بار داری آسانی است
 علم کون = علم تر خدا
 علم آلت بی در میان علم کون
 از هم اثر هم نشسته رسول اکرم

سعدی گوید :

یکی را تب آمد ز صاحب دلان

کسی گفت شکر بخواه از فلان

بگفت ای پسر تلخی مردنم

به از جور روی ترش بردنم

نسبت دو کلمه : (مترادف ، متضاد ، متشابه)

مترادف : دو کلمه را گویند که در معنی همسان و در لفظ مختلف باشند . همچون

تقوی و پارسائی . خوشبختی و سعادت . مثل و مانند . مرز و بوم . مهربانی و محبت .
ناچار و ناگزیر . یا س و ناامیدی .

یادآوری - هر لغت با معنی که در لغت نامه ها آمده از نوع مترادفات هستند .

متضاد

دو کلمه را گویند که در معنی ضد هم و در صورت مختلف باشند : مانند افراط

مترادف کلمات ذیل را بیابید :

آغاز . آفرینش . اصل . اضلال . اندوهگین . انهدام . بدبختی . پارسا . تعریف .
پناهگاه . دشواری . دلیل . سبب . سرمایه . سره . سودجویی . شقی . فراغت . فراق .
فروغ . قبول . قدرت . کتابت . منجی . ناجی . نظر . نظریه . یاهه گوئی . یعنی .
افراط . انقراض . برودت . بعد . بعید . توحید . جاوید . خشن . خوش سیرت . دشمنی .
دفع مضرت . روشنائی . سخت . سردی . سواره . شبانه . صعوبت . ضلالت . عاقلانه .
علم . غریب . غضبناک . قرابت . کوشش . گوارا . متقدم . مثبت . ناتوان . نرمی .
واهی . یادآوری ...

متضاد کلمات ذیل را پیدا کنید :

افراط . انقراض . برودت . بعد . بعید . توحید . جاوید . خشن . خوش سیرت . دشمنی .
دفع مضرت . روشنائی . سخت . سردی . سواره . شبانه . صعوبت . ضلالت . عاقلانه .
علم . غریب . غضبناک . قرابت . کوشش . گوارا . متقدم . مثبت . ناتوان . نرمی .
واهی . یادآوری ...

و تفریط . خشک و تر . زیر و زبر . سالخورده و خردسال . سعادت و شقاوت . صعود و نزول . عالی و دانی . علم و جهل . قربت و غربت . کوتاه و دراز . چنانکه شاعر گفته است :

حافظ گرت زیند حکیمان ملالت است کوه کنیم قصه که عمرت دراز باد

متشابه

دو کلمه را گویند که در لفظ تقریباً "همسان ولی در نوشتن یا معنی مختلف باشند . مانند خار و خوار . خاست و خواست . خان و خوان . خرد و خورد . خرده و خورده . خیش و خویش .

این کلمات چنانکه پیداست معمولاً "از وجود و عدم (واو) معدوله در پی حرف (خ) پدید آمده اند . باید دانست که واو معدوله در قدیم تلفظ گونه ئی میداشته است چنانکه امروزه در گویش مردم کردستان کم و بیش وجود دارد .

در زمان قدیم مخصوصاً "از قرن پنجم تا دهم هجری که نظم و نثر متکلف و متصنع مستحسن شمرده میشد بسیاری از نویسندگان و گویندگان برای اظهار فضل و هنر نمائی در نویسندگی آثار خود را با کلمات مترادف ، متضاد ، متوازن و دیگر صنایع لفظی زیور میداده اند .

درین عبارت از مرزبان نامه ص ۸۶ به اصطلاحات دستوری و آهنگ کلمات و قرینه سازیها توجه نمائید . دستور گفت شنیدم که وقتی مردی بود جوان مرد پیشه ، مهمان پذیر ، عنان گیر ، کیسه پرداز ، غریب نواز ، همه اوصاف حمیده ذات او را لازم بود مگر احسان که متعددی داشتی و همه خصلتی شریف در طبع او خاص بود الانعام که عام فرمودی . . .

باری گویندگان و نویسندگان طراز اول نظیر سعدی ، مولوی ، و حافظ در بکار بردن لغات متضاد و مترادف و انواع قرینه سازیها به آهنگ کلمات و سلاست آن ها (در شعر

مخصوصاً " به وزن و قافیه) سخت پای بند و دل بسته بودند و در آرایش لفظ نهایت کوشش و سلیقه مبذول می‌داشتند اما نه چندان که معنی را فدای لفظ کنند .

این عبارت از مقدمه گلستان را شاید بارها خوانده‌اید .

(باران رحمت بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده)

حال برای درک مهارت سعدی در انتخاب کلمات یکی از مترادفات ذیل را جانشین

کلمه او کنید :

باران : بارش .

رحمت : بخشایش ، عفو ، مهربانی ، مهرورزی .

بیحسابش : بیاندازه‌اش ، بیشمارش ، بیقیاسش .

همه : عموم ، توده .

خوان : سفره .

نعمت : احسان ، بخشش ، عطا ، مایه آسایش .

بیدریغش : بیافسوسش ، بیتأفسس ، بیحسرتش ، بیمضایقه‌اش .

جا : محل ، مکان .

مثلاً "یکی از آنها چنین میشود . بارش بخشایش بیاندازه‌اش عموم را رسیده و سفره احسان بیافسوسش همه محل کشیده !

مقصود دستور نویسان از شناساندن مترادف ، متضاد و دیگر موضوعات دستوری

آن است که دانش‌پژوهان در بیان مفاهیم ذهنی حتی المقدور از کلمات فصیح و متناسب بامعنی استفاده کنند و گوهر سخن را هرچه زیباتر و دلپذیرتر سازند .

در این بیت شعر از حافظ دقت کنید دو کلمه متضاد (ظلمت ، نور) چقدر بجا

و دور از تکلف بکار رفته اند :

نور ز خورشید جوی بوکه بر آید

صحبت حکام ظلمت شب پیدا است

بخش دوم

صفت

صفت کلمه‌ئی است که برحالت و چگونگی اسم دلالت کند ، اسم وصف شده را موصوف نامند .

مانند آب پاک . اسب راهوار . برادر کوچکتر . جمشید خان . جواد آقا . چهره گندمگون . خانم مریم . دوست نادان . شاگرد باهوش . عزیزترین نعمت . فرزانه خانم . فریدون کیانی . کار بیمزد . مادر مهربان . میوه خوردنی . نعمت فراوان . چند برگ . هزارسوار . آن اسیر . خالق بیچون . سلطان جابر . معبود بیزوال .

عمری که میرود به همه حال جهدکن تا در رضای خالق بیچون بسربری

(سعدی)

در مبحث صرف میتوان انواع صفت را از سه نظر مورد گفتگو قرار داد . درجه ،

لفظ ، معنی .

اول - انواع صفت از نظر درجه:

(مطلق، تفضیلی، عالی)

الف - صفت مطلق یا توصیفی

آن است که موصوف خود را بدون مقایسه با دیگران وصف کند: آسمان آبی . آقامحمد . زهراخانم . دایه دلسوز . راه راست . روغن نباتی . ستون آهنی . سرزمین بیاب . کودک خردسال . گفتار حکیمانه . گوش شنوا . لوح سیمین . مرد سالخورده . مرید نادان . میوه خوردنی . نام نیک . وام طویل المده . یار موافق . بیمار مضطر . معتاد بیاراده . نظام پزشکی! وکیل فلاپی! قانون ظالمانه! طبیب پول پرست! می فروش جنایت پیشه! بساز و بفروش بیایمان! گرانفروش رشوه پرداز! حاکم دادگستر .

ب - صفت تفضیلی

آنست که موصوفی را به موصوف دیگر برتری و افزونی دهد: بنام مردن بهتر از بندگان زیستن است . هنر برتر از گوهر است . برای ساختن صفت تفضیلی حرف (تر) در آخر صفت مطلق میافزایند . مثل آزادتر . باشکوه تر . بدتر . تاریک تر . جوانتر . سالخورده تر . کهتر . ناتوانتر . ورزیده تر .

یادآوری - گاهی بجای حرف اضافه (از) که قبل از متمم صفت تفضیلی و برای کامل ساختن معنی جمله میآید لفظ (که) میآورند. مثال: به نزدیک من صلح بهتر که جنگ . معادل (به نزدیک من صلح بهتر از جنگ است) .

رو نیکی کن که دهر نیکی داند
او نیکی را ز نیکوان نستاند
مال از همه ماند و ز توهم خواهد ماند
آن به که بجای مال نیکی ماند
(مولوی)

معادل نیکی ماند بهتر از مال است .

یادآوری ۲ - گاهی حرف (تر) را از آخر صفت تفضیلی حذف کنند . مثلاً "
بجای بهتر . کمتر . بیشتر . کمتر . مهتر . . . میگویند به . کم . بیش . که . مه . . .
و در این صورت صفت تفضیلی را باید از مضمون کلام شناخت :

مراعات دهقان کن از بهر خویش
که مزدور خوشدل کند کار بیش
بیش بجای بیشتر .

همای گو مفکن سایه شرف هرگز
بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
(حافظ)

کم . بجای کمتر .

همو گفته است :

خداوندا مرا آن ده که آن به

ج - صفت عالی

آن است که موصوفی را بر دیگر موصوفهای هم‌نوعش برتری و افزونی دهد . اسلام
عزیزترین نعمت خدا است . خرد بهترین گوهر است . بستمگر منفورترین مردم است . و
توان گفت : خرد بهترین گوهرهاست . بستمگر منفورترین مردمان است .

طرز ساختن صفت عالی : حرف (ترین) در آخر صفت مطلق میافزایند . مثل
آبادترین . بدترین . زرتنگ‌ترین . کوتاه‌ترین . نادانترین . ورزیده‌ترین . عادلترین .
علی - ع - دادگرتین حکام بوده است .

یادآوری ۱ - ممکن است لفظ (بین) از آخر صفت عالی حذف شود و در آن صورت با کمک دیگر کلمات میتوان آن را تشخیص داد . مثال : گرامیتر اعمال پارسائی است . صمیمیتر دوستان مادر است .

یادآوری ۲ - کلمات : بهین ، مهین ، کمین ، کهین (صفت عالی) و مخفف : بهترین ، مهترین ، کمترین ، کهترین هستند .

توالی صفات

ممکن است موصوف واحد دارای صفات متعدد باشد . مثال : خانه ارزان از پیش ساخته شده ! وام بیبهره طویل المده ! مشتریان ساده زود باور ! قانون ظالمانه پزشکی ! بیمار مصدوم ناچار ! پناه برخدای توانای مهربان . انسان قانع خوشدل .

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش پوزش پذیر
(سعدی)

ممکن است میان صفات متوالی (و) عطف بیاورند . البته مردم پزشکان عالم و صالح را تحسین میکنند ، آفریدگار توانا و مهربان را میپرستیم . کتابی سودمند و ارزان خریده ام . وای بر انسان مریض و ناچاری که محتاج طبیب پول پرست و بیایمان شود !
تقدیم و تأخیر صفت و موصوف

صفت معمولاً " پس از موصوف میآید . مثال : احسان خان . بیژن آقا . عذرا خانم .
چهره گلگون . سیمای نقره فام . گل زرد . مجله خواندنی . نام نیک . هدهد نامه بر .
هرمز ساسانی . روز دیگر .

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان به چه کار دگرم باز آید ؟
(حافظ)

ولی گاهی صفت مقدم میشود. آقا پسر . خانم شکوفه . خوب چهره . سرخ گل .

نیک سرشت . دیگر روز .

به جوانمردی و ادب دارد

آدمی فضل بردگر حیوان

(سعدی)

بمخاکپای تو و آنهم عظیم سوگنداست

قسم به جان تو گفتن طریق عزت نیست

(سعدی)

در سرای آب و گل پرورده است

مهربان مادر چو شاخ گل مرا

کومرا با خون دل پرورده است

میفشانم خون دل در پای او

(رهی معیری)

ممکن است موصوفی میان صفات خود قرار گیرد . فقط یگانه خدای بخشنده را

عبادت میکنیم . نازنین مادر صمیمی خود را دوست میدارم . رحمت خدا بر مهربان پدر

با ایمانم .

نابرابری صفت مطلق با موصوف

موصوف خواه مفرد باشد خواه جمع ، مذکر باشد یا مؤنث . صفت مطلق معمولاً

مفرد است . مثال : دین آسمانی ، دین های آسمانی . مادر مهربان ، مادران مهربان .

زن عالم ، زنان عالم . بانوی مؤمن ، بانوان مؤمن . مرد پارسا ، مردان پارسا . خانم

محترم ، خانم های محترم . پیرونده مربوط ، پیرونده های مربوط . گزارش مربوط ،

گزارش های مربوط .

سعدی راست :

خود دست جز تهی نتوان داشت برخدا

فی الجملة دست های تهی بر تو داشتیم

ولی اگر صفتی جانشین موصوف جمع بشود به لفظ جمع می آید . سه مثال از سعدی :

نام نیک رفتگان ضایع مکن	تا بماند نام نیکت برقرار
رفتگان : مردمان در گذشته	
پارسایان روی در مخلوق	پشت بر قبله میکنند نماز!
پارسایان : مردمان پارسا	
دو نان چو گلیم خویش بیرون بردند	گویند چه غم گر همه عالم مردند
دونان : مردمان فرومایه	

و ممکن است گویندگان و نویسندگان پارسی گوی به ضرورت شعری یا پیروی از زبان عربی صفت را از جهت جنس یا عدد یا موصوف مطابق سازند. نظیر مدیره ، محترمه ، اشیاء عتیقه . علماء اعلام ، کتب قدیمه .

صفات متضاد

برای بیشتر صفات فارسی میتوان کلمات متضاد مستقل یافت، مانند خوب : بد . راست : دروغ . بزرگ : کوچک . فراز : نشیب . بالا : پائین . بلند : کوتاه . و برخی با کمک پیشوند (نا) معنی متضاد مییابند. مثال : شکیبا : ناشکیبا . درست : نادرست . خوش : ناخوش . زیبا : نازیبا . روا : ناروا . و صفات ساخته شده با پیشوند (با) در حالت نفی (با) بدل به (بی) شود مثال : باهوش : بیهوش . باهنر : بیهنر . باخرد : بیخرد .

دوم - انواع صفت از لحاظ لفظ:

(بسیط و مرکب، جامد و مشتق)

الف - بسیط و مرکب

صفت بسیط آن است که ساده و بیجزء باشد . نظیر بالا . پائین . پهن . پیر . چابک . خوب . زرد . صادق . ظاهر . علامه . فاضل . فهیمه . محترم . معتدل
صفت مرکب آن است که از دو یا چند جزء مستقل معنی دار تشکیل شود، مانند
آسیب پذیر . از پیش ساخته شده . بلند قامت . پریچهر . توانفرسا . فرشته خوی .
خوشخط . خیر اندیش . عاقبت بخیر .

ب - جامد و مشتق

صفت جامد آن است که از کلمه‌ئی دیگر جدا نشده باشد. مانند آسان . بد . بزرگ . تلخ . پلید . خرم . خوب . خوش . زشت . سخت . سرخ . سیاه . نهان . نیک
صفت مشتق آن است که از کلمه‌ئی دیگر گرفته شود . نظیر: آمر . مأمور . آموزگار
آموزنده . ایرانی . سلطنتی . منفور . جویا . جویان . جوینده . خردمند . فرستاده
عالم . علامه . علیم . معلوم . فهیمه . کودکانه . همدم . که به ترتیب از کلمه‌های امر .
آموز . ایران . سلطنت . نفرت . جوی . خرد . فرستاد . علم . فهم . کودک . دم .
مشتق شده اند .

انواع صفت مشتق (۱)

(اسم فاعل ، صیغه مبالغه ، اسم مفعول ، صفت نسبی)

صفت فاعلی یا اسم فاعل

کلمه‌ئی است که بخودی خود برکننده کاری دلالت کند . نظیر کلمه (دونده)
که به‌تنهائی و مستقلاً "برکسی دلالت کند که عمل دویدن انجام میدهد همچنین (گوینده)
یعنی کسی که عمل گفتن انجام میدهد .

علامات صفت فاعلی : (نده ، ان ، الف) هر سه در آخر فعل امر ، و (ار)
در آخر فعل امر و ماضی . مثال برای هر کدام :

(نده) : آموزنده . جوینده . نویسنده . یابنده . یاد دهنده .

یادآوری — هرگاه صفت فاعلی مختوم به (نده) به کلمه پیش از خود بپیوندد

معمولاً "علامت (نده) حذف شود مانند توانفرسای . دیرپای . رزمجو . فریاد خواه .
نوآموز . یاد آور .

که در اصل توانفرسایند . دیرپایند . رزمجوینده . فریاد خواهنده . نوآموزنده .
یادآورنده بوده اند .

خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزگار

(سعدی)

همو گوید :

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

(ان) : پویان . خندان . گریان . گویان . نالان .

۱ - صفات مشتق عربی مستعمل در فارسی را در بخش عربی ملاحظه کنید .

(الف) . بینا . دانا . توانا . رسا . زیبا . شکیبا . فریبا . کوشا .

یادآوری ۱ - صفت فاعلی مختوم به (الف) که معمولاً "حالتی دیرگذر را در موصوف خود بیان میکند صفت مشابه نامیده میشود مانند چشم بینا . دست توانا . گوش شنوا .

یادآوری ۲ - بعضی صفات فاعلی مختوم به " الف " در حالت منفی (بیالف) شوند . مانند توانا . ناتوان . گوارا . ناگوار . دارا . نادار . دانا . نادان . و برخی هم (الف) خود را حفظ کنند . نظیر روا . ناروا . زیبا . نازیبا . شنوا . ناشنوا . بینا . نابینا . خوانا . ناخوانا .

(ار) . پرستار . خریدار . خواستار . دادار .

صیغه مبالغه

آن است که بر بسیار کننده کاری دلالت کند یا شغل و پیشه را برساند .
علامت صیغه مبالغه : (کار ، گار ، گر) در پایان کلمه . مثال برای هر کدام :
(کار) : پرهیزکار . پیمانکار . جوشکار . سیمانکار . ستمکار . طلبکار .
(گار) : آفریدگار . آموزگار . پروردگار . خواستگار .
(گر) : آهنگر . بخشایشگر . بزرگر . دادگر . کارگر .

یادآوری - چون بخواهیم در وصف موصوفی مبالغه کنیم صفت را با کلماتی نظیر بس ، بسیار ، خیلی ، زیاد ، سخت مقید میسازیم . مثال : تندرستی نعمتی بس بزرگ است . به جهان سخت سست بنیاد اعتماد مکنید . در شیب های بسیار تند آهسته رانندگی کنید .

اسم مفعول یا صفت مفعولی

آن است که بخودی خود و مستقلاً "برکسی یا چیزی دلالت کند که فعل بر آن واقع شده باشد . همچون (زده) یعنی کسی که عمل زدن بر او واقع شده است .

برای ساختن صفت مفعولی پسوند (ه) در آخر سوم شخص ماضی مطلق میافزایند مانند : آفریده . دیده . ستوده . شکسته . فرستاده . مرده . یادرفته و گاهی لفظ (شده) به صفت مفعولی میافزایند . مانند ، آفریده شده . دیده شده . کشته شده .
استثناء - در دو کلمه (گرفتار ، مردار) علامت صفت مفعولی (ار) در آخر فعل ماضی است که بجای (گرفته ، مرده) بکار میروند .

یادآوری ۱ - صفت مفعولی ممکن است مرکب باشد . مانند خاک آلوده . پرداخت شده . دست پخته . دست نوشته . رنج دیده . غم زده . کار کرده . گول خورده . مصیبت زده . نادیده . نیافتہ .

ذات نیافتہ از هستی بخش چون تواند که بود هستی بخش ؟ !

(جامی)

یادآوری ۲ - در برخی از صفت های مفعولی مرکب ، علامت اسم مفعول یعنی (ه) حذف شود . مانند پی نوشت . خواب آلود . دست پخت . رونوشت . مه آلود . کم یافت . نیافت که در اصل پی نوشته . خواب آلوده . . . بودماند .

صفت نسبی

آن است که کسی یا چیزی را به جایی یا کسی یا چیزی منسوب سازد .
مانند روح الله خمینی . علی خراسانی . عباس فولادی .

علامت صفت نسبی : (ی)^(۱)، ین ، ینه ، ه ، گان ، انه (در آخر کلمه .
مثال برای هرکدام :

(ی) : جمال اسد آبادی . دانشگاه ملی . حاتم طائی . بلال حبشی .
سلمان پارسی . ملاصدرا شیرازی . روزبهان فسائی . سید کاظم شریعتمداری .
حافظ شیرازی گوید :

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
(ین) : سقف چوبین . قوری بلورین . لوح زرین . نان جوین .

ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید ... (سعدی)

(ینه) : پارچه پشمینه . حلوای لوزینه . ظروف مسینه .

(ه) : ره صد ساله . طفل یک شبه . قرون میانه . پرواز دو ساعته .
خیابان یکطرفه . کار دو سره .

طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر کاین طفل یک شبه ره صدساله می‌رود
(حافظ)

(ان) : مال گروگان . مرد بازرگان .

(انه) قول مردانه . گفتار عالمانه . لباس بچگانه .

دیگر صفات پدید آمده از پیشوند و پسوند (۲)

گذشته از صفات مشتق پنجگانه فوق بسیاری از صفات با کمک حروف پیشوند
و پسوند پدید آمده اند .

۱ - صفت نسبی مختوم به (ی) قیاسی و بقیه سماعی هستند .

۲ - برای توضیح بیشتر درباره پیشوند و پسوند به مبحث حرف رجوع کنید .

معروفترین پیشوندهای صفت ساز : (با ، ب ، بی ، هم) مثال برای هرکدام :

(با) : باادب . باسواد . باهوش .

(ب) : بخرد . بهوش . بنام .

(بی) : بیادب . بیکار . بیهوش .

(هم) : همدم . همراه . همکلاس .

معروفترین پسوندهای صفت ساز : (دار ، بان ، ی ، ور ، ... ، مند) مثال برای هرکدام :

پسوندهای حفاظت : راهدار . سرایدار . جنگلبان . مرزبان .

پسوندهای لیاقت : پوشیدنی . خواندنی . گستردنی . نوشیدنی .

پسوندهای مالکیت : پایه ور . دانشور . زورمند . هوشمند . گنجور . مزدور .

ندهد مرد هوشمند جواب مگر آنکه کزو سوءال کنند

(سعدی)

یادآوری - سه نوع از صفات مشتق مذکور یعنی صفت فاعلی مختوم به (نده)

و صفت مفعولی و صفت نسبی مختوم به (ی) قیاسی هستند و بقیه سماعی .

سوم - انواع صفت از نظر معنی :

(صفت توصیفی، صفت اشاره، صفت استفهام، صفت مبهم، صفت عددی)

الف - صفت توصیفی یا مطلق

چنانکه گفتیم . برحالت و چگونگی کسی یا چیزی دلالت میکند . نظیر دوست یگانه .

سروبلند . کوه عظیم . لیموی ترش . بارگران . مساله سخت . گل زرد . کشورهای

پیشرفته غربی . چهره های سفید ! قلب های سیاه !

آن است که بر دور یا نزدیکی موصوف خود دلالت کند . مثال : چرا آن تیره دل

این بلبل معصوم را اسیر قفس کرده است ؟

اسم اشاره را دو علامت است : این برای اشاره به موصوف نزدیک آن ؛ برای دور .

مثال : این درس را آموختم .

این : صفت اشاره به نزدیک ، درس : موصوف و مجموعاً " : مفعول .

X

در اشعار ذیل از ناظر زاده کرمانی - رحمت الله علیه - انواع صفات را از نظر لفظ تعیین کنید . (۱۳۱۳ هـ ق)

ای ای که در دل نهاده ای ما از زود زودت برادر
 ای دل شیدای ما کرم تمنای تو
 گرچه نهایی ز چشم دل نبود نا امید
 ای زاده کرم کوشش ز من هست زده ای ما
 زاده نرگس تو بی دیده چو نرگس بهره
 صنعت مغرب شکست رونق باز از دین
 تیره بماند جهان نور نتابد ز شرق
 این همه تو دولتان غره به جام جلال
 کاش که فرعونیان مست ستم ناگهان
 از بشر بت پرست جد تو بتها شکست
 گوش بشر پر شده از خبر این و آن
 سوخت ضعیف از ستم پای بنه در میان
 نور خدائی چرا روی نهان میکنی
 بد منشان را کتون تصفیهئی در خور است
 ظلم حفاکستران چون به نهایت رسید
 گو همه دجال باش روی زمین کز فلک
 دفتر ایام را معنی و خط ناقص است
 نیمه شعبان بود روز امید بشر

آخر دوم
 آخر سطر تمام
 مازانه است
 مینرسد آخر بهم چشم من و پای تو
 مانده که بیند مگر لاله حسرای تو
 باز شکستش دهد جلوه گالای تو
 تا ندهد روشنی روی دلارای تو
 کاش کند جلوه ئی غره غرای تو
 خیره شود چشمشان از دید بیضای تو
 بت شکن آخر است همت والای تو
 باز چه آید به گوش کی رسد آوای تو؟
 تا بکشد انتقام دست توانای تو
 کس نکند جز خدا حل بمعای تو
 وین نکند جز به حق طبع مصفای تو
 بیخ ستم بر کند عدل هویدای تو
 همقدم موکبت هست مسیحای تو
 هر ورقش گر نداشت جلوه امضای تو
 شادی امروز ما کهنهت فردای تو

میرزا
 (میلانی)
 مکتوب

فاصله آن ستاره تا زمین پنجاه سال نوری است .

فاصله . مسند الیه و مضاف ، آن : صفت اشاره به دور ، ستاره . موصوف و مجموعاً " مضاف الیه .

یادآوری ۱ - صفت اشاره از لحاظ جمع با موصوف خود برابری نکند و پیوسته مفرد است . نظیر آن ستاره ها ، این درس ها .

یادآوری ۲ - هرگاه (این ، آن) جای موصوف را بگیرند اسم اشاره نامیده شوند .
مثال : این گران است . این : اسم اشاره و مسند الیه ، گران : مسند .
آن را بیاورید . آن : اسم اشاره و مفعول .

اسم اشاره در صورتی که جانشین مشار الیه جمع باشد به لفظ جمع میآید . مثال : این ها شکست میخورند . آن ها پیروز خواهند شد .

جمع این : این ها ، اینان . جمع آن : آن ها ، آنان .

ج - صفت استفهام

آن است که برای پرسش از کیفیت یا کمیت موصوف بکار رود .

مثال : کدام ستاره به زمین نزدیکتر است ؟ کدام : صفت استفهام ، ستاره : موصوف و مجموعاً " : مسند الیه .

معروفترین صفات استفهام

(کدام ، کدامین) برای پرسش در حالت تردید :

کدام کتاب از تحریف مصون مانده است ؟ کدام : صفت ، کتاب : موصوف و مجموعاً " : مسند الیه .

کدام دانه فرورفت در زمین که نرست جزابه دانه انسانیت این گمان باشد؟

(مولوی)

حافظ گوید :

مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام خیرمقدم چه خبر دوست کج راه کدام؟

سعدی راست :

دو خواهند بودن به محشر طریق ندانم کدامین دهندم طریق؟

(چه) برای پرسش از نام و کیفیت :

چه رنگی را بیشتر دوست دارید؟ چه رنگی : صفت و موصوف و مجموعا " : مفعول .

چه سالی ایران مشروطه شد؟ چه سالی : صفت و موصوف و مجموعا " : فید استفهام .

(چگونه ، چطور) برای پرسش از حالت و کیفیت :

چگونه آدمی نزد خدا مقرب تر است؟ چگونه آدمی : صفت و موصوف و مجموعا " : مسندالیه .

(چند ، چقدر ، چندتا) برای پرسش از کمیت :

مدت نبوت نوح - ع - چند سال بود؟ چند سال : صفت و موصوف و مجموعا " : مسند .

تاکنون چندتا فضا نورد به ماه رفته اند؟ چندتا فضا نورد : صفت و موصوف و مجموعا " : فاعل .

چقدر پیاز خریدید؟ چقدر پیاز : صفت و موصوف و مجموعا " : مفعول .

یادآوری - اگر صفت استفهام جانشین موصوف شود آن را اسم استفهام نامند :

کدام را می پسندی؟ کدام : اسم استفهام و مفعول .

د - صفت مبهم

آن است که به گونه ئی مبهم و نامعین بر کیفیت یا کمیت موصوفی دلالت کند .

مثال : سال پیش چند کتاب خریدم . چند : صفت مبهم ، کتاب : موصوف مجموعا " : مفعول .

دکتر علی شریعتی - روانش شاد - چندین کتاب کم نظیر نوشته است .

معروفترین صفات مبهم

چند ، چندین ، چندان ، هر ، هیچ ، برخی ، بعضی ، دیگر ، دگر ، مثال :
گالیله چند قرن پیش بادوربین خود کره ماه را تماشا کرد . چند صفت ، قرن : موصوف و
مجموعاً " : قید زمان .

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت . هر : صفت ، کسی : موصوف و مجموعاً " : فاعل .

هیچ معبودی غیر از خدا نیست ، برخی کسان نیک احساس سوء ولایت میکنند . بعضی مردم
از مرگ غافلند .

سعدی گوید :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

یادآوری - اگر صفت مبهم جای موصوف بنشیند اسم مبهم نامیده شود :

آن ستمگر مرد و با خود هیچ نبرد .

عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه‌نگران برتونخواهند نوشت (۱)

(حافظ)

۱ - توجه شاعر به آیه شریفه ۱۶۴ - سوره الانعام ... لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ .

میتوانید در اشعار ذیل صفات مبهم و اسماء مبهم را تعیین کنید ؟

هرآن شمعی که ایزد برفروزد هرآن کس یف کند سبیل بسوزد

(ابوشکور)

شک نیست که هرکه چیزکی دارد آن را بدهد طریق احسان است

اما چوکسی بود که نستاند احسان آن است وین نه آسان است

(انوری)

دنیاله حاشیه د صفحه بعد ...

دنبالهٔ حاشیه از صفحه قبل ...

کس ندارم غیر لطف دستگیر

هیچ دانی آشنا کردن بگو

تو به تاریکی علی را دیده ای

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی

اینان به ناله آتش درد نهفته را

اما من آن ستاره دورم که آب ها

امثله از سعدی :

کس از چون تو دشمن ندارد غمی

xxx

همی گریختم از مردمان به کوه و به دشت

xxx

یکی بر سر شاخ و بن میبیرید

بگفتا که این مبرد بد میکند

xxx

هر که نان از عمل خویش خورد

xxx

بعد از خدای هر چه تصور کنی به عقل

xxx

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

xxx

کرا جاودان ماندن امید هست ؟

xxx

بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست

دست گیرم چون تو ای نعم النصیر

(مولوی)

گفت نی از من تو سبّاحی مجو

(مولوی)

زین سبب غیری برو بگزیده ای

(مولوی)

هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است !

(صائب)

خاموش میکنند و فراموش میکنند

خونابه های چشم مرا نوش میکنند

(نادر نادرپور)

که باخویشتن بر نیایشی همی

که از خدای نبودم به دیگری پرداخت

خداوند بستان نظر کرد و دید

نه بر کس که بر نفس خود میکند

منّت از حاتم طائی نبرد

ناچارش آخری است همیدون که اولی

زان پیشتر که بانگ بر آید که خواه مرد

که کس را نبینی که جاوید هست

بیدولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

هفت صفت عددی

آن است که بر شماره یا مقدار یا ترتیب موصوف دلالت کند .

- مثال: پنج درخت کاشتم . پنج : صفت عددی (۱) ، درخت : موصوف و مجموعا " : مفعول .
صد گوسفند در چادری بخشیدند . صد : صفت عددی ، گوسفند : موصوف و مجموعا " : فاعل .
درس دوم را آموختم . درس : موصوف ، دوم : صفت و مجموعا " : مفعول .
یک سوم کتاب را خوانده‌ام . یک سوم : صفت عددی ، کتاب : موصوف و مجموعا " : مفعول .
اشخاص یا اشیاء مورد شماره را معدود و در عربی تمیز گویند .

انواع عدد

در این کتاب عدد سه بخش گردیده است : اصلی ، ترتیبی ، کسری .

۱ - در زبان عربی عدد حکم اسم دارد، متناسب با حالات مختلف ، اعرایش در جمله تغییر میکند و نایع تمیز هم نیست لذا نمیتوان آن را صفت شمرد . نظیر طلع عشرون کوکبا " : بیست ستاره برآمد . عشرون : فاعل ، کوکبا " : تمیز .
رأیتُ عشْرین کوکبا " : بیست ستاره دیدم . عشْرین : مفعول ، کوکبا " : تمیز .
مگردو عدد : واحد ، اثنان و موءث آن دو (واجده اثنان) که چون پس از اسم درآیند معمولاً " صفت باشند و با موصوف خود برابری کنند : نظیر الرجل الواحد : فردیگانه .
الرُّفْعَتَانِ الْإِثْنَتَانِ : نامه های دوگانه . ولی در انگلیسی عدد در ردیف صفات آمده است .
دستور نویسان پارسی درباره عدد نظریات مختلف ابراز داشته اند ، اکثریت آن را کلمه‌ی مستقل مقابل اسم و فعل و صفت . . . قرار داده اند ، گروهی آن را صفت دانسته اند و نگارنده نظریه اخیر را مناسبتر دانسته است .

۱ - عدد اصلی (۱)

آن است که بر شماره معدود دلالت کند و اصل و ریشه دیگر اعداد باشد . یک ، دو ، سه ، چهار ، پنج ، شش ، هفت ، هشت . . . الی آخر
بجای اعداد یک و ده ، دو و ده ، سه و ده ، چهار و ده ، پنج و ده ، شش و ده ، هفت و ده ، هشت و ده ، نه و ده . گفته اند : یازده ، دوازده ، سیزده ، چهارده ، پانزده ، شانزده ، هفده ، هجده ، نوزده .
از یک تا نه را مرتبه یگان ، از ده تا نود و نه را مرتبه دهگان و از صد تا نهصد و نود و نه را مرتبه صدگان و از هزار تا نه هزار و نهصد و نود و نه را مرتبه یگان هزار گویند .
به همین ترتیب دهگان هزار ، صدگان هزار ، یگان میلیون به بالا را نام گذاری کرده اند .

۱ - اعداد اصلی در عربی بر چهار نوعند : اعداد اصلی مفرد ، اعداد اصلی مرکب ، اعداد اصلی عقود ، اعداد اصلی معطوف .
الف - اعداد اصلی مفرد : از یک تا ده به علاوه صد و هزار مجموعاً " دوازده عدد " :
واحد ، اثنان . . . مائه ، الف .
ب - اعداد اصلی مرکب : از یازده تا نوزده مجموعاً " نه عدد " : احد عشر ، اثناعشر . . . تسع و عشر
ج - اعداد اصلی عقود : عبارتند از : عشرون ، ثلاثون ، أربعون ، خمسون ، ستون ، سبعون ، ثمانون ، تسعون . مجموعاً " هشت عدد " .
د - اعداد اصلی معطوف عبارتند از اعداد میان عقود یعنی از بیست و یک تا بیست و نه و از سی و یک تا سی و نه و همین ترتیب تا برسد به نود و نه ، که مجموعاً " هفتاد و دو عدد " میشوند . میان اعداد معطوف - چنانکه از اسمشان پیداست - واو عطف میآوردند . نظیر
واحد و عشرون : بیست و یک . اثنان و ثلاثون : سی و دو . تسع و تسعون : نود و نه

از یازده تا نوزده یگان بر دهگان مقدم است . و بقیه اعداد از بزرگترین عدد شروع میشود تا به کوچکترین برسد و میان هر دو عدد (و) عطف قرار میدهند . مانند نهصد و بیست و سه میلیون و چهارصد و نود و پنجاهزار و هفتصد و ته . ۹۲۳۴۹۵۷۰۹ . بجای اعداد " دوصد ، سه صد ، پنج صد " گفته میشود . دویست ، سیصد ، پانصد . طرز نوشتن و خواندن اعداد رقمی

اعداد رقمی را از چپ به راست مینویسند مانند

۴۱۸۱۷۳ که خوانده نمیشود . چهارصد و هجده هزار و صد و هفتاد و سه . و برای هر مرتبه خالی نقطه‌ئی به نام صفر (۰) میگذارند. نظیر ۱۰۵ . صد و پنج نیز ۲۰۰۳۰ . بیست هزار و سی .

یادآوری - عدد اصلی معمولا " پیش از موصوف یا معدود خود قرار میگیرد مانند پنج سرباز . ده مسجد . پانصد دانشجو . ولی گاهی ضرورتا " عدد پس از معدود میآید چنانکه فردوسی گوید :

بسی رنج بردم . درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی!

متمم صفت عددی

غالبا " میان صفت عددی و موصوفش اسمی متناسب با جنس و نوع موصوف به نام متمم صفت عددی ، برای تعیین شماره و اندازه گیری میآورند . مثال : هفت جلد کتاب خریدم . هفت صفت ، جلد : متمم صفت ، کتاب : موصوف و مجموعا " مفعول !

معروفترین متمم های صفت عددی

برای آدمیان : نفر ، تن ، مثال : سیزده نفر طبیب شریک شدند . سیزده :

صفت ، نفر متمم صفت ، طبیب : موصوف و مجموع هر سه کلمه فاعل

برای عکس، باغ، زمین، نشان، قطعه، مثال: طبیعی ده قطعه زمین خرید.
 ده: صفت، قطعه: متمم صفت، زمین: موصوف و مجموعاً "مفعول". برای کفش، جوراب،
 دستکش: جفت. خانه: باب. درخت: اصله. کتاب: جلد. کتاب های چند جلدی
 وابسته بهم: دوره. کاغذ: برگ یا ورق. هواپیما، کشتی: فروند. روزنامه، مجله:
 شماره. چارپایان: راس. انگشتی، گوشواره، چاه: حلقه. خنجر، تفنگ، شمشیر:
 قبضه. قنات، مروراید: رشته. مسافت‌ها: متر و اجزاء و اضعاف آن. اجزاء (دسیمتر،
 سانتیمتر، میلیمتر): اضعاف (دکامتر، هکتومتر، کیلومتر) که ده‌دهه پائین یا بالا می‌روند
 یعنی یک دسیمتر برابر با یک دهم متر و یک دکامتر برابر با ده متر.

سطوح: متر مربع و اجزاء و اضعاف آن. اجزاء: (دسیمتر مربع، سانتیمتر
 مربع، میلیمتر مربع): اضعاف: (دکامتر مربع، هکتومتر مربع، کیلومتر مربع) که صد صد
 پائین یا بالا می‌روند.

احجام: متر مکعب و اجزاء و اضعاف آن. اجزاء: (دسیمتر مکعب، سانتیمتر مکعب،
 میلیمتر مکعب): اضعاف: (دکامتر مکعب، هکتومتر مکعب، کیلومتر مکعب) که هزار هزار پائین
 یا بالا می‌روند. مایعات: (لیتر، کیل، پیمانہ). وزن: (گرم، مثقال، سیر، کیلو، من،
 خروار، تن) برای بیشتر چیزها که بشماره در می‌آیند: عدد، دانه.

مثال: هشت دانه پرتقال دو کیلو است. هشت: صفت، دانه: متمم صفت،
 پرتقال: موصوف و مجموعاً "مسند الیه"، دو: صفت، کیلو: موصوف و مجموعاً "مسند".
 گاه متمم را ذکر نکنند. مثال: پنج دانش آموز ده درخت کاشتند. پنج: صفت،
 دانش آموز: موصوف و مجموعاً "فاعل"، ده: صفت، درخت: موصوف و مجموعاً "مفعول".

۲- عدد ترتیبی یا عدد وصفی

آن است که مقام و مرتبه موصوف خود را در بین دیگران مشخص سازد. مثال:

امام رضا - ع - امام هشتم شیعیان است . به عبارت دیگر : امام رضا - ع - هشتمین امام شیعیان است .

طرز ساختن عدد ترتیبی

(۱)

عدد ترتیبی از الحاق عدد اصلی به پسوند (میم ساکن ماقبل مضموم) یا (مین) (به کسر میم و سکون دوم و سوم) ساخته شود نظیر دو : که میشود : دوم یا دومین . چهار : چهارم یا چهارمین ، شصت : شصتم یا شصتمین ، صد : صدم یا صدمین . به جای واژه (یکم) میتوان کلمات (نخست ، نخستین ، اول ، اولین) را بکار برد . مثال : درس اول ، یا اولین درس ، گفتار نخست یا نخستین گفتار . عدد (سی) را در حال ترتیب (سی ام) یا (سی امین) و (سه) را (سوم) یا (سومین) باید نوشت تا اشتباهی رخ ندهد .

بعضی مردم به جای (دوم ، دومین ، سوم ، سومین) مینویسند : (دویم ، دویمین ، سویم ، سویمین ، سیم) که خطاست .

یادآوری - صفت ترتیبی هم میتواند مانند دیگر صفات ، جانشین موصوف خود شود و حالات مختلف اسم را بپذیرد . مثال :

یکم ، باب عدل است و تدبیرورای نگهبانی خلق و ترس از خدای
یکم : مسند الیه .

۱- اعداد ترتیبی در عربی نیز صفت محسوب شوند و عبارتند از : اول ، ثانی ، ثالث ، رابع ، خامس ، ششم ، سابع ، ثامن ، ناسع ، عاشر . همین کلمات اگر در فارسی یا تنوین نصب بکار روند : " اولاً " ، ثانیاً " ، ثالثاً " . . . " قید ترتیب شماره شوند ، نیز دو عدد اصلی مکرر هم در فارسی قید ترتیب باشند مانند : یک یک . پنج پنج یا یک یک ، پنج پنج

(سعدی)

دوم : مفعول صریح .

شاهد از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۴۸۷ : شهر بن باذان و فیروز -
 روانشان شاد - دوتن ایرانی از نخستین ایرانیان مسلمان در زمان رسول اکرمند اولی در
 جنگی بدست نخستین مرتد اسلام کشته شد و دومی پس از مدتی با یاری چندتن ایرانی
 همان مرتد را به دوزخ فرستاد .
 اولی مسند الیه . دومی فاعل .

۳ - عدد کسری

آن است که بر جزئی از عدد درست دلالت کند . مثال : دوسوم دانشجویان
 آمده اند . دوسوم : صفت عددی ، دانشجویان : موصوف و مجموعاً " فاعل " .
 عدد کسری بردونوع است : اعشاری ، متعارفی .

اعشاری مانند $\frac{۵}{۷}$ ، $\frac{۵}{۳۵}$ ، $\frac{۵}{۱۲}$ که خوانده میشود : هفت دهم ،
 سی و پنج صدم ، دوازده هزارم .
 یعنی اولین رقم پس از ممیز : مرتبه دهم ، دومین : صدم ، سومین : هزارم ،
 چهارمین : ده هزارم است . نیز مرتبه های دیگر .

اعداد کسری عربی که در فارسی راه یافته اند : نصف : $\frac{۱}{۲}$ ، ثلث : $\frac{۱}{۳}$ ، ربع : $\frac{۱}{۴}$ ،
 خمس : $\frac{۱}{۵}$ ، سدس : $\frac{۱}{۶}$ ، سبع : $\frac{۱}{۷}$ ، ثمن : $\frac{۱}{۸}$ ، تسع : $\frac{۱}{۹}$ ، عشر : $\frac{۱}{۱۰}$.
 " بضع " عدد مبهم عربی است و برسه تانه دلالت کند و معادل آن در فارسی " اند " ،
 چید " است . مثال : امیرالمؤمنین علی - ع - چهار سال و اندی ماه عادلانه خلافت
 کرد .

متعارفی مانند $\frac{۱۷}{۲۵}$ و $\frac{۳}{۸}$ که خوانده میشود سه هشتم . هفده بیست و پنجم
 یادآوری - در اصطلاح ریاضی عدد بالائی را صورت ، زیرین را مخرج نامند .
 صورت بسان عدد اصلی تلفظ شود و مخرج بسان عدد ترتیبی .
 نابرابری عدد با معدود

معدود پیوسته مفرد است خواه صفت عددیش مفرد باشد خواه جمع . مانند یک کلاغ .
 چهل کلاغ . ده تانک . پنجاه سرباز . ده هزار حقجو .
 سعدی گوید :

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشگریانش هزار مرغ به سیخ
 چنانکه ملاحظه میشود برابر عددهای چهل ، پنجاه ، پنج ، ده هزار که جمعند
 معدود یا موصوف عددی به لفظ مفرد آمده است .

فرق صفت و موصوف عدد اصلی با دیگر صفت و موصوف ها

عدد اصلی خواه یک باشد خواه بیشتر موصوفش مفرد است . مثال : یک شهر .
 هفت شهر . یک خیابان . هفتاد خیابان . برعکس دیگر موصوفها که خواه مفرد باشند خواه
 جمع ، صفتشان مفرد است نظیر کشور پیشرفته . کشورهای پیشرفته . کارخانه عظیم .
 کارخانه های عظیم . کلاس های اول . ردیف هفتم . کتاب های خواندنی . لباس های
 پشمینه .

پس در هر حال صفت با موصوف مطابقت نمیکند . (۱)

۱ - ندرتا "چند نام خاص (مركب از عدد و معدود) هر دو کلمه به لفظ جمع معمول شده اند
 معروفترین آنها : دو گنبدان . هفت برادران . چهل دختران .

حالات صفت

الف - صفت معمولاً " برای بیان حالت و چگونگی موصوف میآید . رسول اکرم گفته است . برترین جهاد گفتار بحق در نزد فرمانروای ستمگر است .

ب - در جمله (مسند) یا قید حالت واقعیشود مثال : خدا رزاق است . رزاق : مسند . پرستوها سریع پرواز میکنند . سریع : قید حالت .

ج - هرگاه دو عدد مکرر متوالی در جمله‌ئی بکار روند قید ترتیب شمرده شوند مثال : سربازان سه سه حرکت کردند . سه سه قید ترتیب . و توان گفت : سربازان سه سه حرکت کردند . ولی صفت جانشین موصوف میتواند همه حالات اسم را بپذیرد . امثله : رباخواران ، باخدا و رسول اعلان جنگ داده‌اند . رباخواران : فاعل . لذت رباخوار در ذلت مردم است . رباخوار : مضاف الیه .

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را
(فردوسی)

بینندگان : مفعول غیر صریح ، آفریننده : مفعول صریح . دو بیننده : صفت و موصوف و مجموعاً : مفعول صریح .

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی
نروم جز به همان ره که توام راهنمائی
(سنائی)

ملکا : منادی

نیز اگر عددی جانشین معدود شود حکم اسم پیدا کند و حالات مختلف پذیرد . چند مثال : ده را به پنج قسمت کنید در اصل عدد ده را .

ده : در تجزیه اسم و در ترکیب : مفعول صریح ، پنج در تجزیه اسم و در ترکیب

مفعول غیر صریح .

سیزده نحس نیست . سیزده . مسند الیه .

عدد نه بزرگترین رقم یگان است . نه . مضاف الیه .

در اشعار ذیل از انوری انواع عدد و اسم مصدر را تعیین کنید .

چهار چیز شد آئین مردم هنری	که مردم هنری زین چهار نیست ببری
یکی سخاوت طبعی چو دسترس باشد	به نیکامی آن را ببخشی و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری	که دوست آینه باشد چو اندرونگری
سه دیگر آنکه زبان را بگناه گفتن بد	نگاهداری تا وقت عذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی گر بدی بجای تو کرد	چو عذر خواهد نام گناه اونسبری

در عبارات ذیل نقل از کتاب سرگذشت فلسطین ترجمه هاشمی رفسنجانی انواع صفات مشتق را بیابید .

صهیونیسیم تشکیلاتی سیاسی است که با وسائل و ابزار ظالمانه و نامشروع مآهداف جابران و فاصانه ئی را تعقیب میکند ! هدف این حزب این است که در فلسطین و بلاد عربی اطراف ، دولت مستقل واحد یهودی بوجود آورد و همه یهود عالم را درین مملکت جمع کند . این جمعیت به مناسبت یکی از قلعه هائی که در شهر بیت المقدس به نام (صهیون) وجود دارد اسم (صهیون) را برای خویش انتخاب کرده اند .

بخش سوم فعل

فعل کلمه‌ئی است که با آن ، عملی یا حالتی را در زمان گذشته یا حال یا آینده به کسی یا چیزی نسبت دهیم . امثله خدا جهان را آفرید . زمین آماده حیات گردید . در آثار و نعمت های خدا تفکر کنید . ما خدای یکتا را میپرستیم . یقیناً " مردگان زنده خواهند شد .

نظامی در وصف خدا گوید :

آنچه تغیر نپذیرد تو ای
و آنکه نمرده است و نمیرد تو ای
آفرید ، گردید . فعل ماضی . تفکر کنید . امر . میپرستیم . مضارع . زنده خواهند شد .
مستقبل . تغیر نپذیرد . مضارع اخباری منفی . نمرده است . ماضی نقلی منفی . (ای) پس
از تو : مضارع اخباری ، مخفف استی .

شواهد شعری

زگفتار بیگار یکسو شوی
(فردوسی)

به هستیش باید که خستو شوی

xxx

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم

که تا ناگه زهمدیگر نمانیم

مولوی

xxx

گنج خواهی در طلب رنجی ببر

خرمن از میبایدت تخمی بکار

سعدی

xxx

تکیه بر اختر شگردد مکن کاین عیار

تاج کاووس رسود و کمر کیخسرو

xxx

خواهم اندر عقبش رفت به یاران عزیز

شخصم از باز نیاید خبرم باز آید

حافظ

xxx

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباحات وزهد هم مفروش

حافظ

xxx

بهر کار دل با خدا راست دار

که از راستکاری شوی رستگار

چو روی دلت نیست با قبله راست

به طاعت چه حاصل که پشتت دوتااست

جامی

رہود ، رفت . فعل ماضی . بیا ، ببر ، بکار ، راست دار . فعل امر . مکن ، مفروش :

فعل امر منفی یا فعل نهی . باید ، شوی ، ای . (مخففاستی) بدانیم ، خواهی ، میباید ،

باز آید ، کنم ، است . فعل مضارع . نمانیم ، باز نیاید ، نیست . فعل مضارع منفی .

خواهم رفت . فعل مستقبل .

شخص فعل

هر فعل را فاعلی است که آن را شخص فعل گویند و بر سه نوع است :

اول شخص ، دوم شخص ، سوم شخص : هر یک از این ها ممکن است مفرد باشد یا جمع ازین قرار :

جمع			مفرد		
اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
نوشتند	نوشتید	نوشتیم	نوشت	نوشتی	نوشت
مینویسند	مینویسید	مینویسیم	مینویسد	مینویسی	مینویسد

یادآوری - اشخاص فعل ممکن است اسم صریح باشند یا غیر صریح : (اسم استفهام ،

اسم مبهم ، اسم اشاره ، اسم ضمیر) مثال برای هر کدام :

اسم صریح : علی - ع - یک دم با ستمگران سازش نکرد .

اسم استفهام : کی امیر کبیر را کشت ؟

اسم مبهم : هر که بد کند به خود کند .

اسم اشاره : این را میدانیم . *(این زنتی است)*

اسم ضمیر : شما برترید اگر مؤمن باشید . (۱)

و در جایی که مسند الیه ضمیر باشد ، ضمیر اول شخص مفرد و اول شخص جمع را : ضمیر

متکلم ، ضمیر دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع را : ضمیر مخاطب ، ضمیر سوم شخص

مفرد و سوم شخص جمع را : ضمیر غائب گویند .

۱- خطاب خدا به مسلمین . وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران : ۱۳۳) . (در مبارزه با طاغوتیان) سست مشوید و محزون نگردید و شما (مسلمین) برترید اگر با ایمان باشید .

ماخذ و ریشه افعال فارسی

همه افعال فارسی از دو بن یا ریشه مشتق میشوند :

الف - ماضی بن (سوم شخص مفرد) مانند گفت . رفت . نوشت . آموخت . آورد . دید . شنید .

ب - امر بن (دوم شخص مفرد) مانند گو . رو . نویس . آموز . آور . بین . شنو . این دو ماخذ را باید از اهل زبان آموخت زیرا قاعده معینی ندارد .

مشتقات ماضی بن

انواع ماضی ، مصدر ، اسم مفعول و یک نوع اسم مصدر از ماضی بن جدا شوند به کلمه (گفت) و مشتقات آن توجه نمائید . گفتن : مصدر . گفته : اسم مفعول . گفتار : اسم مصدر . گفتم ، گفتمی : ماضی مطلق . میگفتم ، میگفتمی : ماضی استمراری . گفتمام ، گفتمای : ماضی نقلی . گفته بودم ، گفته بودی : ماضی بعید . شاید گفته باشم ، شاید گفته باشی : ماضی التزامی .

مشتقات امر بن

انواع مضارع ، صفت‌های فاعلی و دو نوع اسم مصدر از امر بن جدا شوند به کلمه (گوی) و مشتقات آن توجه نمائید .

میگویم ، میگوئی : مضارع اخباری . شاید بگویم ، شاید بگوئی : مضارع التزامی . گوینده ، گویان ، گویا : صفت فاعلی . گویش : اسم مصدر .

با التفات بدین دو ماخذ اولاً " موضوع افعال با قاعده و بیقاعده در فارسی منتفی میگردد . زیرا از این قرار همه افعال با قاعده هستند و همه بر طبق قاعده

معین ساخته شوند. ثانياً " از بحث عبث و بیسود تبدیل حروف در افعال فارسی آسوده خواهیم شد .

انواع فعل

فعل از نظر زمان بر چهارگونه است : ماضی ، امر ، مضارع ، مستقبل .

۱- فعل ماضی

آنست که برانجام شدن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت کند و خود بر پنج نوع است : مطلق ، استمراری ، نقلی ، بعید ، التزامی .

الف - ماضی مطلق

آنست که برانجام شدن کاری در گذشته دور یا نزدیک بدون قید و شرط دلالت کند . مثال سعدی کتاب گلستان را در سال ۶۵۶ - هجری تصنیف کرد . ایران در سال ۱۳۲۴ هجری قمری مشروطه شد . چند سال پیش جنایت پیشگان لومومبا را ناجوانمردانه کشتند !

کسی یا چیزی که کار یا حالتی بدو نسبت داده شود فاعل یا مسند الیه نام دارد .

یادآوری - تاریخ وقوع فعل ماضی مطلق را غالباً " در عبارت میآورند .

طرز ساختن ماضی مطلق : اگر در آخر ماضی بن (سوم شخص مفرد) ضمائر متصل فاعلی

(م ، ی ، یم ، ید ، ند) بیفزائیم ماضی مطلق پدید آید. مثل بودم ، بودی ، بودیم ،

بودید ، بودند . نوشتم ، نوشتی ، نوشتیم ، نوشتید ، نوشتند .

یادآوری - ضمیر متصل (د) در سوم شخص ماضی ظاهر نیست. نظیر گفت ،

رفت ، آمد ، نوشت . ولی در مضارع ظاهر شود. نظیر میگوید . میرود . میآید . مینویسد .

ب - ماضی استمراری

آن است که بروقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته بطور توالی یا عادت دلالت کند . مثال : در کودکی بمدبستان میرفتم ، او همیگفت و همیخندید . فرعون جبار به مردم میگفت : منم بزرگتر پروردگار شما ! موسی - ع - از مبارزه با فرعون نمپهراسید .
سعدی گوید :

یکی خار پای یتیمی بکند بخواب اندرش دید صدر خجند
همیگفت و در روضه ها میچمید کز آن خار برمن چه گلها دمید
طرز ساختن ماضی استمراری : لفظ (می) یا (همی) را پیش از ماضی مطلق میآوردن تا ماضی استمراری پدید آید . مثل میشنیدم ، میشنیدی ، میشنید ... یا همیشیدم ، همیشیدگ ، همیشید ...

یادآوری ۱ - ممکن است انجام شدن فعلی در گذشته (تاریخ دادن عمل دیگر) ناتمام مانده باشد چنین فعلی را ماضی استمراری ناتمام گوئیم . مثال دانشجویان امتحان میدادند که چراغها خاموش شد ! مردم راه میرفتند که تیراندازی شروع شد !
در گفتگوی روزانه ماضی استمراری ناتمام را با کمک صیغههای ماضی (داشتم ، داشتی ، داشت ...) بنا میکنند . مثال : داشتم نامه مینوشتم که نامه رسان آمد .
داشتیم سحری میخوردیم که اذان گفتند .

صرف ماضی استمراری ناتمام از (رفت)

داشتم میرفتم ... داشتی میرفتی ... داشت میرفت ... داشتیم میرفتیم ...
داشتید میرفتید ... داشتند میرفتند ...

یادآوری ۲ - در قدیم گاهی سه صیغه از ماضی استمراری را چنین میگفتند :

رفتمی ، رفتی ، رفتندی . بجای میرفتم ، میرفت ، میرفتند .

خواجه بزرگ احمد حسن هرروز بهسرای خویش بار دادی و تانماز پیشین بنشستی

و کار براندی . (تاریخ بیهقی)

گر آن ها که میگفتمی کردمی

نکو سیرت و پارسا بودمی

سعدی

ج - ماضی نقلی یا قریب

آنست که برانجام شدن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت کند

بطوریکه دنبالمو اثر آن عمل غالباً "تازمان حال کشیده شود . من ایستادهام . تو نشستهای .

اورفته است .

مولوی گفته است :

تو به تاریکی علی را دیده ای

زان سبب گیری برو بگزیده ای

سعدی در وصف خدای متعال سروده است :

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وزهرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ماهمچنان در اول وصف تو مانده ایم

طرز ساختن ماضی نقلی : اسم مفعول از ریشه فعل مطلوب گرفته الفاظ (ام ، ای ، است .

ایم ، اید ، اند) را بدان میافزایند تا ماضی نقلی پدید آید . مثال از ریشه (دید) :

دیده ام ، دیده ای ، دیده است ، دیده ایم ، دیده اید ، دیده اند . (شد) شده ام ،

شده ای ، شده است ، شده ایم ، شده اید ، شده اند .

یادآوری - الفاظ (ام ، ای ، است ، ایم ، اید ، اند) صیغه های مضارع از

مصدر (استن) هستند .

د - ماضی بعید یا مقدم

آنست که بر وقوع عملی یا پدید آمدن حالتی در گذشته دور دلالت کند ؛
شنیده بودم که شما طرفدار حقیقید . وقتی اسلام ظهور کرد نه تنها اعراب بلکه جهانیان
در ظلمت و جهل فرو رفته بودند !
سعدی گوید :

یکی طفل دندان برآورده بود پدر سربه فکر فروبرده بود . . .
در تعریف ماضی بعید توان گفت : هرگاه دو عمل در گذشته انجام شده و زمان یکی بردیگری
مقدم باشد آنرا ماضی بعید یا ماضی مقدم نامند . مثال وقتی به مسجد رفتم نماز گزارده بودند .
گفته بودم چوبیائی غم دل باتوبگویم چه بگویم که غم از دل برود چون توییائی
(سعدی)

طرز ساختن ماضی بعید : اسم مفعول از ریشه فعل مطلوب گرفته صیغه های ماضی مطلق
(بودم ، بودی ، بود ، بودیم ، بودید ، بودند) را بدان میافزایند مثال : گفته بودم ،
گفته بودی ، گفته بود ، گفته بودیم ، گفته بودید ، گفته بودند . شده بودم ، شده بودی ،
شده بود ، شده بودیم ، شده بودید ، شده بودند .

ه - ماضی التزامی

آنست که وقوع عملی یا پدید آمدن حالتی را در گذشته با تردید یا آرزو بیان کند .
مثال : شاید باران آمده باشد . خدا کند که دوست شما بهبود یافته باشد . گمان میکنم
آن کتاب را خوانده باشی .

طرز ساختن ماضی التزامی : اسم مفعول از فعل منظور گرفته الفاظ (باشم ، باشی ،
باشد ، باشیم ، باشید ، باشند) را بدان میافزایند و پیش از آن کلماتی مانند (شاید ،

امید است ، خدا کند ، گمان میکنم) میآورند تا بر تردید یا آرزو دلالت کند .
 از ریشه (دید) . شاید دیده باشم ، شاید دیده باشی ، شاید دیده باشد ،
 شاید دیده باشیم ، شاید دیده باشید ، شاید دیده باشند .
 یادآوری - الفاظ (باشم ، باشی ، باشد ، باشیم ، باشید ، باشند) صیغه های
 مضارع از ریشه امر (باش) هستند .

۴- فعل امر

کلمه ئی است که بوسیله آن از مخاطب بخواهیم کاری را انجام دهد . مثال در
 رانندگی احتیاط کن . قانون را محترم شمارید . خدایا مارا یاری کن ، ایرانیان مسلمان
 را سرافرازی بخش . طاغوت را سرنگون ساز . این شعر مولوی را بخاطر سپارید .
 از روز قیامت جهان سوزبترس وز ناوک انتقام دلدوزبترس
 ای درشب حرص خفته در خواب غرور صبح اجلت رسید از روز بترس
 فعل امر دارای دو شخص است : دوم شخص مفرد ، دوم شخص جمع . مثل برو . بروید .
 بخوان . بخوانید . برای بیان دیگر صیغه های امر (متکلم و غایب) هم میتوان از مضارع
 التزامی کمک گرفت . نظیر بگویم ، بگوید ، بگوئیم ، بگویند . و هم میتوان برسر همین
 چهار صیغه لفظ (باید) آورد . نظیر باید بگویم ، باید بگوید ، باید بگوئیم ،
 باید بگویند . (۱)

نکته ها

حرف (ب) که غالبا " پیش از فعل امر میآید حرف تاکید نامیده شود مثال باز
 خشم خدا بترسید . از گذشتگان عبرت بگیرید . از شکنجه بیگناهان بپرهیزید .

۱ - در زبان عربی هم برسر صیغه های امر غائب و متکلم لام امر (لِ : باید) میآورند .
 نظیر لِيَكْتُبْ . باید بنویسد . . . لِنَكْتُبْ . باید بنویسیم .

بها بگوی که پرویز از زمانه چه خورد
 بر و پسر که خسرو ازین میانه چه یرد؟
 گر او گرفت خزائن به دیگران بگذاشت
 ورین گرفت ممالک به دیگران بسپرد
 (سعدی)

گاه فعل امر خالی از حرف تاکید باشد . سفارش فردوسی را گوش دهید :
 ز دانش نخستین به یزدان گرای
 کاه و هست و باشد همیشه به جای
 ندرتا" پیش از فعل امر حرف نشانه (می) درآید . شاهد از نظامی :
 میکوش به هر ورق که خوانی
 تا معنی آن تمام دانی
 ۳- فعل مضارع

آن است که بروقوع عملی یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند
 و خود بردو گونه است : اخباری ، التزامی .
 الف - مضارع اخباری

آن است که برانجام شدن کاری یا رخ دادن حالتی در زمان حال یا آینده بطور قطع
 و یقین دلالت کند- مثال مادرم را عزیز میدارم . مومنان رستگار میشوند . رباخوار منفور است .
 مردم متملقان را دوست نمیدارند .
 مولوی گوید :

بد میکنی و نیک طمع میداری
 هم بد باشد سزای بد کرداری
 با اینکه خداوند کریم است و رحیم
 گندم ندهد بار چو جو میکاری
 طرز ساختن مضارع اخباری : حرف (ب) تاکید را از آغاز امر بن برداشته ، جایش حرف
 (می) قرار دهند و در آخرش ضمائر متصل فاعلی (م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند) افزایند .
 مثال از (گوی) . میگویم ، میگوئی ، میگوید ، میگوئیم ، میگوئید ، میگویند . و ممکن است
 حرف (می) را نیاورند .

مثال از (رو): روم ، روی ، رود ، رویم ، روید ، روند . گاه حرف نفی (ن) ضرورتاً " میان حرف (می) و فعل فاصله ایجاد کند . چنانکه مولوی گوید :

گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست

یادآوری - فعل مضارعی که وقوع آن حتمی باشد مضارع محقق الوقوع نامیده شود .

مثال: جوانان پیر میشوند . همه مردم میمیرند . پس از مردن زنده میشویم .

گاه مضارع محقق الوقوع را با صیغه ماضی مطلق بیان کنند . چنانکه هنگام خرید و فروش املاک

یاد دیگر عقود شرعی مانند نکاح دو طرف معامله ، صیغه عقد را به زمان ماضی جاری کنند .

سعدی در پرهیز از معاشرت پسر و دختر نامحرم گوید :

پسر چون زده برگذشتش سنین زنا محرمان گو فراتر نشین

بر پنبه آتش نشاید فروخت که تا چشم برهمزنی خانه سوخت

سوخت : حتماً " میسوزد .

ب - مضارع التزامی

آنست که وقوع عملی را در حال یا آینده با تردید یا شرط یا آرزو بیان کند :

خدا کند ملت فلسطین پیروز شود . امیدست شما سیگار را ترک کنید . شاید سخن مولوی

را بپذیرید .

ای کاش که من بدانمی کیستی در دائره حیات با چیستی

گر پنبه غفلتم نبودی درگوش بر خود به هزار دیده بگریستی

طرز ساختن مضارع التزامی : لفظ (می) را از آغاز مضارع اخباری برداشته جایش حرف

(ب) قرار میدهند و پیش از آن کلماتی نظیر (شاید ، اگر خدا کند) میآورند تا بر تردید

یا آرزو یا شرط دلالت کند .

مثال از (آی) . شاید بیایم ، شاید بیایی ، شاید بیاید ، شاید بیاییم ، شاید بیاید ، شاید بیایند . و جائز است (ب) را در آغاز مضارع التزامی نیاورند مثال : شاید سخن گوید . امید است کامیاب شوی .

یادآوری - گاه وقوع فعل مضارعی تالحمظه گفتگو ناتمام مانده است . چنین فعلی رامضارع استمراری ناتمام یا حال مستمر ناتمام گویند . مثلاً "از کسی میپرسیم . چه میکنی؟ میگوید . دارم گوش میدهم . یا از هوا شناسی میپرسیم . وضع هوا چگونه است؟ در جواب میگوید . دارد سرد میشود . در گفتگوی یومیه مضارع استمراری ناتمام را با کمک صیغه‌های مضارع (دارم ، داری ، دارد ، داریم ، دارید ، دارند) بنا میکنند .

مثال از (نویس) : دارم مینویسم ، داری مینویسی ، دارد مینویسد ، داریم مینویسیم ، دارید مینویسید ، دارند مینویسند . در قدیم گاهی برای ساختن حال مستمر از حرف نشانه (همی) استفاده میکردند . شاهد از گلستان : (ظالمی) را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در آن حالت نومیدی ظالم را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن که گفته اند هرکه دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید .

وقت ضرورت چو نماید گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز

إِذَا يَتَسَّسَ الْإِنْسَانُ طَمَالًا لِسَانَهُ
كَسَنُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُورُ عَلَى الْكَلْبِ (۱)

(ظالم) پرسید چه میگوید یکی از حاضران مجلس گفت ای سلطان همیگوید و الكاظمين الغيظ
و العافين عن الناس (۲) .

۱ - هنگامی که آدمی نومید شد زبانش دراز شود همچون گریه‌ی مغلوب که برسگ حمله کند

۲ - (نیکوکاران) فرو خورندگان خشمند و درگذرنده از مردم (آل عمران ۱۲۸)

۴- فعل مستقبل یا آینده

آنست که بر انجام شدن کاری یا پدید آمدن حالتی در آینده دلالت کند .
مثال : در سرای دیگر زنده خواهیم شد و کیفی اعمال خواهیم یافت . سرانجام خورشید
پژمرده خواهد شد .

چه سالهای فراوان و عمرهای دراز که خلق بر سرما بر زمین بخواهد رفت
چنانکه دست بدست آمده است ملک به ما به دستهای دیگر همچنین بخواهد رفت
(سعدی)

طرز ساختن فعل مستقبل : در پی صیغه های مضارع (خواهم ، خواهی ، خواهد
خواهیم ...) مصدر مخفف مطلوب قرار دهند تا فعل مستقبل پدید آید .
مثال از ، (آمد) خواهم آمد ، خواهی آمد ، خواهد آمد ، خواهیم آمد ،
خواهید آمد ، خواهند آمد .

دربیا بان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
(حافظ)

گاه مصدر را کامل آورند مانند خواهم رفتن ، خواهی رفتن ...
ور خواهد کشتن کافر به دهن او را روشن کندش ایزد بر کامه کافر (۱)
(ناصر خسرو)

xxx

۱ - تحلیل و ترجمه آیه ۸ - سوره الصف : **يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُوْرَ اللّٰهِ بِاِ فَوَاهِمٍ وَاللّٰهُ مَتِيْمٌ**
نُوْرٌ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ : همی خواهند که نور خدا را با دهن هایشان خاموش کنند و خداوند
نور خود را به کمال رساند هر چند کافران را خوش نیاید .

تاچه خواهی خریدن ای مفرور
روز درماندگی به سیم دغل
(سعدی)

xxx

بتر زانم که خواهی گفتن آنی
که دانم عیب من چون من ندانی
(سعدی)

xxx

گاه ضرورتا " جزء دوم را مقدم آورند :
بدو گفت کای بیهنر شهریار
چرا کرد خواهی مرا خاکسار
(فردوسی)

xxx

ندرتا " حرف (می) قبل از صیغه‌های مضارع (خواهم ، خواهی ...) در آید چنانکه
اقبال پاکستانی - رحمت الله علیه - در تمسک به کلام خدا سروده است :
گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز به قرآن زیستن

لازم و متعدی

فعل از نظر کامل شدن معنی (با مسند الیه یا با مسند الیه و مفعول) بردونوع
است : لازم ، متعدی .

فعل لازم

آن است که معنیش با مسند الیه کامل شود . پیامبران الهی بهترین رهبران بوده‌اند .
ایمان به خدا نعمتی بیهمتاست . عمر جهان سرآید . ستمگران پشیمان شوند .

فعل متعدی

آن است که معنیش با مسندالیه تنها تمام نشود بلکه از آن تعدی کند و به مفعول برسد. مثال : علی - ع - بندگان خدا را یاری میکرد . خشنودی خدا را همیطلبید . صالحان روش علی را پیروی میکنند . امام مهدی - ع - جهان را پر از عدل خواهد کرد . خدا جهان را عبث نیافریده است .

یادآوری ۱ - اگر آخر برخی افعال امر لازم، لفظ (اند ، انید) بیفزائیم

فعل متعدی پدید آید . نظیر خند : خنداند ، خندانید . گری : گریاند ، گریانید . روی : رویاند ، رویانید . دو : دواند ، دوانید . خواب : خواباند ، خوابانید .
 چپ : چپانید ، چپانید .
 چپانید ، چپانید .

در اشعار ذیل از مولوی افعال لازم و متعدی را تعیین کنید :

شیر حق را دان منزه از دغل
 زود شمشیری برآورد و شتافت
 افتخار هر نبی و هر ولسی
 سجده آرد پیش او در سجده گاه
 کرد او اندر غزایش کاهلی
 وز نمودن عفو و رحم بیمحل
 از چه افکندی مرا بگذاشتی . . .
 که به هنگام نبرد ای پهلوان
 نفس جنبید و تبه شد خوی من
 شرکت اندر کار حق نبود روا . . .
 در دل او تا که ز نارش برید
 من ترا نوعی دیگر پنداشتم . . .
 مر ترا دیدم سرفراز زمن

از علی آموز اخلاص عمل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت
 او خدو انداخت بر روی علی
 او خدو انداخت بر روئی که ماه
 در زمان انداخت شمشیر آن علی
 گشت حیران آن مبارز زین عمل
 گفت بر من تیغ تیزافراشتی
 گفت امیر المومنین با آن جوان
 چون خدو انداختی در روی من
 نیم بهر حق شد و نیمی هوی
 گهر این بشنید و نوری شد پدید
 گفت من تخم جفا میکاشتم
 عرضه کن بر من شهادت را که من

یادآوری ۲ - گاه مصدر به منزله فعل لازم بکار رود و محتاج فاعل باشد. مثال :

مادر از راه رفتن کودکش لذت میبرد . کودک بظاهر مضاف الیه ولی در معنی فاعل است .
 سختی کشیدن بهتر از منت کشیدن است . فاعل در (سختی کشیدن ، منت کشیدن)
 ضمیر مستتر است و هر کسی را شامل شود .

زمانی مصدر به مثابه فعل متعدی باشد و در آن صورت هم محتاج فاعل است
 و هم مفعول . مثال : کشتن قابیل برادر خود هابیل را از حسد سرچشمه گرفت . قابیل :
 فاعل . هابیل : مفعول .
 سعدی گوید :

به گمراه گفتن نکو میروی جفائی تمام است و جویری قوی
 گفتن: مصدر متعدی ، فاعلش: ضمیر مستتر ، مفعولش: جمله (نکو میروی) .

افعال ذو وجهین

افعالی که گاهی لازمند و زمانی متعدی افعال ذو وجهین نامیده شوند .
 معروفترین آنها : شکست ، ریخت ، گداخت ، سوخت ، چند مثال : شیشه شکست .
 آب ریخت . آهن گداخت . مجله سوخت . وهمین جملات را در حالت متعدی توان گفت :
 باد شیشه را شکست . کودک آب را ریخت . حرارت آهن را گداخت . در هفدهم شهریور .
 غیرتمندی مجله ئی بد آموز را سوخت .

سرکش مشوکه چون شمع از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
 ... یعنی دلبر ... از غیرت بسوزد .

فعل های دو مفعولی

افعالی مانند (بخشید ، عطا کرد ، پوشانید ، یاد داد ، نامید ، آموخت ،

همچنین افعالی که بریقین یا گمان دلالت کنند نظیر دانست ، یافت ، شمرد ، انگاشت ، فرض کرد ، پنداشت ، تصور کرد ، غالباً " به دو مفعول متعدی شوند و آن ها را افعال دو مفعولی نامند . مثال : خداوند آدمی را سخنوری آموخت . او ما را دو گوش و یک زبان داده است . حسین _ ع _ پسران خود را یکی پس از دیگری علی نامید . جرج جرداق علی _ ع _ را انسانی کم نظیر شمرده است .

به من دار گفت ای جوانمرد گوش که دانم جوانمرد را پرده پوش (سعدی)

جوانمرد : مفعول اول . پرده پوش : مفعول دوم .

هر آنکه که عیبیت نکوبند پیش هنر دانی از جاهلی عیب خویش (سعدی)

عیب : مفعول اول . هنر : مفعول دوم .

معلوم و مجهول

فعل از جهت منسوب بودنش به (فاعل) یا به (مفعول) بر دو نوع است : معلوم ، مجهول .

فعل معلوم : آنست که به فاعلش نسبت دهیم . خدا نگهدار دین حق است . فرزند صالح پدر و مادر خود را دوست میدارد . خائن پیوسته میترسد . نیاکان ما اسلام را پرورشیت پذیرفتند .

فعل مجهول : آنست که به مفعولش نسبت داده شود . مثال : زمین آفریده شده است . عالم عامل گرامی شمرده میشود . در قیامت پاداش داده خواهیم شد .

معروفترین موارد استعمال فعل مجهول

- ۱ - فاعل نامشخص باشد . چمدان دزیده شد .
- ۲ - فاعل معلوم باشد . جهان آفریده شد .
- ۳ - مفعول مهم و شایسته یادآوری و فاعل بیارزش باشد . علی - ع - کشته شد .

فعل معلوم را چگونه مجهول کنند ؟

اسم مفعول را از فعل مطلوب گرفته ماضی یا مضارع یا مستقبل (شد) را بدان میافزایند تا ماضی یا مضارع یا مستقبل مجهول پدید آید . نمونه ها :

ماضی مجهول از (آفرید) : آفریده شدم . آفریده شدی . آفریده شد .
آفریده شدیم . آفریده شدید . آفریده شدند .

ماضی نقلی مجهول از (آورد) : آورده شده ام . آورده شده ای .
آورده شده است ...

مضارع مجهول از (زد) : زده می شوم . زده می شوی . زده می شود . زده می شویم .
زده می شوید . زده می شوند .

ماضی بعید مجهول از (ربود) : ربوده شده بودم . ربوده شده بودی .
ربوده شده بود ...

مستقبل مجهول از (فرستاد) : فرستاده خواهم شد . فرستاده خواهی شد .
فرستاده خواهد شد . فرستاده خواهیم شد . فرستاده خواهید شد . فرستاده خواهند شد .

یادآوری ۱ - فعل لازم را نمیتوان مجهول ساخت زیرا فعل لازم مفعول صریح ندارد که جانشین فاعل شود .

یادآوری ۲ - در قدیم گاهی به جای (شد) از (آمد) استفاده میکردند .

چنانکه مولوی گوید :

خوشر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

(گفته آید) معادل (گفته شود)

افعال فرعی

افعالی هستند که بوسیله افعال اصلی (ماضی ، امر مضارع ، مستقبل) و بامختصر

تغییری در لفظ و معنی ساخته شوند و عبارتند از : فعل نهی ، نفی ، استفهام ، مرکب ،

دعا ، شرط .

۱- فعل نهی

امر منفی را فعل نهی گویند و آن کلمه‌ئی است که به وسیله آن از مخاطب بخواهیم

کاری را انجام ندهد . مثال : خدا را هرگز فراموش مکن . یار ستمگران مباشید . غاصبین

بیت المقدس را دوست مشمرید .

برای ساختن فعل نهی (ب) تاکید را از آغاز امر بن برداشته جایش (م) نهی

قرار میدهند . مثال : دروغ مگو . غیبت مکنید . وقت را ضایع مکن . جز خدا را مپرستید .

خدایا ما را به خود وامگذار . این گفته مولوی را از خاطر مبر :

ای خواجه گنه مکن که بدنام شوی

گر خاص توئی گنه کنی عام شوی

در رهگذرت دام نهاده است ابلیس

بد کار مباش زانکه در دام شوی

یادآوری - در گفتگوهای روزانه معمولاً " به جای (م) نهی حرف (ن) برسر

فعل امر در آورند . مثال : فرزند عزیز مادرت را نرنجان . گوش به غیبت ندهید . پرندگان

حوش نوای بینوا را زندانی نکنید . تملق ناکسان نگوئید .

۲- فعل نفی

آنست که انجام نشدن کاری یا روی ندادن حالتی را به کسی یا چیزی نسبت دهیم
مثال : پرویز نرفت . امروز هوا سرد نیست . دوستی به از مادر با ایمان نیافته ام .
دوستی به از مادر با ایمان نخواهید یافت .

شیرهٔ جان گر بود به کاسهٔ مادر زان نچشد تا به طفل خود نچشاند

(ایرج میرزا)

برای ساختن فعل منفی (ن) نفی برسرماضی یا مضارع یا مستقبل قرار دهند مثل : نیامد .

نیآید . نخواهد آمد . نظامی در وصف خدا بحق گوید :

و آنکه نمرده است و نمیرد توای و آنچه تغیر نپذیرد توای

۳- فعل استفهام

آنست که برای پرسش، بکار رود : آیا خالق جز خدا هست ؟ آیا جز خدا کسی
شایسته پرستیدن هست ؟

طرز ساختن : اگر حرف استفهام (آیا) پیش از افعالی که در وجه اخباری بکار
رفته اند قرار دهیم فعل استفهام پدید آید . مثال : آیا باران خواهد آمد ؟ بود آیا که
در میکرده ها (تخته کنند ؟)

یادآوری - گاه جمله استفهامی بدون حرف (آیا) باشد ، در این حالت از
طرز بیان گوینده و تکیه اش روی کلمه مورد نظر میتوان به مفهوم سؤال پی برد . مثلاً
از دوستی میپرسیم : غار حراء را دیده‌ای؟ یا میپرسیم : علی - ع - واضع تاریخ هجری است؟

آنست که از دو کلمه یا بیشتر ساخته شده باشد . مثال : او حرف میزند . شما گوش نمیدهید . نسبت به مادرم احترام میگذارم . مؤمن در مجلس معصیت شرکت نمیکند . آزادیخواهان جهان فلسطینیان مظلوم و مجاهد را تحسین میکنند . حرف حق آنان مرا خوش آمد . زمان کودکی را بخاطر دارم . خوب شد یادت آمد . خنده اش گرفت . دانش آموزان با هم راه میروند .

در شعر گاهی ضرورتاً " میان اجزاء فعل مرکب جدائی میافتد :

مزن بیتامل به گفتار دم نکوگو اگر دیر گوئی چه غم ؟

(سعدی)

در اصل : بیتامل به گفتار دم مزن

به من دار گفت ای جوانمرد گوش که دانسم جوانمرد را پرده پوش

(سعدی)

در اصل : به من گفت ای جوانمرد گوش دار .

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفت : هَلْ اتى (۱)

(سعدی)

در اصل : کس را چه زور و زهره که وصف کند .

۱ - اشاره به آیه ۱ - از سوره الدهر : (هَلْ اتى عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً) (آیا روزگاری بر آدمی گذشت که از وی هیچ یادی نمیشد و آیه ۸ همین سوره : " وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا " و " اَسِيرًا " در حق علی و خاندانش علیهم السلام - نازل شد آنگاه که سه نام پیاپی هنگام افطار طعام خود را با وجود احتیاجی که بدان داشتند (برای خشنودی خدا) به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند .

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

(حافظ)

در اصل : از کشته خویش ... یادم آمد .

۵- فعل دعاء



کلمه‌ئی است که برای دعاء و نفرین بکار رود. مثال : دوستدار اسلام شاد باد .
دشمن ایران روی خوش نبیناد . نفرت و ننگ بر شکنجه گران باد . خائن دلخوش مباد .

صیغه دعاء را از سوم شخص مضارع میسازند بدین ترتیب که پیش از ضمیر (د)
الف) آورند همچون زید : زیاد . کند : کناد . بود : بواد که مخففاً " (باد) میشود .
و در دعای منفی یا نفرین گفته شود : مباد یا مبادا . مبیناد یا نبیناد .

امثله

خاطره نماز عید فطر (۱۳۹۸) گرامی باد . درفش کفر سرنگون باد . دوستت
خرم باد و بسیار عمر کناد . نظامی از زبان سلطانی پشیمان از ستم گوید :

ظلم کنم وای که برخود کنم
بهرتر ازین در دلم آزرم باد
ظلم شد امروز تماشای من
همو در جای دیگر .

دوستت مباد با نادان
که بود دوستیش آفت جان

xxx

حافظ گوید :

یاد باد آن روزگاران یاد باد
روز وصل دوستداران یاد باد

و در نفرین و بدخواهی حرف (م) و ندرتا " (ن) بر سر صیغه دعا در آورند .
مثال : خائن خرم مباد . غاصب نخستین قبله شاد زیاد . فردوسی طوسی در پشیمانی
رستم از قتل فرزندش چنین سروده است :

... چوبشید رستم سرش خیره گشت
... بیفتاد از پای و بیهوش گشت
... پیرسید از آن پس که آمد به هوش
... بگو تا چه داری زرستم نشان
که رستم منم کم معاناد نام
همو در جای دیگر گوید :

چو ایران نباشد تن من مباد
ندرتا " پس از صیغه دعاء (باد) و صیغه نفرین (مباد) الفی زائد افزایشند و گویند :
بادا ، مبادا . مبادا ستمگر شود شاد کام .
از فردوسی :

نه آرام بادا شما را نه خواب
مگر ساختن کین افراسیاب
یادآوری - در زبان گفتار غالباً "دعا و نفرین را با جمله انشائی برگزار میکنند .
مثال : شاید ملت مظلوم و غیرتمند فلسطین بر زورگویان پیروز شوند . بار خدایا
جوانان را از گزند مزدوران لیهوولعب حفظ نما .

۶- فعل شرط

هرگاه وقوع فعلی موجب وقوع فعل دیگر شود آن را فعل شرط و این راجزاء یا جواب
شرط گویند . مثال : هرکس امر خدا را اطاعت کند سعادت مند شود .

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

(سعدی)

و ممکن است جزای شرط را مقدم آورند : ایرانیان پیروز میشوند اگر متحد شوند .

شما برترید اگر موء من باشید . و ممکن است فعل شرط و جزای آن هردو منفی

باشند . اگر کار نکند موفق نمیشود . و ممکن است یکی مثبت و دیگری منفی باشد . هرکس

بهقمار مبتلا شود روزخوش نبیند . کلماتی که جمله شرطی میسازند ادوات شرط نامیده شوند .

معروفترین آنها : اگر ، هرکه ، هرکس ، هرچه ، هرچیز ، هرجا ، هرگاه ، هرزمان ،

هروقت ، در صورتیکه ، بشرطی که ، بشرط آنکه ، چنانچه ، آنچه .

کلمه (اگر) حرف شرط و بقیه اسم یا قید هستند .

ممکن است جمله شرطی خالی از ادوات شرط باشد . مثال : غفلت کنی پشیمان شوی .

داروهای درهم برهم بخوری دردت بیش از پیش خواهد شد . سخن سعدی را کاربرندی

سود ببری .

چه خوش گفت یک روز دارو فروش

شفا بایدت داروی تلخ نوش

نمونه های مستعمل فعل شرط و جزای آنها

فعل شرط	جزا	زمان شرط	زمان جزا
هرکس جدید کند	به مقصود رسد	مضارع	مضارع
هرکس سستی ورزد	به مقصود نخواهد رسید	مضارع	مستقبل
هرکه حیا نداشت	دین نداشت	ماضی مطلق	ماضی مطلق
اگر او را دیدی	پیغام مابرسان	ماضی مطلق	امر
اگر او را دیدم	پیغام ترامیرسانم	ماضی مطلق	مضارع
اگر او را دیدم	پیغام تراخواهم رساند	ماضی مطلق	مستقبل

فعل شرط	جزء	زمان شرط	زمان جزء
اگر او را میدیدم	پیغام ترامیرسانیدم	ماضی استمراری	ماضی استمراری
اگر او را دیده بودم	پیغام ترارسانیده بودم	ماضی بعید	ماضی بعید
اگر او را تعلیم داده بودی	بدین روزنمیافتاد	ماضی بعید	ماضی استمراری
هرجا می خورده شود	خطر در کمین است	مضارع مجهول	مضارع

افعال معین یا کمکی

افعالی هستند که صرف برخی افعال با کمک آنها انجام میگیرد مثلا "ماضی نقلی"، هر فعلی با معاونت (ام، ای، است، ایم، آید، اند) صرف میشود. مانند نوشته ام، نوشته ای...
 مصادر افعال معین عبارتند از: بودن، استن، شدن، خواستن.
 افعالی که با کمک افعال معین ساخته میشود:

۱- ماضی بعید - با کمک ماضی مطلق (بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند) نظیر خوانده بودم، خوانده بودی، خوانده بود، خوانده بودیم، خوانده بودید، خوانده بودند.

۲- ماضی نقلی - با کمک مضارع (ام، ای، است، ایم، آید، اند) نظیر گفته ام، گفته ای، گفته است...

۳- ماضی التزامی با کمک مضارع (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند) نظیر رفته باشم، رفته باشی، رفته باشد...

۴- مستقبل با کمک مضارع (خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند) نظیر خواهم آمد، خواهی آمد، خواهد آمد...

۵- افعال مجهول با کمک زمان های مختلف (شد) از این قرار :

الف - ماضی مطلق مجهول با کمک ماضی مطلق (شدم ، شدی ، شد ، شدیم ، شدید ، شدند) نظیر فرستاده شدم ، فرستاده شدی ، فرستاده شد ...

ب - ماضی نقلی مجهول - با کمک ماضی نقلی (شده ام ، شده ای ، شده است ، شده ایم ، شده اید ، شده اند) نظیر فرستاده شدم ، فرستاده شده ای ، فرستاده شده است ...

ج - ماضی استمراری مجهول - با کمک ماضی استمراری (میشدم ، میشدی ، میشد ، میشدیم ، میشدید ، میشدند) نظیر فرستاده میشدم ، فرستاده میشدی ، فرستاده میشد ...

د - ماضی بعید مجهول - با کمک ماضی بعید (شده بودم ، شده بودی ، شده بود ، شده بودیم ، شده بودید ، شده بودند) نظیر فرستاده شده بودم ، فرستاده شده بودی ، فرستاده شده بود ...

ه - ماضی التزامی مجهول - با کمک ماضی التزامی (شده باشم ، شده باشی ، شده باشد ، شده باشیم ، شده باشید ، شده باشند) نظیر فرستاده شده باشم ، فرستاده شده باشی ، فرستاده شده باشند ...

و - مضارع اخباری مجهول - با کمک مضارع اخباری (میشوم ، میشوی ، میشود ، میشویم ، میشوید ، میشوند) نظیر فرستاده میشوم ، فرستاده میشوی ، فرستاده میشود ...

ز - مستقبل مجهول - با کمک مستقبل (خواهم شد ، خواهی شد ، خواهد شد ، خواهیم شد ، خواهید شد ، خواهند شد) نظیر فرستاده خواهم شد ، فرستاده خواهی شد ، فرستاده خواهد شد ...

یادآوری - چند فعل معین دیگر هستند که قبل از مصدرهای کامل یا مخفف می آیند

و معمولا " به مسند الیه نامعین نسبت داده میشوند . مصادر این افعال عبارتند از : بایستن ، توانستن ، یارستن ، شایستن . نظیر بایست رفت . بایست کوشیدن . باید -

فهمید . نیارست درنگ کردن . نتوان غفلت کرد . نشایست گفت . نشاید آرمیدن .
توان دیدن .

گاه میان فعل معین و مصدر بعدش فاصله پدید آید . شاهد از سعدی :

مکن صبر بر عامل ظلم دوست که از فربهی بایش کند پوست
سرگرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

صرف اجمالی

ماضی بن :	افروخت	گست	یافت . . .
ماضی مطلق :	افروختم	گستی	یافت . . .
ماضی مطلق منفی :	نیفروختم	نگستی	نیافت . . .
ماضی استمراری :	میا فروختم	میگستی	می یافت . . .
ماضی نقلی :	افروخته ام	گسته‌ای	یافته است . . .
ماضی بعید :	افروخته بودم	گسته بودی	یافته بود . . .
ماضی التزامی :	شاید افروخته باشم	شاید گسته باشی	شاید یافته باشد . . .
مصدر :	افروختن	گستن	یافتن . . .
اسم مفعول :	افروخته	گسته	یافته . . .
امر بن :	بیفروز	بگسل	بیاب . . .
نهی :	میفروز	مگسل	میاب . . .
مضارع اخباری :	میا فروزم	میگسلی	میآید . . .
مضارع اخباری منفی :	نمیا فروزم	نمیگسلی	نمیآید . . .
مضارع التزامی :	شاید بیفروزم	شاید بگسلی	شاید بیاید . . .

صفت فاعلی :	افروزنده	گسلنده	یابنده . . .
مستقبل :	خواهم افروخت	خواهی گسست	خواهد یافت . . .
مستقبل منفی :	نخواهم افروخت	نخواهی گسست	نخواهد یافت . . .
ماضی مطلق مجهول :	افروخته شدم		یافته شد . . .
ماضی مطلق مجهول منفی :	افروخته نشدم		یافته نشد . . .
ماضی نقلی مجهول :	افروخته شده ام		یافته شده است . . .
ماضی بعید مجهول :	افروخته شده بودم		یافته شده بود . . .
مضارع اخباری مجهول :	افروخته میشوم		یافته میشود . . .
مضارع اخباری مجهول منفی :	افروخته نمیشوم		یافته نمیشود . . .
مستقبل مجهول :	افروخته خواهم شد		یافته خواهد شد . . .
مستقبل مجهول منفی :	افروخته نخواهم شد		یافته نخواهد شد . . .

صرف اجمالی افعال منفی که با کمک افعال معین ساخته میشوند

توجه کنید :

در ماضی های معلوم حرف نفی (ن) بر سر جزء فعل اصلی قرار میگیرد .		
ماضی نقلی :	نفرستاده ام	نخوانده ای . . .
ماضی بعید :	نفرستاده بودم	نخوانده بودی . . .
ماضی التزامی :	شاید نفرستاده باشم	شاید نخوانده باشی
و در مستقبل معلوم و همه افعال مجهول حرف نفی پیش از فعل معین واقع میشود :		
مستقبل معلوم :	نخواهم فرستاد	نخواهی خواند . . .

افعال متعدی مجهول (۱)

گمارده نشدی ...	فرستاده نشدم	ماضی مطلق :
گمارده نمیشدی ...	فرستاده نمیشدم	ماضی استمراری :
گمارده نشده‌ای ...	فرستاده نشده‌ام	ماضی نقلی :
گمارده نشده‌بودی ...	فرستاده نشده‌بودم	ماضی بعید :
شاید گمارده نشده‌باشی ..	شاید فرستاده نشده‌باشم	ماضی التزامی :
گمارده نمیشوی ...	فرستاده نمیشوم	مضارع اخباری :
شاید گمارده نشوی ...	شاید فرستاده نشوم	مضارع التزامی :
گمارده نخواهی شد ...	فرستاده نخواهم شد	مستقبل :

۱ - فعل لازم مجهول نمیشود .

بخش چهارم

قید

قید کلمه‌ئی است که معنی و مفهوم فعل را به زمان ، مکان ، مقدار ، حالت . . . محدود و مقید سازد . مثال : البته خداوند شنواست . البته قید تاکید . حق مردم را همه‌جا رعایت کنید . همه جا . قید مکان . خدا شناس از تملق سخت بپرهیزد . سخت . قید حالت . نمازگزاران در خیابان شهداء نماز عید فطر بپا داشتند . خیابان شهداء . قید مکان . ممکن است جمله ئی دارای چند قید باشد . البته حافظه تاریخ خاطره شوم بمب های خوزه ئی را به جنوب لبنان هرگز فراموش نخواهد کرد

گوسفندی برد این گرگ مزود همه روز گوسفندان دگر خیره درومینگرند
(سعدی)

البته : قید تاکید . هرگز ، همه روزه . قید زمان . خیره . قید حالت .

فرق قید با صفت .

صفت چگونگی اسم را بیان میکند مثال : خدای توانا افعال نیک و بد را پاداش میدهد . توانا ، نیک ، بد ، صفتند . ولی قید معمولاً " اختصاص به فعل دارد . خداوند یقیناً " مجاهدان را یاری دهد .

رابطه قید با فاعل

گفتیم که قید وابسته به فعل است و فعل منسوب به فاعل، بنابراین قید گذشته از فعل با فاعل هم مربوط میشود. مثال: حسن - ع - عاقلانه صلح کرد. حسین - ع - در دفاع از آئین خدا سخت فداکاری کرد. و گاه با مفعول ارتباط دارد مثال: مزدوران جیره خوار، میثم تمار را زبان بریده به دار آویختند!

سعدی گوید:

یکی روبهی دید بیدست و پای فرو ماند در صنع و لطف خدای

جای قید در جمله

قیدها غالبا "پیش از فعل مورد نظر میآیند. مثال: خردمند بسیار کار میکند و کم حرف میزند. بسیار، کم. قید مقدار. زینب کبری - ع - در بارگاه یزید جبار مردانه سخن گفت. مردانه، قید حالت. از رحمت خداوند هرگز نومید نخواهم شد. هرگز: قید زمان. برفی که در زمستان ببارد یقینا "نافع است. زمستان: قید زمان. یقینا". قید تاکید. ولی برخی قیود مخصوصا "قیدهای تاکید، زمان، حالت و مکان بسته به اهمیتشان در جمله تغییر محل میدهند (۱).

۱ - در مسائل دستور حساب شعراء از دیگران جداست، زیرا رعایت وزن و قافیه که دو رکن اصلی شعرند غالبا "شاعران را از پیروی نظام دستوری باز میدارد و این فتوی را ظاهرا "به همین دلیل به نفع خود صادر کرده اند. "يَجُوزُ لِلشَّاعِرِ مَا لَا يَجُوزُ لِغَيْرِهِ. یعنی شاعر را پروانه عی است که دیگران را نیست.

انواع قید

قیود معروف عبارتند از : قید زمان ، مکان ، مقدار ، ترتیب ، تاکید ، تکرار ، تشبیه ، حالت ، تردید و آرزو ، شرط ، استفهام ، مشترک .

۱- قیدزمان

آن است که بر زمان وقوع فعل دلالت کند. مثال تابستان بزمیارت امام رضا-
خواهم رفت . روز حشر مردمان سه دسته خواهند شد .
شواهد شعری

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
(سعدی)

xxx

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
(مولوی)

xxx

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی
هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیداست
(صائب تبریزی)

xxx

نازم هوای فارس که از اعتدال آن
بادام بن شکوفه می بهمن آورد
(دکتر صورتگر)

معروفترین کلماتی که غالبا " قید زمان واقع میشوند : اتفاقا " ، اکنون ، الساعة ، الان ،

امروز ، امسال ، امشب ، اینک ، روز ، سحر ، این زمان ، دیروز ، دیشب ، سحرگاه ،
شام ، شامگاه ، شب ، عجالتا ، عن قریب ، فردا ، فوراً ، قبلاً ، اکنون ، ناگاه ،
ناگهان ، هردم ، هرزمان ، هرلحظه ، ماه رمضان ، فصل بهار ، عید قربان ، هروقت ،
همواره ، همیشه ، هنوز ، وقت ، هرگز .

یادآوری - ممکن است برسر قیدزمان حرف اضافه (در) بیاورند . مثال : درماه
مبارک رمضان روزه گرفتم .

یادآوری ۲ - کلمات یاد شده در صورتی قید باشند که معنی فعل را مقید سازند
مثال : فردا به حسابت میرسند . فردا : قیدزمان . خفاش شب ها پرواز میکند . شب ها :
قید زمان . و در غیر این صورت حالتی دیگر خواهند داشت مثال : فردا دیر نیست .
فردا از نظر علم صرف : اسم و از نظر نحو : مسند الیه است . مثال دیگر : خفاش شب
را دوست دارد . شب از جهت علم صرف : اسم و از نظر نحو : مفعول صریح خواهد بود .

۲- قید مکان

آن است که برمکان وقوع فعل دلالت کند . مثال : چرا دود بالا میرود ؟ جائی
بنشین که برنخیزانندت . هنرمند هر جا رود قدر ببیند و در صدر نشیند .

بسی بدیده حسرت ز پس نگاه کند کسی که برگ قیامت ز پیش نفرستاد
(سعدی)

دی شیخ با چراغ همیگشت گرد شهر کز دیوودد ملولم و انسانم آرزوست
(مولوی)

لنگ لنگان قدمی برمیداشت هر قدم دانه شکر میکاشت
(جامی)

معروفترین قیود مکان : آنجا ، اینجا ، سوی ، آنسو ، اینسو ، ایدر ، درون ، بالا ، برابر ، برون ،

بیرون ، پائین ، پس ، پیش ، چپ ، دور ، راست ، روبرو ، عقب ، مقابل ، نزدیک ،
هرجا ، هرسمت ، هرسو ، هرطرف ، هرقدم ، همجا ، فوق ، یمین ، یسار .

یادآوری ۱ - ممکن است پیش از قید مکان حرف اضافه (در) بیاورند . مثال :
بگذارید مردم در هوای آزاد نفس بکشند ! نماز عید فطری که در تابستان پنجاه و هفت
در تهران برگزار شد در جهان بیسابقه و بینظیر بوده است !

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید در شوره بوم خس
(سعدی)

یادآوری ۲ - کلماتی نظیر بالا ، پائین ، پیش ، راست ، نزدیک ، در صورتی
قیدند که معنی فعل را مقید سازند . مثال : باران حسین نزد خدا مکرمند . بخار بالا میروید .
پیش بروید . چشم را به کاغذ نزدیک کنید .

و اگر اسم را وصف کنند صفت شمرده شوند . محله بالا . طبقه پائین . سال پیش .
راه راست . راه نزدیک .

یادآوری ۳ - کلماتی که خود بخود بر مکان دلالت دارند مانند (تهران ، دانشگاه ،
باغ ، پاکستان ، خلیج فارس) ممکن است در عبارتی قید مکان باشند و در عبارتی دیگر
غیر قید . در این سه مثال دقت کنید . دانشجویان در دانشگاه درس میخوانند .
دانشگاه ، قید مکان . بیشتر دانشجویان دانشگاه را دوست دارند . دانشگاه ، مفعول صریح .
دانشگاه جای مقدسی است . دانشگاه ، مسند الیه .

۳- قید مقدار

بر کمیت و مقدار فعل دلالت کند . عاقل بسیار کار میکند . جاهل فراوان حرف میزند .
کم گوی و گزیده گوی چون در تا زندک تو جهان شود پر
(نظامی)

طبق باغ پراز نقل و ریاحین کردند شکرآن را کمزمین از تب سرما برخاست

(سعدی)

معروفترین قیود مقدار اندک ، بس ، بسیار ، بسی ، بیش ، بیشتر ، پاک ، پر ، جوجو ، چند ، چندان ، چندین ، خیلی ، زیاد ، سراسر ، فراوان ، قلیل ، کثیر ، کم ، کمتر ، کم و بیش .

۴- قید ترتیب

ترتیب وقوع فعل را بیان کند . سربازان سه سه پیشروی کردند . دانشجویان ده ده مسابقه دادند . اول بیندیش دوم سخن بگوی .

نخست از جهان آفرین یاد کرد که هم داد فرمود و هم داد کرد

(فردوسی)

معروفترین قیود بترتیب : "اولا" ، "ثانیا" ، "ثالثا" ، "پیاپی" ، "پی در پی" ، "دسته دسته" ، "مادام" ، "دم بدم" ، "دو بدو" ، "دوم" ، "سوم" ، "فوج فوج" ، "گروه گروه" ، "متوالیا" ، "نخست" ، "یکان یکان" ، "یک یک" ، "یک بیک" .

۵- قید تأکید

برتاکید فعل دلالت کند . مثال : قمار باز لابد پشیمان شود . قطعاً "طاغوتیان شکست میخورند" .

فردوسی از قول پیغمبر اکرم - ص - گوید :

... که من شهر علمم علیم دراست^(۱) درست این سخن گفت پیغمبراست

xxx

۱ - ترجمه حدیث معروف رسول اکرم - ص - انا مدینه العلم و علی بابها ...

سعدی گوید :

... یقین بشنواز من که روز یقین
نبینند بد مردم نیک بین
معروفترین قیود تاکید . آری ، البته ، الحق ، بدرستی ، بدون شک ، براستی ، بپتردید ،
بیچون و چرا ، بیگفتگو ، حتما " ، حقا " ، درست ، قطعا " ، لابد ، لاجرم ، لامحاله ،
مسلمنا " ، مطمئنا " ، هرآینه ، همانا ، واقعا " ، یقینا " .

۶- قید تکرار

بر تکرار عمل دلالت کند . مثال : دوباره نوشتم . بازهم تشریف بیاورید .
دو دفعه درس را دوره کنید .

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

(سعدی)

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

(حافظ)

معروفترین قیود تکرار : باز ، چندباره ، دیگر ، دگر باره ، دوباره ، دودفعه ، سه مرتبه .

۷- قید تشبیه

برای همانند ساختن عملی به عمل دیگر بکار رود . برخی چنان خفته اند که گوئی
مرده اند . آنکه در راه حق شهید شود همچنان زنده است .

چنین گفت پیغمبر راستگوی

زگهواره تا گور دانش بجوی

(فردوسی)

معروفترین قیود تشبیه : چنان ، چنین ، همچنان ، همچنین .

۸- قید حالت

حالت و کیفیت فعل را بیان کند . مثال . گفتار استادم را بدقت گوش کردم .
راننده عجول در سرپیچ ابلهانه بسرعت پیچید ! او نشسته جواب میدهد . دشمنان آزادی
و انسانیت پاتریس لومومبا را ظالمانه کشتند !

یادآوری - قید حالت مانند بیشتر قیود در جمله شناخته میشود . مثل کلمه

خروشان و نیزه بدست در گفتار فردوسی :

خروشان همیرفت نیزه بدست که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند سراز بند ضحاک بیرون کند
معروفترین قیود حالت : آرام ، آسان ، سخت ، دشوار ، مشکل ، بد ، زشت ، خوب ،
نیک ، سره ، عالی ، زیبا ، تند ، کند ، بدقت ، بادقت ، بتندی ، باتندی ، بسختی ،
باسرعت ، بآرامی ، خندان ، گریان ، شادان ، نالان ، شتابان ، هراسان ، لنگلنگان ،
دوان دوان ، مرد وار ، بنده وار ، پدران ، دوستانه ، کودکانه ، عاقلانه ، ابلهانه ،
صمیمانه ، سراسیمه ، آشفته ، خیره ، نشسته ، سواره ، پیاده ، شفاها ، کتبا ، عملا ،
سهوا ، جهلا ، غفلتا ، سریعا ، دقیقا .

۹- قید تردید و آرزو

برشک و تردید دلالت کند . مثال . مگر خدا شفا دهد . گویا بهتر شده است .
صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جوی بو که برآید
(حافظ)

ای چرخ که بامردم نادان یاری
 هر لحظه بر اهل فضل غم میباری
 پیوسته ز تو بر دل من بار غمی است
 گویا که ز اهل دانشم پنداری
 (شیخ بهائی)

معروفترین قیود تردید : بوکه ، شاید ، گویا ، مگر ، مانا .

۱۰- قید شرط

آن است که وقوع عملی را به عملی دیگر وابسته سازد . چنانچه وقت را بیهوده بگذرانی به مقصود نخواهی رسید . در صورتی که مرتب درس بخوانی پیشرفت میکنی . معروفترین قیود شرط : چنانچه ، در صورتی که ، بشرطی که ، بشرط آنکه . یادآوری - برخی کلمات دیگر نیز جمله شرط و جزاء شرط میسازند . معروفترین آنها : اگر ، هرکه ، هرکس ، آنچه ، آنکه ، هرچه ، هرچیز ، هرجا ، هرگاه ، هرزمان ، هر وقت .

امثله

اگر خدا را یاری کنید شما را یاری خواهد کرد . اگر : حرف شرط .
 هرکه بامش بیش برفش بیشتر . هرکه : مسند الیه .
 هرچه بکاری میدروی . هرچه : مفعول .
 هرکس خیانت ورزد پشتش در حساب بلرزد . هرکس : فاعل .
 آنچه گوئی شنوی . آنچه : مفعول .
 هرزمان بدیدم بیائی ترا گرامی خواهم داشت . هرزمان : قید زمان .
 هرجا بروی میآیم . . هرجا : قید مکان .
 آنکه امر خدا را اطاعت کند سعادت مند خواهد شد . آنکه : فاعل .

یادآوری - ممکن است جمله شرطی خالی از ادوات شرط باشد. مثال: بزنی میزنم .
 بجای اگر بزنی میزنم ، می بنوشی مریض میشوی . معادل را اگر می نوشی مریض میشوی .
 بکوشی موفقی در اصل . اگر بکوشی موفقی .

۱۱- قید استفهام

برای پرسش از وقوع فعل بکار رود. مثال: کجا درس خوانده‌اید؟ کی تولد شده‌اید؟
 چرا باقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟ امثله از سعدی:

الا ای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت؟

xxx

چند گوئی که بد اندیش و حسود عیبگویان من مسکینند؟

xxx

مگر آدمی نبودی که اسیر دیوماندی که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت؟

xxx

معروفترین قیود استفهام: چسان، چطور، چگونه، چرا، چند، کجا، کی، مگر.

۱۲- قید مشترک

قید مشترک آن است که در جمله ئی قید و در جمله دیگر غیر قید باشد. نظیر
 امروز، دیگر، باغ، تهران، امسال، بد، تابستان، خوب، روز، زرد، شب، عید.
 چنانکه در امثله ذیل دیده میشود:

روز جمعه بگردش رفتیم . روز . قید زمان .

روز جمعه را دوست دارم . روز . مفعول صریح .

روز جمعه روز مبارکی است . روز اول . مسند الیه . روز دوم . مسند .

محسن دانشجوی خوبی است . خوب : صفت .

جواد خوب مینویسد . خوب : قید حالت .

هوا خوب است . خوب : مسند .

در باغ درس خواندیم . باغ : قید مکان .

هوای باغ بس دل انگیز است . باغ : مضاف الیه .

باران باغ را خرم ساخت . باغ : مفعول صریح .

باغ میوه میدهد . باغ : فاعل .

امروز کتابی دیگر خریدم . دیگر : صفت .

دیگر اینجا نمیآیم . دیگر : قید تکرار .

یقین بشو از من که روز یقین نبینند بد مردم نیک بین

(سعدی)

یقین اول : قید تاکید . یقین دوم : اسم معرفه یعنی (قیامت) در ترکیب : مضاف الیه .

مسافران در تهران به گردش پرداختند . تهران : قید مکان .

تهران مرکز ایران است . تهران : مسند الیه .

طاغوتیان میخواستند تهران را به آتش و خون بکشند ! تهران : مفعول صریح .

مردم تهران غالبا " از ادارات شهرداری ناراضیند . تهران : مضاف الیه .

بخش پنجم

حرف

حرف کلمه ئی است که خود معنی مستقلی ندارد بلکه با اتصال به دیگر اجزاء سخن معنی و مفهومی را بیان کند . امثله . فرعون صفتان تا لحظه سقوط از خواب غرور بیدار نمیشوند . تا ، از ، حرف اضافه هستند . رسول اکرم - ص - گفت . اگر نماز پذیرفته شد دیگر عبادات هم پذیرفته خواهد شد .

اگر . حرف شرط . هم . حرف ربط .

قرآن مجید در بیست و سه سال تدریجا " بر رسول الله - ص - نازل شد . (در ، بر) .
حروف اضافه . (و) . حرف ربط .

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند سبلت بسوزد

(ابو شکور)

xxx

(را) . حرف نشانه مفعول . (که) . حرف موصول . (ب) . حرف تاکید .

به قول دشمن پیمان دوست بشکستی

بین که از که بریدی و با که پیوستی؟

(از ، با) حروف اضافه . (و) . حرف ربط .

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمییری تو نمیرد این سبق

(مولوی)

(ن) حرف نفی . (گر) : حرف شرط .

در عبارات فوق اجزاء کلام به وسیله حروف (اگر ، هم ، در ، و ، به ، بر ، را ، که ، از ، با ، گر ، ن ، چون) بهم متصل و معنی دار گردیده اند . و اگر آن ها را حذف کنیم غالبا " رشته های سخن از هم میگسلد ، عبارات خالی از معنی میشوند ، گاه معنی آنها عوض میشود .

انواع حرف

در فارسی حدود بیست نوع حرف به شرح ذیل بکار میروند :

- ۱ - حروف اضافه ۲ - حروف ربط - ۳ - حرف مقدمه موصول ۴ - حروف موصول ۵ - حرف شرط
- ۶ - حرف استفهام ۷ - حروف جواب ۸ - حروف ندا ۹ - حروف استثنا ۱۰ - حروف متصل به فعل (نفی ، تاکید ، نهی ، استمرار) ۱۱ - حرف نشانه مفعول ۱۲ - حروف زائد
- ۱۳ - حروف جمع ۱۴ - حرف نکره یا وحده ۱۵ - حرف معرفه ۱۶ - حروف عوض کسره
- ۱۷ - حرف تحسین ۱۸ - حروف تنبیه ۱۹ - حروف پیشوند ۲۰ - حروف پسوند .

۱- حروف اضافه

فعلی که از فاعل سر میزند گاه بدون واسطه اثرش به مفعول میرسد مثلا " در جمله خدا جهان را آفرید اثر فعل (آفرید) بیواسطه به (جهان) رسیده و معنی هم کامل است ولی گاهی لازم است اثر فعل با واسطه حرفی به مفعول برسد و بدون آن حرف مقصود رسا نباشد مثلا " در این جمله : (علم از مال بهتر است) اگر حرف (از) را برداریم خلاف مقصود حاصل شود . مثال دیگر : رسول اکرم - ص - گفت : مردم در اسلام برابرند عرب

(۱)

را برعجم هیچ برتری نیست مگر با پارسائی در راه خدا (در ، با ، عروف اضافه هستند و با حذف آنها معنی جمله مختل میشود .

پس از این توضیح گوئیم: حرف اضافه کلمه‌ئی است که اثر فعل را به مفعول میرساند تا معنی را کامل و رسا گرداند .

معروفترین حروف اضافه : در ، بر ، با ، بی ، به ، بهر ، تا ، از ، چون (مخففاً " : چو) را ، اندر (۲) از برای ، از بهر (۳)

دقت کنید در هریک از امثله و شواهد ذیل حروف اضافه چه نقش اساسی در ایفاء معنی دارند : کودکان با اجازهٔ معلم به گردش پرداختند . بیاجازه به خانه کسی نباید رفت . برای مال دنیا آبروی خود را مریزید .

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگ مردی و سالاری
(.رودکی)

xxx

خواجه‌گی هردو عالم تا ابد کرده وقف احمد مرسل احد
یا رسول الله بسی درمانده ام باد در کف خاک بر سر مانده ام
(شیخ عطار)

xxx

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز؟
(نظامی)

xxx

۱ - الناس فی الاسلام سواء لافضل لعربی علی عجمی الا یتقوی الله .
۲ - اندر، از برای، از بهر: حروف اضافه مرکب نامیده شوند .
۳ - (که) معادل (از) قبل از صفت تفضیلی حرف اضافه خواهد بود شاهد از سعدی .
شکم بنده بسیار بینی خجل شکم پیش من تنگ بهتر که دل

زواز بهر خوردن بود ای پسر

برای نهادن چه سنگ و چه زر

(سعدی)

xxx

بسی به دیده حسرت ز پس نگاه کند

کسی که برگ قیامت ز پیش نفرستاد

(سعدی)

xxx

نگاهدار زبان تا به دوزخت نبرند

که از زبان بتراند در جهان زیانی نیست

xxx

چشم گناهکار بود بر خطای خویش

ما را رغایت کرمت چشم در عطا

(سعدی)

xxx

فردا که به نامه سیه در نگری

بس دست تحسیر که به دندان ببری

بفروخته دین به دنییی از بیخبری

یوسف که به دهمدم فروشی چه خری ؟

(سعدی)

شاعری ممدوح خود را چنین ستوده است :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند!

سعدی روان شاعر متعلق را مخاطب ساخته چنین اندرز میدهد :

چه حاجت که نه کرسی آسمان

نهی زیر پای قزل ارسلان

مگو پای عزت بر افلاک نه

بگو روی اخلاص بر خاک نه

(یادآوری - برخی کلمات که در شمار حروف اضافه آمده اند ممکن است در جمله‌ئی

حرف اضافه نباشند بلکه حرف ربط ، یا چیز دیگر باشند . از آن جمله : (تا) در صورتی

حرف اضافه است که انتهای زمان یا مکان را برساند . از تهران تا شیراز حدود نهصد کیلومتر

است . زگهواره تا گور دانش بجوی (۱)

همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او

(سعدی)

وحشی بافقی از قول برادری طماع گوید :

از بام خانه تا به ثریا از آن تو

از صحن خانه تا به لب بام از آن من

و در صورتی که رابط دو جمله باشد حرف ربط شمرده شود . بکوش تا در نمائی . و اگر به

معنی دانه و عدد باشد اسم است . مثال : خوراک او فعلا " روزی چهارتا پرتقال و

دوتا موز (۲) است

تا نکنی پشت به خدمت دو تا

ای شکم خیره به تائی (۳) بساز

(سعدی)

(چون) و مخفف آن (چو) در صورتی حرف اضافه است که برای تشبیه بکار رود .

چنانکه باباطاهر در این رباعی که به لهجه شیرین محلی سروده بکار برده است :

چو کشتی بر لب دریا نشسته

دلی دیرم چو مرغ پا شکسته

صدا چون میدهد تار شکسته

همه گویند که طاهر تار بنواز

[سید حسن غزنوی گوید :

چون دم عیسی در کالبدم جان آرد

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد

سعدی گوید :

پیش دو ابروی چون هلال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابند

۱ - ترجمه حدیث معروف نبوی - ص - : (اَطْلُبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ) .

۲ - کلمه مرکب (دوتا) صاحب دو معنی است : ۱ - دودانه ۲ - خمیده .

۳ - تائی : یک تا نان .

حافظ گوید :

بگذرد این روزگار تلختر از زهر
دیگر گاه حرف ربط است . آزاد باش چون خالق ترا آزاد آفریده است . چون دست از
سیگار کشیدن نکشید بیماریش بدرازا کشید .
چو خواهی که نامت بماند به جای
پسر را خردمندی آموز و رای
(سعدی)

گاه قید استفهام . مثال : صدا چون میدهدتار شکسته ؟
یوسف از گرگ چون کند نالش
که به چاهش برادر اندازد
(خاقانی)

(بر) در صورتی که اثر فعل را به مفعول برساند حرف اضافه است :

ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا
برمن گریست زار که فصل شتاء رسید
(پروین اعتصامی)
و گاه اسم باشد به معنی میوه و ثمر .
ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز از شاخ بید برنخوری
(سعدی)

و گاه حرف پیشوند باشد . بر خوردش باشما چگونه بود ؟
و گاه فعل امر باشد . اگر خشنودی خدا میخواهی فرمان مادر ببر .

انواع (به) و طرز نگارش آن ها

هفت نوع (به) در فارسی داریم که سه نوع آن باید منفصل و جدا نوشته شوند
و چهار نوع آن متصل

(به) های منفصل

- ۱ - حرف اضافه که اثر فعل را به مفعول میرساند . مثال : معلم ما به نام خدا گفت و به درس پرداخت . او بمن گفت ، که در را بآهستگی ببندم و به جای خود بنشینم .
- استثناء - در کلمات (بدان ، بدین ، بدو ، بدانها ، بدینها ، بدیشان) ضرورتاً متصل شوند . این واژه ها در اصل (به آن ، به این ، به او . .) بوده اند .
- ۲ - نام میوه‌ئی معروف باشد : درخت به در اصفهان فراوان است .
- ۳ - مخفف (بهتر) صفت تفضیلی باشد : به بخور تا به شوی . به مه ، نهمه به .

(به) های متصل

- ۱ - پیشوند صفت ساز باشد ، یعنی به اسم بپیوندد و آنرا به صفت تبدیل کند مانند بجا ، بنام ، دو مثال : او سخنی بجا گفت . او فیلسوفی بنام است
- ۲ - پیشوند قید ساز باشد یعنی اسم را به قید تبدیل کند : بآهستگی . بسرعت . بدقت . بآرامی . بکندی . بتندی . بخوبی . بنیکی . ببدی . از ستمگران ببدی یاد کنید و از دادگران بنیکی .
- ۳ - حرف تاکید باشد که جایش پیش از فعل است مثل برو بنشین . بروم .
- سعدی گوید :
- ظالم بمرد و قاعده زشت ازوبماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد
- ۴ - حرف زائد در کلمات مرکب مانند یک‌بیک ، سه‌به‌سه ، هفت‌به‌هفت ، دم‌دم ،

(ب) حرف جر در ترکیبات عربی به اسم بعد از خود وصل میشود . نظیر بالظبع . بالقوه بالنسبه . بلا تکلیف . بدون . بغیر . بلافاصله . بلا جهت .

(را) اگر معادل (برای ، در) بکار رود حرف اضافه خواهد بود. مثال : چند روزی را اینجا بمان . سپاس خدای را که متملق نیستم .

مرا باشد از درد طفلان خبیر که در طفلی از سربرفتم پدر
(سعدی)

ما را چراغ دیده خیال محمد است خرم دلی که مست وصال محمد است
(اهلی شیرازی)

و ممکن است نشانه مفعول صریح باشد . فقط خدا را میپرستم . و ممکن است نشانه فک (۱) اضافه باشد . اسلام را عظمت فزاینده باد .

۲- حروف ربط

کلماتی هستند که دو کلمه یا دو جمله را به هم مربوط سازند. امثله : تنبلی مکن . که پشیمان شوی . راستگو باش تا سرافراز باشی .

اعتمادی نیست بر کار جهان بلکه برگردون گردان نیز هم
(حافظ)

گنه ناکرده باد افره کشیدن خدا دانند که این درد کمی نیست
(مهدی اخوان ثالث)

از سعدی :

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

xxx

۱ - توضیح فک اضافه و مفعول صریح در حالات اسم خواهد آمد .

وگر میکنی میکنی بیخ خویش

مکن تا توانی دل خلق ریش

xxx

که بر قولم ایمان کنم خاتمه

خدایا به حق بنی فاطمه

xxx

من و دست و دامان آل رسول

اگر دعوتم رد کنی یا قبول

در مثال های مذکور : (که ، تا ، بلکه ، نیز ، هم ، تا ، بل ، یا) حروف ربطند .

انواع حرف ربط

حرف ربط بردو نوع است : بسیط ، مرکب .

بسیط آن است که ساده و بیجز باشد . بکوش تا موفق شوی .

حروف ربط بسیط عبارتند از : (که ، چه ، تا ، زیرا ، بل ، ولی ، ولیکن ، لیک ، لکن ،

هم ، نه ، و ، نیز ، پس ، یا ، اما معادل (ولی) چون (مخففا " چو)

امثله

دریغ از استعداد و هنرها که صرف تملق میشود . اول بیندیش پس سخن بگوی .

سعدی گوید که حق - جل و علا - میبیند و میپوشد ، همسایه نمیببیند و میخروشد . درتابستان

۱۳۵۷ در تهران نماز عید فطری برگزار شد که تحسین جهانیان را برانگیخت .

این هردویکی کارکن ازهرچه کنی بس

خواهی که بهین کار جهان کارتو باشد

یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس

یا فایده ده آنچه بدانی دگری را

(انوری)

xxx

خبرت هست که مرغان سحر میگویند
آخرای خفته سراز خواب جهالت بردار
(سعدی)

xxx

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازی چرخ ازین یک دوسه کاری بکند
(حافظ)

xxx

صدم غم هست اما همدمی نیست
و گر یک همدم باشد غمی نیست
(مهدی اخوان ثالث)

یادآوری - برخی از کلمات مذکور ممکن است در عبارتی حرف ربط باشند و در
جای دیگر جز آن .

از آن میان :

(تا) در صورتی حرف ربط است که دو جمله را از نظر معنی بیکدیگر پیوند دهد و
در آن صورت معادل یکی ازین کلمات است . (که ، زیرا ، برای ، اینکه ، چونکه ، هنگامیکه ،
همینکه ، از اینرو) . مثال :

تو روی از پرستیدن حق مپیچ
بهل تا نگیرند خلقت به هیچ
(سعدی)

و ممکن است به معانی دیگر بکار رود چنانکه گذشت .

(چون) در صورتی حرف ربط است که دو جمله را بهم مربوط سازد . خطر منافق بیش از
دشمن است چون دشمن را آسانتر میتوان شناخت .

ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی برکند
چون ترانوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
(حافظ)

و اگر برای تشبیه بکار رود حرف اضافه است .

نه چون موسی بود هر کس که عمرانش پدرا باشد نه چون عیسی بود هر کس که باشد ما درش مریم
(ناصر خسرو)

xxx

کسی گفت حجاج خونخواره ئی است دلش همچو سنگ سیه پاره ئی است
(سعدی)

در صورتی که پرسش را برساند قید استفهام خواهد بود :

یکی روبهی دید بیدست و پای فرو مانند درصنع و لطف و خدای
که چون زندگانی بسر میبرد بدین دست و پای از کجا میخورد ؟
(سعدی)

(که ، چه) در صورتی حروف ربطند که رابط دو جمله باشند .

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی نروم جز بهمان ره که توام راهنمائی
(سنائی)

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
(سعدی)

کردار نیک و بد به قیامت قرین تست آن اختیار کن که توان دیدنش لقا
(سعدی)

و اگر پرسش را برسانند اسم استفهام شمرده شوند . که غائب است ؟ چه میخوانید ؟

که آگهست که جمشید و کی کجارتند که واقف است که چون رفت تحت جم بر باد ؟
(سعدی)

در آن مقام که سیل حوادث از چپ و راست چنان رسد که امان از میان گران گیرد
چه غم بود به همه حال کوه ثابت را که موجهای چنان قلمز گران گیرد
(حافظ)

تو که در ساحل امنی و امان کی دانی

حال افتاده به غرقاب چه خواهد بودن

(مهدی اخوان ثالث)

(چه ، که) اگر اجزا یک جمله را بهمم مربوط سازند حرف موصول باشند . مثال : آنچه خدا

خواهد همان میشود . نمازی که در عید فطر ۵۷ خوانده شد عمرا " ندیده بودم .

(که) مخفف (کهتر) صفت تفضیلی است خدایا ما را مگذار به که و مه .

(که) معادل (از) قبل از صفت تفضیلی حرف اضافه شمرده شود :

سخنی کشیدن بهتر که کالای قسطی خریدن .

(چه) هرگاه در مورد تحسین و تعجب استعمال شود حرف تحسین و تعجب نامیده شود :

چه عید با شکوهی ! چه نماز بینظیری ! چه راه پیمائی دشمن شکنی !

چه ، گاهی صفت استفهام برای اسم پس از خود باشد : چه فصلی رادوست دارید ؟

(چه) ملحق به اسم عام پسوند تصغیر باشد : دریاچه ، کتابچه ، تاقچه .

(نه) در صورت تکرار حرف ربط است و جدا نوشته شود : مومن نه غیبت میکند نه گوش

به غیبت میدهد . قمار باز نه تن سالم دارد نه روح سالم . بابا ظاهر به لهجه محلی

چنین سروده است :

همایونم سر کوهم وطن بی سیر عالم کرم هر جا چمن بی

نه خون دیرم نه مون دیرم نه سامون دم مردن پر و بالم کفن بی

این حرف در صورت منفی ساختن جمله بعد از خود و جدا نوشته شدن نیز حرف ربط است :

این موضوع نه بدان معنی است که تو فهمیده ای . یعنی بدان معنی نیست ...

و گاه حرف جواب باشد : منار جنبان اصفهان را دیده ای ؟ نه .

و زمانی ضمیمه و جانشین جمله استفهامی شود . مثال : هوا سرد است ، نه ؟ معادل

مگر نه ؟ آیا اینطور نیست ؟ گزند منافق بیش از دشمن است ، نه ؟

و اگر فعل مثبت را منفی سازد حرف نفی یا نهی باشد که در این صورت متصل به فعل نوشته شود .
پارسایان تهمت نمیزنند . قسم دروغگو را باور نکنید .

(هم) در صورت تکرار حرف ربط است و منفصل نوشته شود . خادم ملت هم محبوب
خالق است و هم مخلوق .

گاه پیشوند صفت ساز باشد . دانشجویان همکلاس . دوست همکیش . رقیب همپایه .
گاه اسم مبهم باشد . مثال . باهم متحد شوید .

حرف ربط مرکب آن است که از دو جزء درست شود . از می بهره‌یز چونکه عقل را
تباه سازد . معروفترین حروف ربط مرکب . (چونکه ، بلکه ، زیرا که ، ولکن ، ولیکن ،
و یا) . احتیاط کن زیرا که جاده لغزنده است . سعی کن بلکه موفق شوی .

(و یا) حرف ربط مرکب است و ندرتا " بکار رود چنانکه فردوسی بکار برده است :

ببینیم تا اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بیسوار
و یا باره رستم جنگجوی به ایران نهد بیخداوند روی

۳- حرف مقدمه موصول

و آن (یائی) است که گاه پیش از موصول (که) در آید . خدائی که خالق است

رازق است .

در این اشعار حروف ربط را تعیین کنید .
الا ای که عمرت به هفتاد رفت
همه برگ بودن همی ساختی
قیامت که بازار مینو نهند
دوست دارم که دوست عیب مرا
نه که چون شانه با هزار زبان

مگر خفته بودی که بر باد رفت
به تدبیر رفتن نیرداختی
منازل به اعمال نیکو دهند
(سعدی)
همچو آئینه روبرو گوید
پشت سر رفته موبمو گوید

کسی که هوای فریادون کند سراز بند ضحاک (۱) بیرون کند

(فردوسی)

عالمی را که گفت باشد و بس هرچه گوید نگیرد اندر کس

(سعدی)

۴- حروف موصول

موصول حرفی است که با جمله وابسته اش موسوم به جمله (صله) کلمه پیش از خود را وصف کند، مثال: مردی که ربا میخورد سرطان گرفت. مردی: فاعل و موصوف، که: موصول، ربا میخورد: جمله صله و فاعل، مجموع صله و موصول: صفت، سرطان گرفت: فعل. مثال دیگر آنچه را گفتی آموختم. آن: اسم اشاره و موصوف، چه: موصول، را: نشانه مفعول، گفتی: جمله صله و فعل و فاعل، مجموع صله و موصول: صفت، آموختم: فعل و فاعل. چگونگی تشخیص حروف موصول از دیگر کلمات متشابه

حرف موصول با جمله پیوسته اش معادل است با یک صفت. لذا مثال نخست را

میتوان چنین بیان کرد: مرد (ربا خوار) سرطان گرفت.

موصول را دو علامت است: (که ، چه) چنانکه در شواهد ذیل آمده اند. (۲)

این که میگویم به قدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست

(مولوی)

۱- نام زمامداری افسانه‌ای است، ضرب المثل شقاوت و بیدادگری! و هرزمامداری بیدادگر چون او منفور و ملعون است.

۲- صفت مبهم (هر) با الحاق به حروف موصول دو اسم مبهم: (هرکه ، هرچه) پدید آورد.

من آنچه شرط بلاغ است باتومیگویم

تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

(سعدی)

ما را چراغ دیده خیال محمد است

خرم دلی که مست وصال محمد است

مرغی که نامه احدیت به ما رساند

مرغ ضمیر وحی مقال محمد است

اثنا عشر که بحر کمالند هر یکی

سرچشمه شان محیط زلال محمد است

مهدی که از نهال وجود آخرین بر است

او نیز میوه ئی ز نهال محمد است

(اهلی شیرازی)

جای (چه) موصول

این حرف معمولاً " پس از کلمات (آن ، هر) واقع شود . مثال :

مگو آنچه گر در ملا اوفتند

وجودی از آن در بلا اوفتند

(سعدی)

بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست

بیدولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

(سعدی)

محل (که) موصول

این حرف معمولاً " پس از واژگان ذیل در آید :

الف - اسم مختوم به (ی) موسوم به (ی) مقدمه موصول : خدائی که جهان را آفرید

شایسته عبادت است . راننده ئی که شتاب میورزید تصادف کرد . حاکمی که ستم ورزد

سرنگون شود .

پزشکی که باشد به تن دردمند

ز بیمار چون بازدارد گزند

(فردوسی)

عمری که می‌رود به همه حال جهد کن

تادر رضای خالق بیچون بسربری

ب - اسم مبهم (کس)

هر آن کس که بر خلق بد میکند

نه برکس که بر نفس خود میکند

ج - موصوفی که پس از صفت اشاره (آن ، این) باشد :

علمی که ترا گره گشاید بطلب

زان پیش که از توجان برآید بطلب

آن نیست که هست مینماید بگذار

آن هست که نیست مینماید بطلب

(مولوی)

د - اسم اشاره (آن ، این)

یارب قبول کن به بزرگی و فضل خویش

کانرا که رد کنی نبود هیچ ملتجا

(سعدی)

اینکه میگویم به قدر فهم تست

مردم اندر حسرت فهم درست

(مولوی)

ه - ضمیر

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

(سعدی)

و - اسم خاص

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

(خیام)

ز - صفت مبهم هر :

هر علم را که کاربندی چه فایده

چشم از برای آن بود آخر که بنگری؟

(سعدی)

ج - بعد از قیود زمان نظیر حال . اکنون . پیش . روز . شب مثال . شب که شد
رباخواه به قمار پرداخت .

عمرت برفت و چاره کاری نساختی

اکنون که چاره نیست به بیچارگی بیا

(سعدی)

یادآوری - پیوسته در جمله صله ضمیری باشد که به اسم پیش از موصول برگردد
و آن را ضمیر عائد گویند . مثال : حکامی که ستم ورزند منفورند . (که) موصول ،
(ستم ورزند) جمله صله ، (حکام) مرجع است برای ضمیر (ند) خدائی که میآفریند
روزی هم میدهد . ضمیر (د) در فعل (میآفریند) به خدا باز میگردد . به عبارت دیگر
(خدا) مرجع است برای ضمیر (د) در میآفریند .

۵- حرف شرط

و آن کلمه (اگر) باشد که دو جمله را چنان به هم مربوط میسازد که وقوع یکی
به وقوع دیگری وابسته باشد . مثال : اگر بکوشی کامیاب شوی .

اگر : حرف شرط ، بکوشی : فعل شرط ، کامیاب شوی : جزا یا جواب شرط .

(اگر) در حالت تخفیف به صورت (ار ، گر) در میآید .

فردوسی گوید :

اگر نیک با شدت کار ار بدست

چو رفتی سرو کار با ایزد دست

سعدی گوید :

پدر بیگمان خشم گیرد بسی

اگر با پدر جنگ جوید کسی

چو بیگانگانش براند ز پیش

و گر خویش راضی نباشد ز خویش

به فرسنگ بگریزد از تور فسیق

و گر بر رفیقان نباشی شفیق

به عصیان در رزق بر کس نیست

ولیکن خداوند بالا و پست

همو گوید :

گر ، به هر مویی زبانی بآیدت شکر یک نعمت نکوئی از هزار
گاه جزای شرط را مقدم آورند . کامیاب میشوی اگر بکوشی . او بهبود خواهد یافت اگر
به دستور طبیب عمل کند .

حافظ گوید :

سواد نامه موی سیاه چون طی شد بیاض کم نشود گر صد انتخاب رود
یادآوری ۲ - برخی اسامی و قیود نیز جمله شرط و جزاء شرط پدید آورند .
معروفترین آنها : هرکه ، هرکس ، هرچه ، هرچیز ، هرجا ، هرگاه ، هرزمان ، هروقت ،
در صورتی که ، بشرطی که ، بشرط آنکه ، چنانچه ، آنچه .
امثله : هرکه خویشتن را شناخت پروردگار خود را شناخت . هرکس نیکی کند نیکی ببندد .
هرکس : صفت و موصوف و مجموعا " : فاعل .

هرچیزی که مادرم گفت پذیرفتم . هرچیزی : صفت و موصوف و مجموعا " : مفعول .

هرزمان خدا را یاد کنی ترا یاد میکند . هرزمان صفت و موصوف و مجموعا " قید زمان .

بشرط آنکه برهیز کنی بهبود مییابی . بشرط آنکه : قید شرط .

آنچه بگوئی میگویم : آنچه اسم اشاره و موصول و مجموعا " : مفعول .

چنانچه از سیگار کشیدن دست برداری ریه ات دوده خواهد گرفت ! چنانچه : قید شرط .

ع- حرف استفهام

و آن کلمه (آیا) است که معمولا " در آغاز کلام میآید و برای پرسش بکار میرود .

مثال : آیا با زور تبلیغات دروغین میتوان مردم را فریفت ؟ آیا غاصبان بیت المقدس

منفور نیستند ؟

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

(حافظ)

یادآوری ۱ - هرگاه مخاطب معنی پرسش را از طرز بیان گوینده یا نویسنده بفهمد میتوان از حرف استفهام چشم پوشید . مثال : آگهی های تبلیغاتی را باور میکنید ؟
 جباران از سرگرمیهای مردم به نفع خویش سود نمیجویند ؟ امیدوار هستی حدیث موسی و فرعون تکرار شود ؟

یادآوری ۲ - گاه حرف استفهام در صدر کلام نیاید . بود آیا که در میکده ها (تخته) کنند ؟

۷- حروف جواب

کلماتی هستند که در پاسخ بکار میروند مثلا "اگر کسی از ما بپرسد که میهن خود را دوست دارید ؟ جواب میگوئیم : بله .

حروف جواب عبارتند از : (بله ، بلی ، آری) و در جواب منفی گفته شود : نه ، نی .
 در پرسش ناصر خسرو و جواب زائر دقت کنید :

... چون همی خواستی گرفت احرام	چه نیت کردی اندر آن تحریم ؟
جمله برخود حرام کرده بدی	هرچه مادون کردگار عظیم
گفت نی ، گفتمش چو در عرفات	ایستادی و یافتی تقدیم
عارف حق شدی و منکر خویش	به تواز معرفت رسید نسیم ؟

در این اشعار ، مصراع دوم از نخستین بیت کما اسم استفهام (چه) سوالی شده است ، در بیت دوم و چهارم ، با آنکه حرف استفهام در آنها نیست ولی نحوه گفتار پرسش را میرساند ، در بیت سوم ، (نی) حرف جواب منفی است .

۸- حروف فداء

کلماتی هستند که برای صدا کردن یا دعا بکار روند ، کسی یا چیزی را که صدایش کنند یا از کمک طلبند منادی نام دارد . خداوند اگر مصلحت دانی حدیث موسی و فرعون را در این عصر به عرصه نمایش در آور .

یا رب به نسل طاهر اولاد فاطمه
یا رب به خون پاک شهیدان کربلا
دل های خسته را به کرم مرهمی فرست
ای نام اعظمت در گنجینه شفا
همو گوید :

خدایا مقصر بکار آمدیم
تهییدست و امیدوار آمدیم
حروف ندا عبارتند از : (ای ، ایا ، یا) پیش از منادی و (الف) در آخر آن .

امثله

ایا ملک ایران بزی جاودان
زتو دور پیوسته دست بدان
(فردوسی)

xxx

ایا که عشق نداری ترا رواست بخسب
بروکه عشق و غم او نصیب ماست بخسب
(مولوی)

xxx

دید موسی یک شبانی را به راه
کو همی گفت ای خدا و ای اله
(مولوی)

xxx

یارب از نیست به هست آمده صنع توایم و آنچه هست از نظر علم تو پنهانی نیست
(سعدی)

xxx

الهی تو دانی که ایرانی نیازمندتست . خدایا رهبر شیعیان را مظفر گردان .

xxx

آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست هر کجا هست خدایا بسلامت دارش
(حافظ)

xxx

یادآوری ۱- ممکن است منادائی خالی از حرف نداء باشد . هشیاران گوش کنید .
یاران پنبه غفلت از گوش در آورید . مسلمانان زیر بار زور مروید .
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
یادآوری ۲- ممکن است منادائی محذوف باشد .

ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تونیست دیگران در شکم مادر و پشت پدرند
(سعدی)

یعنی ای آنکه . (۱)

۹- حروف استثناء

کلماتی هستند که کسی یا چیزی را از حالت و نسبتی که به کلمه قبل یا بعدش داده ایم خارج و مستثنی سازد . مثال : جز خدا را عبادت نکنیم . مگر خدا همه چیز نابود شود . همه درختان باغ الا سرو خشکیدند .

۱- عامه مردم مخاطب دور را صدا کنند : (آی ، های ، آهای ...)

سعدی گوید :

بضاعت نیاوردم الا امید خدایا ز عفو مکن نا امید
کسی یا چیزی را که از نسبت قبل یا بعدش جدا کرده ایم مستثنیٰ نامیده شود . در مثال های
پیش (خدا سو ، امید) مستثنیٰ شمرده شوند .

معروفترین حروف (۱) استثناء : (مگر ، جز ، بجز ، الا)

بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بیبری
(سعدی)

ما را تو دستگیر و حواله مکن به غیر الا لیک حاجت درماندگان فلا
(سعدی)

(غیر) در مصراع اول اسم مبهم است . (الا) در مصراع دوم حرف استثناء .

ای آنکه کنی کون و مکان را محدث پاک و منزهی ز نسیان وحدت
جز فکر تو در سرم همه عین خطاست جز ذکر تو بر زبان ، ضلال است و عبث
(مولوی)

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
(حافظ)

۱ - در عربی غیر از حرف استثناء (الا) کلماتی معادل آن نظیر (غیر ، سوی) به نام اسم استثناء معمولند . مثال : *يُفْلِحُ النَّاسُ غَيْرَ الْمُشْرِكِ* . مردم رستگار شوند مگر مشرک .
مثال دیگر : *نَجَا النَّاسُ مِنَ النَّارِ سِوَى الْمُنَافِقِينَ* . مردم بجز دورویان از آتش نجات یافتند .
همین دو کلمه در فارسی هم رواج یافته اند . مثال : آدمیان سوای نیکوکاران در زیانکاریند .
غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی مریز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است !
(صائب)

۱۰- حروف متصل به فعل

عبارتند از (حرف نفی . حرف تاکید . حرف نهی . حروف استمرار) .

حرف نفی

و آن حرف (ن) است که چون برسر فعلی درآید معنی آن را منفی سازد . مانند
دوید ، میدود ، خواهد دوید که منفی آن‌ها میشود : ندوید ، نمیدود ، نخواهد دوید .

حرف تأکید

و آن حرف (ب) است که برای تشبیت و تأیید معنی برسرافعال درآید . امثلاً از سعدی :

ظالم همرد و قاعده زشت ازوبماند عادل برفت و نام نکو یادگارکرد

xxx

شب تاریک دوستان خدای می بتابد چو روز رخشنده
مشک آن است که ببوید نه آنکه عطار گوید .

- یادآوری - هرگاه فعل منفی موکد به (ب) شود حرف تاکید را مقدم آورند . مثال :

فرعون ستمگر نصیحت موسی - ع - را بنشنید و عاقبتش شنیدی که چه دید ؟

شیخ بهائی گوید :

در مزرع طاعتم گیاهی بنماند در دست بجز حسرت و آهی بنماند
تا خرمن عمر بود در خواب بدم بیدار کنون شدم که گاهی بنماند

حرف نهی

و آن حرف (م) است که بجای (ب) تاکید برسر فعل امر درآید و آن را به

فعل نهی تبدیل کند. مانند بنشین ، بنشینید که نهی آن ها میشود. بنشین ، بنشینید .
با فرومایه روزگار مبر کزنی بوریا شکر نخوری
(سعدی)

یادآوری - در زبان گفتار غالباً " بجای (م) حرف (ن) آورند مثال .مقابل
پل توقف نکنید . مقام پرست نباشید . می نخورم نبر نسوزان / مردم آزاری نکن .
حروف استمرار

کلماتی هستند که به فعل ملحق میشوند تا بر استمرار عمل دلالت کند و عبارتنه .
(می ، همی ، ی) بر سرافعال مانند میگفت . همیرفت . میکوش . همیکوش . مینویسد .
همیگوید . همی نشستند . (ی) پس از فعل . نظیر رفتی ، رفتی ، رفتندی .
یادآوری - (می ، همی) غالباً " به فعل بعد متصل میشوند مگر در جایی که
کثرت دندانها به حسن خط لطمه زند نظیر : می نشستم ، می نشستی ، می نشست ،
می نشستیم ، می نشستند ، همی شستم ، همی شستی ، همی شست ، همی شستیم .

۱۱- حرف نشانه مفعول

و آن حرف (را) است که معمولاً " پس از مفعول صریح قرار میگیرد. مثال : خدا
مؤمنین را یاری دهد . اگر سعادت دو جهان را میخواهید دستور خدا را بکار برید .
سخن سعدی را زمامداران بشنوند :
خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزگار
ریاست بدست کسانی خطاست که از دستشان دستها پر خداست
یادآوری - گاه مفعول صریح بدون نشانه (را) باشد .

امثله از سعدی :

پرهیزکار باش که دادار آسمان فردوس جای مردم پرهیزکار کرد

xxx

بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست بیدولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

xxx

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

چنانکه در مبحث حرف اضافه گفتیم (را) گاهی به معنی (برای ، در) باشد و در این صورت حرف اضافه است . مثال: منت خدای را . و گاهی علامت فک اضافه باشد. مثال : ایران را شکوه افزون باد .

۱۲- حروف زائد

از اسمشان پیدا است که حروفی زائدند و در ایجاد معنی بینش ، با وجود براین

گاه ضرورتاً " یا تفنناً " بکار رفته اند و عبارتند از: (مر ، به ، الف)

مثال : مر ، بر سر اسم . مرا ورا گفتم . . . سپاس مر خدا را .

ناصر خسرو گوید :

سلام کن زمن ای باد مر خراسان را مراهل دانش و دین رانه عام و نادان را

و در جای دیگر :

مر مرا در میان قافله بود دوستی مخلص و صمیم و کریم

(به) میان دو جزء کلمه مرکب نظیر دمدم . یک بیک . ده بده . قدم بقدم .

(الف) در میان دو جزء کلمه مرکب همچون پیشاوند . پساوند . دمامد . پیایی .

پیشاپیش . سراسر . کشاکش . یا در آخر کلمه مثل شگفتا . خوشا . گفتا . دودا . بودا .

(ابو حفص سعدی)

۱- در قدیم میان دال و ذال معجم فرق می گذاشتند و شاعران در ایراد قوافی بدین موضوع توجه داشتند، اگر ضرورتاً "دالی را در معرض ذال مینشانند مثلاً" (مسعود) را که عربی و از ریشه (س، ع، د) است با (مهبود) که فارسی است همقافیه میساختند به نحوی بدان اشاره میکردند یا عذری میخواستند تا منتقدان آن نکته را حمل بر بیاطلاعی وی از رسوم قافیه نکنند. چنانکه استاد جلال الدین همایی در قصیده‌ئی در وصف مسجد کبود تبریز گوید:

... در تار و پود هستیم افتاده آتشی چونانکه برق شعله آتش زند به پود
 برمن فراخنای جهان گشت تنگتر گو (دال) باش قافیه از دیده حسود
 گفتم مگر به گردش اطراف کوه و دشت زنگ ملال ز آینه دل توان زدود ...
 (حسود) کلمه عربی و حرف (روی) یعنی آخرین حرف اصلی قافیه (دال) است و -
 جایز نیست آنرا با واژه های فارسی همانند (بود ، زدود) همقافیه ساخت .
 لذا استاد آگاهی خود را بدین گونه اعلام کرده است : گو (دال) باش قافیه از دیده
 حسود .

در تشخیص دال از ذال معجم خواجه نصیر - رحمت الله علیه - چنین سروده است :

آنانکه به فارسی سخن میرانند در معرض دال ذال نشانند
 ماقبل وی از ساکن جز وای بود دال است وگرنه ذال معجم خوانند
 بنابراین کلماتی مانند مرد ، درد ، نبرد ، هماورد ، خواهند ، آورد ، خورد ، کند ،
 تند ، که ماقبل آخر ساکن است حرف آخر دال باشد . و کلماتی همچون بد ، باربد ،
 سپهبد ، موبد ، گنبد ، میروود ، میشنود ، کند ، میدود که ماقبل آخرشان متحرک است ،
 همچنین واژه‌هایی نظیر باد ، شاد ، نهاد ، بود ، پور ، نمود ، زدود ، دوید ، بند ،
 شنید ... که ماقبل آخرشان یکی از حروف ساکن (و ، الف ، ی) است حرف آخر ذال معجم
 باشد .

از حافظ :

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد
گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید
همو در وصف شهر خویش گوید :

خوشا شیراز و وضع بیمثالش
خداوندان نگهدار از زوالش

۹۳- حروف جمع

عبارتند از (ها ، ان) پس از اسم مفرد . مثال برای هر کدام :

(ها) دربی اسم عام مانند باغ ها . پسرها . بچه ها . کوشش ها . نام ها . نامه ها . تلگراف ها . نوشته ها . هدهد ها . ستاره ها . رادیوها . قلم ها .

(ان) دربی برخی اسم های عام : نظیر درختان . مردمان . گاوان . خران . رباخواران . ستمگران (۱) .

سعدی گوید :

گاوان و خران بار بردار
به ز آدمیان مردم آزار

۹۴- حرف نکره یا واحده

حرف (ی) در آخر اسم عام اگر برکسی یا چیزی ناشناخته دلالت کند حرف نکره نامیده شود . مثال : کتابی خریدم . و اگر بریک تن یا یک چیز دلالت کند (ی) واحده شمرده شود . مثال : هندوانه کیلوئی ده ریال .

۱ - صفت جانشین اسم در حکم اسم است .

۱۵- حرف معرفه در لهجه فارسیان

(و) ساکن ماقبل مضموم است در آخر اسم عام تا بر معرفه بودن کسی یا چیزی

دلالت کند. نظیر درختو . بازارو . مردو . بچو .

۱۶- حروف عوض کسره

عبارتند از : (را ، ی)

(را) حرفی است که میان مضاف و مضاف الیه تفرقه اندازد بدین ترتیب که اول مضاف الیه ،

دوم (را) ، سوم مضاف قرار دهند . مثال : غاصبین بیت المقدس را زوال آرزو کنیم .

در اصل زوال غاصبین بیت المقدس آرزو کنیم . این حرف به (را) فک اضافه موسوم است .

(ی) عوض کسره . اسامی مفرد یا جمع مختوم به (واو ، الف ، هاء ناملفوظ^(۱)) موقعی که

مضاف یا موصوف باشند بجای کسره (یائی) مکسور در آخرشان میافزایند . مثال : جوی خون !

روی سپه ! پای شکسته ! صدای دشمن ! جامه خونین ! واقعه ۱۷ شهریور ! کشته‌های تهران !

زلزله‌های خراسان ! ناله‌های جانگداز ! گلوله‌های اهریمن !

۱۷- حرف تحسین و تعجب

تنها حرف (چه) است که در مورد تحسین و شگفتی بکار رود مثال : چه آسمان

زیبائی ! چه زمانه ! دون پروری ! چه زبان آور چاپلوسی !

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی به بوی آنکه دگر نو بهار باز آید

(حافظ)

xxx

۱ - (تاء مدوره) در پایان برخی کلمات عربی در حکم (هاء ناملفوظ) فارسی است

همو گوید :

چهارک سحری بودو چمفرخندهشی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

۱۸- حروف تنبیه

کلماتی هستند که برای هشیار و متنبه ساختن مخاطب بکار میروند . مثال :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظرکن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

(خاقانی)

معروفترین حروف تنبیه (۱) : (آلا ، هلا ، هان ، هین)

شواهد

برخیز هلا نه وقت خواب است هم منتظر تو آفتاب است

(نظامی)

xxx

الا ای خردمند پاکیزه خوی خردمند نشنیدهام عیبجوی

(سعدی)

xxx

۱- حروف تنبیه عربی عبارتند از : (آلا ، ها ، اما) شاهد از قرآن :
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ . (الرعد / ۲۹) . آگاه باش با یاد خدا دلها آرامش مییابند .
مثال برای (ها) : يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ . . . (الحجرات آیه ۱۴) . هان ای مردم شما را از
یک مرد وزن آفریدیم و شما را ملت ها و قبیله ها گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید همانا
گرامیترین شما نزد خدا پارساترین شماست .

هین غذای دل بده از همدلی

رو بجا اقبال را از مقبلی

(مولوی)

xxx

هان مشونمید چون واقف نمای ز اسرار غیب

باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور

(حافظ)

xxx

پدر خنده بر گریه ام زد که هان

وطنداری آموز از ما کیان

(دهخدا)

۱۹۰۶
حروف پیشوند

پیشوند حرفی است که در آغاز کلمه می آید و معنی آن را عوض میکند . مثلاً :

کُنش یعنی فعل ، کار . اما واکنش یعنی عکس العمل . گشتن ، مترادف است با گردیدن .

اما بازگشتن یعنی مراجعت کردن ، روی آوردن . نیز کلمات (ادب ، کار ، کلاس ، هوش) :

اسمند ولی با ادب ، پرکار ، همکلاس ، بیهوش (صفتند .

نام : اسم است ولی با نام ، بنام ، بینام در کلماتی نظیر : زن با نام ، مرد بنام ،

بیابان بینام : صفتند .

انواع پیشوند

پیشوندها از نظر عمل به دو دسته تقسیم میشوند . الف - صفت سازب - معنی ساز .

الف - پیشوندهای صفت ساز

حروفی هستند که با اسم پس از خود صفت میسازند و عبارتند از : (با ، بی ،

هم ، ب) مثال برای هر کدام :

(با) مثل باهوش . باخرد . باهنر . باسواد . بانام .

(بی) مثل بیبک . بیهنر . بیچاره . بیکار . بیزوال . بیجا . بینام .

(هم) مثل همکلاس . همدم . همسفر . همنشین . همکیش . همنام .

(ب) (۱) مثل بخرد . بهوش . بجا . بنام .

بربساط نکته‌دانان خود فروشی شرط نیست یا سخن دانسته گوی‌ای مرد (بخرد) یا خموش

(حافظ)

یادآوری - حروف پیشوند (بی . هم . ب) معمولا" به اسم بعد از خود

متصل شوند .

ب - پیشوندهای معنی ساز

حروفی هستند که معنی کلمه پس از خود (فعل ، اسم ، صفت) را تغییر میدهند .

و عبارتند از : با ، بر ، وا ، فرا ، فراز ، نا ، در (۲) ، مثال برای هر کدام :

(با) مثل بازپرس . بازده . بازرس . بازخواست . بازگشتن . بازگفتن . بازنوشتن .

بازپرسیدن . بازنشسته . بازخرید .

۱ - پیشوند (ب) گاه اسم عربی یا فارسی را به قید تبدیل کند . نظیر سرعت . بشدت . بدقت . آرامی . آهستگی . بتندی . بکندی .

۲ - برخی کلمات که مستقلا" معنی‌دار هستند و بیشتر دستورنویسان آن‌ها را (اادات پسوند) نامیده‌اند در این کتاب از ردیف حروف خارج شده و در ذیل اسم های مرکب درآمده‌اند . و عبارتند از :

الف - سه کلمه (گاه ، گاهان ، دم) معادل (زمان ، لحظه ، وقت) همچون سحرگاه یعنی وقت سحر ، زمان سحر . نیز شامگاهان ، صبحدم .

دنباله حاشیه در صفحه بعد

- (بر) مثل برخوردار . برآورد . برآوردن . برگشتن . برنشستن .
 (وا) مثل واگذار . واکنش . واگیر . وارفتن . واگذاردن .
 (فرا) مثل فراخور . فراهم . فراروی . فرارفتن . فرارسیدن .
 (فراز) مثل فراز کردن . فراز آوردن . فراز آمدن .
 (نا) مثل نادان . ناشایست . نادرست . ناپیدا . نامحرم . ناخوش . نابینا . ناروا .
 نازیبا . ناگوار . ناتوان .
 (در) مثل درگیری . درخور . درآوردن . دررفتن .

۴۰- حروف پسوند

- پسوند حرفی است که در آخر کلمه ئی ملحق شود و معنی آن را عوض کند .
 مثلاً " کلمات (هوش ، هنر ، دولت ، مزد) اسمند ولی (هوشمند ، هنرور ، دولتی ،
 مزدور) صفت باشند . واژه های (خوب ، تشنه ، سرخ) صفتند . اما (خوبی ، تشنگی ،
 سرخی) اسم مصدرند . (خواندن ، نوشیدن ، پوشیدن) مصدرند ولی (خواندنی ،
 نوشیدنی ، پوشیدنی) صفتند . (گفت ، رفت) فعل ماضیند . ولی (گفتن ، رفتن)
 مصدرند . (خوب ، بد) صفت مطلقند . اما (خوبتر ، بدتر) صفت تفضیلی هستند .

بقیه حاشیاهای صفحه قبل . . .

- ب - دوواژه (گاه ، کده) معادل (جا مکان ، محل) . مانند : فروشگاه یعنی محل فروش ،
 جای فروش نیز فرودگاه ، هنرکده ، ماتمکده .
 ج - واژه های (گون ، گونه ، فام ، سان ، وش ، فش ، چرده ، دیس) معادل (رنگ ،
 مانند) نظیر گلگون (مانند گل ، گلرنگ) نیز سبز گونه ، قیر گونه ، مشک فام ، نفره فام ،
 ذره سان ، فرشته سان ، خوروش ، ماهوش ، شیر فش ، تندیس .

انواع پسوند

پسوندها از نظر عمل نیز به دو دسته تقسیم شوند. الف - معنی ساز . ب - صفت ساز .

پسوندهای معنی ساز

حروفی هستند که معنی کلمه پیش از خود (اسم ، صفت ، فعل) را تغییر دهند

و عبارتند از پسوندهای (برتری ، ترتیبی ، زمان ، مکان ، مصدری ، تصغیر) .

پسوندهای برتری

عبارتند از : تر ، ترین . مثال برای هر کدام :

تر؛ مانند خوبتر . بدتر . مهتر . کمتر . عدالت برتر از سخاوت است .

هر که او بیدارتر پردردتر هر که او آگاه تر رخ زرد تر

(مولوی)

xxx

ترین؛ مانند غنیترین ، بیغمترین ، آگاهترین ، پردردترین ، اسلام عزیزترین نعمت خداست .

پسوندهای ترتیبی

دو کلمه هستند که عدد مطلق را به عدد وصفی یا ترتیبی تبدیل میکنند .

یکی میم ساکن ماقبل مضموم مانند دُوم ، سُم ، دَهْم .

دیگری (مین) مانند دومین ، سومین ، پنجمین ، صدمین .

یادآوری - عدد (سی) را در حال ترتیب باید چنین نوشت : (سی ام یاسی امین)

پسوندهای زمان

و آن حرف (ان) است در آخر اسم. مانند بهاران ، بامدادان ، معادل (وقت بهار . هنگام بامداد)

پسوندهای مکان

عبارتند از : (زار ، دان ، ستان ، سار ، سیر ، لاج ، ان) مثال برای هر کدام :

(زار) مانند لاله زار . چمنزار . گلزار . نمکزار .

(دان) مانند نمکدان . گلدان . قلمدان . چینه دان .

(ستان) مانند عربستان . ترکستان . کردستان . افغانستان . پاکستان . گلستان .

(سار ، سیر) مانند گرمسار ، شاخسار ، کوهسار ، گرمسیر . سرد سیر .

توحید گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
(سعدی)

(لاج) مانند نمکلاخ ، سنگلاخ .

(ان) مانند گیلان ، دیلمان ، خزران .

پسوندهای مصدری

حروفی هستند که اسم مصدر^(۱) یا مصدر میسازند . اسم مصدر سازان عبارتند از :

(الف ، ش ، ه ، ار ، ی)^(۱)

۱ - با اتصال (اک) در آخر سه فعل امر (خور ، پوش ، سوز) اسم مصدر پدید آید .
خوراک ، پوشاک ، سوزاک

مثال برای هر کدام :

(الف) مانند سرما . گرما . آشکارا . پهنای . درازا . ژرفا .

(ش) مانند آموزش . پرورش . ورزش . کوشش .

(ه) مانند خنده . گریه . ناله . مویه . پویه .

(ار) مانند گفتار . کردار . رفتار . دیدار .

(ی) مانند نیکی . بدی . تندرستی . توانائی . شایستگی . گرمی . سردی . سیاهی

فرسودگی . زندگی .

تنها پسوند مصدر ساز حرف (ن) است در آخر ماضی بن . نظیر آمد + ن : آمدن .

فهمید + ن : فهمیدن .

پسوندهای تصغیر و تحقیر و تحبیب

برای کوچکی و حقارت یا برای تحبیب بکار میروند و عبارتند از : (ک ، چه)

مثال برای هر کدام :

(ک) مانند مردمک . پسرک . بایک . مامک . طفلک .

(چه) مانند باغچه . سراجچه . دریاچه . تاقچه .

پسوندهای صفت ساز

حروفی هستند که با کلمه پیش از خود صفت میسازند و عبارتند از پسوندهای نسبت ،

فاعلی ، مفعولی ، لیاقت ، حفاظت .

پسوندهای نسبت

عبارتند از : (ی . ین . ینه . گان . انه) مثال برای هرکدام :

- (ی) مانند محمدی . هوائی . زمینی . فارسی . فسائی . نوبندگانی . دارابی . کازرونی . جهرمی .
- (ینه) مانند پشمینه . سیمینه . چوبینه . بوزینه . زربینه .
- (گان) مانند بازرگان . دهگان . گروگان .
- (ه) مانند میانه . یکشبه . پنجروزه . ده ساله .
- (انه) مانند عالمانه . ابلهانه . منصفانه . بچگانه .

پسوندهای فاعلی و شغل

عبارتند از : (نده ء الف ء ان ء چی ء کار ء گار ء گر) مثال برای هرکدام :

(نده) مانده جوینده . یابنده . گوینده . راننده .

یادآوری — اگر این نوع صفت فاعلی به کلمه‌ئی دیگر ملحق شود صفت فاعلی مرکب

پدید آید و در این صورت (نده) از آخر حذف شود . مانند دانشجو . راستگو . رزم‌آرا . دلاور . داستانرا . دادستان . پیشخوان . نمازگزار . حجگزار . خدمتگزار . قانونگذار . نامگذار . پایه‌گذار .

(الف) مانند جويا . توانا . شنوا . پویا . روا .

(ان) مانند خندان . گریان . افتان . خیزان . پویان . روان .

(چی) مانند درشکه چی . پستچی . تلگرافچی . توپچی . تفنگچی . میخچی . توتونچی . تماشاچی .

(کار ، گار ، گر) مانند ستمکار ، پروردگار ، بخشایشگر .

یادآوری — صفات فاعلی مختوم به سه پسوند اخیر چون بر بسیار کننده کاری
دلالت دارند صیغه مبالغه نامیده شوند ، و گاه نماینگر شغل و حرفه باشند . مانند آهیکار ،
آموزگار ، زرگر .

پسوند های مفعولی

عبارتند از : (ه ، ار)

(ه) : در آخر سوم شخص ماضی مانند سوخته . شکسته . شکفته . زمین خورده . دست نوشته .
(ار) : در آخر دو ماضی بن یعنی (مرد گرفت) که اسم مفعولشان میشود (مردار ،
گرفتار) معادل (مُرده ، گرفته) .

پسوندهای مالکیت و اتصاف

عبارتند از : (مند ، ... و مند ، ور ، ... ور ، ناک ، گین ، وند ، یار)

مثال برای هر کدام :

(مند) مانند دانشمند ، آبرومند ، زورمند ، شکوهمند .
(... و مند) یعنی واو ساکن ماقبل مضموم مانند تنومند ، برومند .
(ور) مانند دانشور ، هنرور ، پایه ور .
(... ور) یعنی واو ساکن ماقبل مضموم مانند گنجور ، مزدور ، رنجور .
(ناک) مانند غمناک ، دردناک ، نمناک ، سوزناک .
(گین) مانند سهمگین ، شرمگین ، خشمگین .
(وند) مانند پسوند ، پیشوند ، میانوند .
(یار) مانند بختیار ، دانشیار ، دادیار ، هوشیار .

پسوندهای لیاقت

عبارتند از : (ی ، وار)

- (ی) پس از مصدر مانند خوردنی ، پوشیدنی ، خواندنی ، نوشتنی ، مردنی .
(وار) پس از اسم مانند راهوار ، مردوار ، سوگوار .

پسوندهای حفاظت

عبارتند از : (دار ، بُد ، بان) پس از اسم مثال برای هر کدام :

- (دار) مانند پرده دار ، راهدار ، سرایدار ، کفشار .
(بُد) مانند ارتشید ، سپهید .

(بان) مانند باغبان ، جنگلبان ، دریابان (۱) مرزبان (۲)

۱ - چون بیشتر پسوندها در بخش‌های اسم و صفت به جهات مختلف و با تفصیل مورد بحث قرار گرفته اند در این بخش فقط به ذکر نامشان اکتفا شده است .

۲ - کلماتی که با الحاق پیشوند و پسوند درست میشوند قاعده معینی ندارند و باید به اهل زبان یا کتب لغت مراجعه کرد .

در اشعار ذیل از مولوی حروف ربط را تعیین کنید :

گر بمیری تونمیرد این سبق	مصطفی را وعده کرد الطاف حق
بیش و کم کن را ز قرآن مانعم	من کتاب و معجزت را رافعم
طاعنان را از حدیث دافعم	من ترا اندر دو عالم رافعم
توبه از من حافظی دیگر مجو	کس متاند بیش و کم کردن در او
نام تو بر زر و برنقره کنم	رونقت را روز افزون کنم
در محبت قهر من شد قهر تو	منبر و محراب سازم بهر تو
چون نماز آرند پنهان میشوند	نام تو از ترس پنهان می‌کوند
دینت پنهان میشود زیر زمین	از هراس و ترس کفار لعین

دنبالهٔ حاشیه در صفحه بعد . . .

یادآوری برخی کلمات مشترک الفظ

انواع (که)

- ۱- اسم استفهام ۲- حرف موصول ۳- حرف ربط ۴- متمم صفت تفضیلی معادل (از)
- ۵- صفت تفضیلی مخفف کهنتر .

انواع (چه)

- ۱- اسم استفهام ۲- حرف موصول ۳- پسوند تصغیر ۴- حروف تحسین و تعجب

انواع (چون)

- ۱- حرف اضافه ۲- حرف ربط ۳- قید استفهام

انواع (تا)

- ۱- حرف اضافه ۲- حرف ربط ۳- اسم به معنی دانه ، واحد ، چین ، شکن .

بقیه حاشیه از صفحہ قبل ...

دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
صادقی همخرقه موسیستی
کفرها را درکشد چون ازدها
چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای
تو بخش ای مه مبارک خفتنی
بهر پیکار توزه کرده کمان ...
او بخت و بخت و اقبالش نخت ...

چاکرانت شهرها گیرند و جباه
تا قیامت باقیش داریم ما
ای رسول ما تو جادو نیستی
هست قرآن مر ترا همچون عصا
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای
قاصدان را بر عصایت دست نی
تن بخفته نور تو بر آسمان
آن چنان کرد و از آن افزون که گفت

انواع (به)

- ۱- اضافه ۲- نام میوه ثی ۳- صفت تفضیالی مخفف ۴- حرف تاکید ۵- حرف پیشوند
- ۶- حرف زائد میان کلمه مرکب .

انواع (بی)

- ۱- حرف اضافه ۲- حرف پیشوند

انواع (واو)

- ۱- حرف ربط ۲- حرف اضافه

انواع (را)

- ۱- حرف اضافه ۲- نشانه مفعول ۳- نشانه فک اضافه

انواع (بر)

- ۱- حرف اضافه ۲- حرف پیشوند ۳- اسم به معنی ثمر، نتیجه ۴- فعل امر

انواع (در)

- ۱- حرف اضافه ۲- حرف پیشوند ۳- اسم ۴- فعل امر

انواع (هم)

- ۱- حرف ربط ۲- حرف پیشوند ۳- اسم مبهم

انواع (نه)

۱ - حرف ربط ۲ - حرف جواب ۳ - ضمیمه و جانشین جمله استفهامی

انواع (ی) ساکن ماقبل مکسور

۱ - (ی) ضمیر دوم شخص مفرد مانند گفתי . گفته‌ای . گفته بودی . میگوئی .

خواهی گفت .

مکن تا توانی دل خلق ریش و گر میکنی میکنی بیخ خویش

(سعدی)

همو گوید :

گر تقویت کنی زملک بگذرد بشر و ر تربیت کنی به ثریا رسد ثری

xxx

۲ - (ی) علامت ماضی استمراری مثل : گفتمی ، گفتمی ، گفتندی ، معادل

میگفتم ، میگفتی ، میگفت .

۳ - (ی) مصدری که صفت را به اسم مصدر تبدیل کند مثل توانگری ، رزمجوئی .

زردی . شایستگی . شوری . گرمی . نیکی .

در نهادم سیاهکاری نیست پرتو افشان سپیده را مانم

(رهی معیری)

هنوزم ز خردی به خاطر دراست که درلانهٔ ماکیان برده دست

به منقارم آن سان بسختی گزید که اشکم چوخون از رگ آن دم جهید

پدرخنده برگریهام زد که هان و پنداری آموز از ماکیان

(دهخدا)

- ۴- (ی) (۱) نسبی که اسم را به صفت نسبی تبدیل کند مثل ادیان آسمانی .
 اراده ملی . پاستور فرانسوی . خلیفه فاطمی . دانشکده افسری . دوست حقیقی .
 زمین های زراعی . گالیه ایتالیائی . محمد بهرامی . نظام پزشکی . نیروی زمینی .
 رژیم سلطنتی . حکومت استبدادی . مزدور اجنبی .
- ۵- (ی) نسبت و لیاقت که مصدر را به صفت نسبی تبدیل کند و لیاقت و شایستگی را بیان کند . مثل آب نوشیدنی . سخن باور نکردنی . غذای خوردنی . کالای ماندنی . لباس پوشیدنی . مجله خواندنی . مریض مردنی .
- ۶- (ی) مقدمه موصول مثال : خدائی که بخشایشگر است حسابگر هم هست .
- ۷- (ی) نکره که علامت ناشناخته بودن است مثل خانه ئی . دفتری . دونده ئی .
 رقعہ ئی . کتابی . معاینه ئی .
- ۸- (ی) وحدت که بر یک تن یا یک چیز دلالت کند مثال : دمی صبر کن .
 لحظه ئی بنشین . گندم خرواری دو بیست تومان . زعفران مثقالی سی تومان .

سه نکته مخصوص کلمات منسوب در عربی

- ۱- در عربی : بیا نسبت مشدد است . مثل السعدی ، الایرانی .
 ۲- در عربی صفت نسبی برای موصوف مؤنث به لفظ مؤنث آید : الدروس العربیة ، السلسلہ الصّفویة ، الحکومة الاجنبیة .
 ۳- در عربی اسم های مختوم به تاء مدوره در موقع منسوب شدن ، حرف (ة) حذف میشود مانند تجارة ، تجاری ، زراعة ، زراعی ، شیعه ، شیعی ، مکه ، مکی ، ملة ، ملی .
 در اشعار ذیل از سعدی انواع (ی) را تعیین کنید :
 عمری برفت و چاره کاری نساختی اکنون که چاره نیست به بیچارگی بیا

xxx

سعدی گر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

xxx

دنباله حاشیه در صفحه بعد ...

اتصال (ی) نکره به موصوف یا مضاف الیه

کلماتی که گاه صفتند و گاه اسم . نظیر معلم . دبیر . استاد . طبیب . پزشک . سرباز . افسر . تاجر . زارع . دراتصالشان به (ی) نکره برای رفع اشتباه رعایت دونکته ذیل لازم است :

اگر این کلمات صفت باشند (ی) نکره باید به موصوفشان متصل شود . مثال :
زنی معلم به ما درس میدهد . زنی : فاعل و موصوف . معلم : صفت . در این مثال خود زن تعلیم دهنده است .

دنبالهء حاشیه از صفحه قبل ...

حکایت

ولی از تکبر سری مست داشت
دلی بیارادت سری پرغرور
یکی حرف دروی نیاموختی
بدو گفت دانای گردن فراز
انائی که پر شد دگر چون برد ؟
تهی آی تا پر معانی شوی
تهی گرد و باز آی پر معرفت

در این پاره شعر از نیما یوشیج حروف اضافه را تعیین کنید

نیلی در این صحیفه برای این دو دمان کشد ،
اکنون سوی فراز گهی ، سرچنان کشد

یکی در نجوم اندکی دست داشت
بر کوشینار آمد از راه دور
خردمند ازو دیده بردوختی
چوبی بهره عزم سفر کرد باز
تو خود را گمان برده ای پر خرد
ز دعوی پری ز آن تهی میروی
ز هستی در آفاق سعدی صفت

وقت است نعره‌ئی به لب آخر زبان کشد
سیلی که ریخت خانه مردم زهم ، چنین

برکنده دارد این
بنیان سست را
بردار از زمین
هر نادرست را

و اگر اسم باشند (ی) نکره به خود آنها متصل میشود. مثال : زن معلمی به ما کتاب داد .
زن . فاعل و مضاف ، معلم . مضاف الیه . در این مورد شوهر آن زن درس دهنده بوده است .

طرح يك سؤال املائی

نام های نکره مختوم به (ه) ناملفوظ را چگونه باید نوشت؟ و املاء کدام یک
ازین سه صورت درست است؟ (نامه ائی ، نامه ای ، نامه ئی)
چون در غلط بودن صورت نخستین تردیدی نیست از آن میگذریم .
صورت (ای)

نخست چند مثال : آیا تو خسته ای؟ گمانم تو این مطلب را پذیرفته ای .
تاکنون چند کتاب شریعتی را خوانده ای؟ مظلومی را یاری کرده ای؟ آیا کتاب تحریم
تنباکو را دیده ای؟

صرف چند فعل

جویند	جوینده ام	جوینده ای	جوینده است	جوینده ایم	جوینده اید	جوینده اند
تشنه	تشنه ام	تشنه ای	تشنه است	تشنه ایم	تشنه اید	تشنه اند
شنیده	شنیده ام	شنیده ای	شنیده است	شنیده ایم	شنیده اید	شنیده اند

چنانکه ملاحظه میکنید لفظ (ای) بالحق به صفت های مختوم به (ه) ناملفوظ
بروقوع عملی یا حدوث حالتی در زمان حال دلالت کند یا ماضی نقلی پدید آورد .
و اگر ضمیر (تو) قبل از آن نباشد لفظ (ای) هم رابطه است و هم جانشین ضمیر .

صورت (ئی)

این لفظ نشانه نکره بودن اسمی است که به (هاء ناملفوظ) یا (تاء مدوره عربی)
یا (واو) یا (الف اصلی یا جزء نشانه جمع) مختوم باشند مانند بیشه ئی . خانه ئی .
واژه ئی . تحفه ئی . کلمه ئی . ابرو ئی . آهو ئی . جائی . دریائی . گلها ئی . قلم ها ئی .
نتیجه میگیریم که :

(ئی) جزء آخر اسم نکره است و (ای) جزء آخر فعل است .

بخش هشتم

اسم فعل و اصوات طبیعی

اسم فعل: کلمه‌ئی است که برحالت و کیفیت گوینده در موارد مختلف از قبیل

شادی ، غم ، بیم دادن ، تعجب ، دلالت کند .

امثله

خداوندانگهدار از زوالش

(حافظ)

خوشا شیراز و وضع بیمثالش

خوشا : اسم فعل برای تحسین .

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

(سعدی)

افسوس بر آن عمر گرنامه‌یه که بگذشت

افسوس : اسم فعل در مورد تاسف .

شگفتا از آن همه قساوت و شقاوت قابیلیان از صاحب زندان پیرسید گناه آن روحانی سالخورده

چیست که اسیر زندانش کرده است؟! شگفتا : اسم فعل در مورد تعجب ، زنهار از ناله‌ها

و نفرین‌های محبوسان حق پرست ؛ زنهار : اسم فعل برای تنبیه .

یادآوری - اسم فعل هرگاه به معنی فعل لازم باشد نیازمند فاعل است و اگر به منزله فعل متعدی باشد به فاعل و مفعول محتاج است .

زینهار از قرین بد زنهار وَقْنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ
(سعدی)

زینهار : اسم فعل ، ضمیر مستتر (تو) فاعلش .

قرین بد : موصوف و صفت و مجموعاً " : مفعول غیر صریح ، زنهار تاکید لفظی .
این سرائی است که البته خلل خواهد یافت خنک آن قوم که در بند سرای دگرند
(سعدی)

آن قوم : صفت و موصوف و مجموعاً " : مسند الیه

خنک : مسند ، رابطه محذوف است : معادل آن قوم خرم باد

معروفترین اسم فعل ها

۱- در اظهار تحسین : آفرین ، به به ، بنا میزد ، زه ، زها زه ، خنک ،
خرما ، خوشا ، شگفتا .

نیک و بد چون همی ببايد مرد خنک آن کس که گوی نیکی برد
(سعدی)

زهی خجسته زمانی که یار باز آید بهکام غمزدگان غمگسار باز آید
(حافظ)

۲- در اظهار تعجب و شگفتی : شگفتا ، ای شگفت عجا ، وه

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم تا برفتی زبرم صورت بیجان بودم
(سعدی)

وہ چه خوب آمدی صفا کردی چه عجب شد که یاد ما کردی

(ایرج میرزا)

۳ - در بیان درد و غم : آه ، آوه ، آخ ، افسوس ، دریغ ، دریغا ، وای ، هیئات (۱) .

تو که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی هیئات هیئات
(بابا طاهر)

آوخ که پست گشت مرا همت بلند زنگار غم گرفت مرا طبع غمزدای
(مسعود سعد)

وای بر قبله نخستین مسلمین که به چنگال ناکسان افتاده است ! وای بر حاکمان ضحاک منش !

۱ - در زبان عربی هم کلمات مانحن فیه را اسم فعل نامند از آن میان : آمین ، بپذیر ، تعال ، بیا ، حیّ ، بشتاب .

اسم فعل در عربی ممکن است ماضی یا مضارع یا امر باشد . ماضی مانند هیئات ، دور بود ، شتان ، پراکنده شد ، فرق داشت . مضارع مانند آوه : افسوس می خورم . أفّ : بیزارم . امر مانند هات : بیاور . صه : ساکت باش .

مضافاً آنکه اسم فعل اگر به منزله فعل لازم باشد برای کامل شدن معنی فقط محتاج فاعل است . مثال : هیئات الامرُ هیئات : اسم فعل ماضی لازم . الامرُ : فاعل .

اگر معادل فعل متعدی باشد مانند فعل متعدی هم محتاج فاعل است و هم مفعول . مثال : هات القلم : هات امر متعدی ، ضمیر مستتر (انت) : فاعل . القلم : مفعول .

بیشتر دستور نویسان فارسی زبان یکی به پیروی از دیگری اسم فعل را اصوات نامیده اند . این نامگذاری چندان درست نیست زیرا اصوات منحصر به یک دسته از کلمات نیستند بلکه انواع و اژه‌ها خواه مستعمل خواه مهمل همگی صداها و صوت‌هایی هستند که به وسیله اندام‌های صوتی ایجاد میشوند .

و از آنجا که تعریف هر چیزی باید جامع و مانع باشد ایراد بر کسانی که کلمات فوق را اصوات مینامند این است که تعریفشان گرچه جامع است ولی مانع نیست .

ما کشته نفسیم و بس آوخ که برآید از ما به قیامت که چرا نفس نکشتم
(سعدی)

۴- در بیان آرزو : کاش ، کاشکی .
ای کاش شود خشک بن تاکو ، خداوند زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را
(ایرج میرزا)

۵- در هنگام تنبیه و تحذیر مخاطب : زینهار ، زینهار .
زینهار تا در ساختن توشه آخرت تاخیر جائز نشمری . (کلیله و دمنه)
زینهار بدین طمع گرد و لغ نگردي . (سعدی)
چشم همی گوید از حرام و حرم بسته همی دار زینهار مسرا
(ناصر خسرو)

xxx

به پروردن داد و دین زینهار نگهدار فرمان پروردگار
(نظامی)

xxx

بیاموز آنچه نشناسی تو زینهار که برکس نیست از آموختن عار
(ناصر خسرو)

xxx

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلسی زینهار بد مکن که نکرده است عاقلی
(سعدی)

اصوات طبیعی

معمولا " کلمات مرکب دوتائی هستند که بر صداهای تقلید شده از طبیعت

دلالت‌کنند مانند میومیو ، عوعو ، جیک جیک ، فار قار ، هق هق ، قه قه ، شر شر ،
تق تق ، وز وز ، دنگ دنگ ...

که به ترتیب بر صدای گریه ، سگ ، گنجشک ، کلاغ ، گریه ، خنده ، آب ، سنگ ، باد ،
زنگ ... دلالت دارند .

یادآوری ۱ - اسم صوت در عبارت غالباً "به تولید کننده خود مضاف میشود مثال :
چهچه بلبل محبوس را سرود خوش سپندار بسد^۱ چهچه . اسم صوت و مضاف ، بلبل :
مضاف الیه ، محبوس . صفت و مجموعاً "مفعول صریح .

تک تک ساعت چه گوید گوشدار گویدت بیدار باش ای هوشیار
تک تک . اسم صوت و مضاف ، ساعت . مضاف الیه و مجموعاً " . فاعل .

یادآوری ۲ - زبان قلم قادر به ضبط اغلب صداهای طبیعی نیست از آن جمله :
صدای بوق اتومبیل ، زنگ اخبار ، برخورد نوک قلم بامیز ، برخورد برگ درختان بعمدیگر .
آواز بیشتر پرندگان . صدای بیشتر چارپایان . آواز تار ، تنبور ، نای . غرش ابر ، هوانیما ،
کلونه های توپ ، تفنگ ، مسلسل ، خمپاره . ناله بیمار . صوت کارخانه ها .

× ۲۳۲

نحو

علمی است که از حالات و شناخت کلمات و طرز قرار گرفتن آن‌ها در جمله بحث میکند

مثلاً "با آموختن نحو خواهیم دانست که در جملات عادی نخست فاعل صریح ، دوم مفعول صریح ، سوم مفعول غیر صریح و در پایان فعل قرار میگیرد . مثال : کار آدمی را از پریشانی میرهاند . کار : فاعل ، آدمی : مفعول صریح ، پریشانی : مفعول غیر صریح ، میرهاند : فعل .

و اگر فاعل ضمیر متصل به فعل باشد در پایان میآید . مثال : خالق یگانه را میپرستیم . خالق یگانه : موصوف و صفت و مجموعاً " مفعول " میپرستیم : فعل و فاعلش (یم) . نیز حالات کلمه‌ئی رامانند (علم) در چهار مصراع ذیل (از سعدی) خواهیم شناخت :

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب ... علم : مسند الیه .

هر علم را که کار نهندی چه فایده ؟ ... علم : مفعول صریح .

بار درخت علم ندانم بجز عمل ... علم : مضاف الیه .

با علم اگر عمل نکنی شاخ بیبری . علم : مفعول غیر صریح .

انواع جمله

جمله خبری
جمله انشائی

۱- (کامل ، ناقص ، مکمل) ۲- (جمله اصلی ، جمله معترضه) ۳- (جمله خبری ،

جمله انشائی) .

جمله از نظر اینکه مطلبی را رسا یا نارسا بیان کند بر سه نوع است : کامل ، ناقص ، مکمل .

الف - جمله کامل

آن است که مقصودی را رسا بیان کند و سکوت بر آن روا باشد . مثال : خداوند

آدمیان را از یک مرد وزن آفرید . گرمترین مردم نزد خدا پارساترین آن هاست .

چرا فرعون صفتان منفورند ؟

کسی گفت حجاج (۱) خونخواره‌ئی است دلش همچو سنگ سیه پاره‌ئی است

(سعدی)

ب - جمله ناقص

آن است که مقصودی را نارسا بیان کند و سکوت بر آن جائز نباشد . مثال : اگر

درس بخوانید ... هرکس تنبلی کند ... چون دیرآمدی ... اگر داستان موسی و فرعون

تکرار شود ...

ج - جمله مکمل

آن است که معنی جمله ناقص را کامل بسازد و شنونده را از انتظار بیرون آورد .

مثال : اگر درس بخوانید باسواد میشوید . هرکس تنبلی کند پشیمان شود . چون دیرآمدی

۱ - یکی از سفاکان روزگار که از کشتار و شکنجه پاران علی - ع - لذت میبرد !

به ترن نرسیدی . اگر داستان موسی و فرعون تکرار شود جهانیان به اسلام روی خواهند آورد .
گر، به هر موئی زبانی بایستد شکر یک نعمت نگوئی از هزار
(سعدی)

(جمله اصلی ، معترضه)

جمله از جهت آنکه مقصود اصلی گوینده باشد یا نباشد بردو نوع است . اصلی ،
معترضه .

الف - جمله اصلی

آن است که هدف اصلی گوینده باشد . مثال : نماز ستون دین^(۱) است . سرپیچی
از فرمان نائب الامام از گناهان بزرگ است . فرعون جبار گفت : میت رسم موسی دین شما
را تغییر دهد !

پیغمبر کسی را شفاعتگر است که بر جاده شرع پیغمبر است
ولیکن تو دنبال دیو خسی
ندانم که در صالحان چون رسی ؟
(سعدی)

ب - جمله معترضه

آن است که منظور اصلی گوینده نباشد بلکه جهت فایده ئی آن را در عرض کلام
جای دهند و حذف خللی به اصل مطلب نرساند . چند مثال :
رسول اکرم - براو سلام باد^(۲) - گفت : هر که را بامداد فراز آید و در اندیشه

۱ - ترجمه حدیث معروف رسول اکرم - ص - الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ .

۲ - ترجمه این حدیث : مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ .

امور مسلمین نباشد از آنان نیست .

سعدی - روانش خرم - در مقدمه گلستان گوید : منت خدای را - عز و جل - که
طاعتش موجب قربت است . . .

پاتریس لومومبا - پادش بهخیر - قربانی حقگوئی گردید . پدرم - رحمت و غفران
خدای بر او باد - مرا در کودکی به یاد گرفتن قرآن با زبان خوش تشویق میکرد .

ز عهد پدر یاد دارم همی که ساران رحمت برو هر دمی
که در خریدیم لوح و دفتر خرید برایم یکی خاتسم زر خرید
(سعدی)

xxx

حافظ نهاد نیک تو کامت بر آورد جان ها فدای مردم نیکو نهاد باد
(جمله خبری ، انشائی)

جمله (صرفنظر از گوینده) از جهت آنکه قابل صدق و کذب باشد یا نباشد
بر دو نوع است : خبری ، انشائی .

الف - جمله خبری

آن است که گوینده از امری یا حادثهئی خبر دهد ، حال اگر خبر مطابق با واقع
باشد آن را خبر راست و گرنه خبر را دروغ نامند ، بنابراین جمله خبری گفتاری است که
احتمال صدق و کذب در آن برود .

مثال : ماه از خورشید کسب نور میکند . فاصله زمین تا خورشید بیش از بیست
و پنج میلیون فرسنگ است . مسلماً " قهرمانان حقگو و حق طلب فلسطین روزی بر غاصبان
زورگو غلبه خواهند یافت . محال است اگر هنرمند بمیرد که بیهنر جای او را بگیرد .
(سعدی)

ب - جمله انشائی

گفتاری است که از امری یا پیشامدی خبر ندهد بلکه گوینده آن را با تلفظ ایجاد کند و مرادش درخواست یا سوال یا آرزو باشد از این رو در جمله انشائی احتمال صدق و کذب نمی‌رود .

حافظ گوید :

مردی ز کُننده در خیبر پرس اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس
گر طالب فیض حق به صدقی حافظ سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس
جملات انشائی معمولاً "متضمن یکی از افعال و حالات ذیل است .

امر : فقط خدا را بپرستید .

نهی : ریاکار مباشید .

استفهام : جای روان کجاست ؟

دعا : خدا ایرانیان را بر فرعونیان غلبه دهد .

نفرین : دشمن ایران سرنگون باد .

بیان آرزو : در واقعه هول انگیز و وحشتزای قیامت کافر گوید " ای کاش خاک بودم (۱) " .

کاش ایرج میرزا بدین آرزو رسیده بود :

ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

ارکان اصلی جمله

جمله از ترکیب کلمات ساخته میشود ، برای ایجاد هر جمله حد اقل سه رکن لازم

است که عبارتند از : مسند الیه ، مسند ، رابطه .

۱- وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تَرَاهُ . آیه ۴۱ سوره نبا .

بقیه حاشیه در صفحه بعد ...

مسندالیه یا فاعل

کسی یا چیزی است که کاری یا حالتی را اثباتاً "یا نفیاً" بدو نسبت دهند .
مالک اشتر صمیمانه علی - ع - را یاری میکرد . عقل برترین گوهر است . انسان تن پرور
پیشرفت نمیکند . دروغگو امین نیست . ستمگر پایدار نیست .
علامت مسند الیه

آن است که در جواب (که ؟ کی ؟ چه کسی ؟ چه چیزی ؟) واقع شود .
درمثال پیش اگر پرسند : " چه کسی علی - ع - را یاری میکرد ؟ " میگوئیم : مالک اشتر .
و اگر پرسند : کی امین نیست ؟ گوئیم : دروغگو .

مسند

کار یا حالتی است که به مسند الیه نسبت دهند . همانا زندگی عقیده و کوشش
است . راستی رستگاری است . کار عار نیست . عباس بن علی - ع - مجاهدی با ایمان بود .

دنباله حاشیه از صفحه قبل . . .
در این حکایت از گلستان انواع جملات خبری و انشائی را تعیین کنید .
درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد ، حجاج یوسف را خبر کردند ، بخواندش
و گفت دعای خیری بر من بکن . گفت . خدایا جانم بستان ! گفت . از بهر خدا این چه
دعا است گفت . این دعای خیرست ترا و جملهء مسلمانان را !
ای زبر دست زبر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار
به چه کار آیدت جهانداری مردنت به که مردم آزاری

رابطه

کلمه ئی است که مسند را به مسند الیه مربوط میسازد . آفریدگار تواناست .
علی - ع - دادگر بود . حق پیروز خواهد شد . آفرینش جهان عبث نیست .
فعل خاص ، فعل عام

فعل خاص یا تام آن است که مستقلاً " به کاری مخصوص دلالت کند مثال :
می عقل را زایل کند . زمین گرد خورشید میچرخد . دوستی به از مادر نیافته ام .
گهگاه در آفرینش جهان اندیشه کنید .

یادآوری - هرگاه فعل عبارت فعل تام باشد خود فعل علاوه بر (مسند بودن)
جانشین رابطه هم میشود و در این صورت ارکان اصلی را فاعل و فعل مینامند . مثال :
حاجیان آمدند . حاجیان ، فاعل ، آمدند ، فعل . توان گفت حاجیان ، مسند الیه ، آمدند . مسند
و جانشین رابطه . گاه فاعل ضمیمه فعل شود : خدا را پرستش کن . در اینجا ضمیر مستتر
(تو) فاعل است . مثال دیگر کبوتری را دیدم که برای بچه هایش دانه برمیچید . دیدم .
فعل و ضمیر بارز (م) فاعل ، برمیچید . فعل و ضمیر مستتر (او) فاعل .

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز
(حافظ)

(م) در دو کلمه (باز کردم ، شکر گویم) . فاعل است .

در اشعار ذیل از فردوسی چند مسند الیه وجود دارد ؟

کنام پلنگان و شیران شود	دریغ است ایران که ویران شود
از آن به که کشور به دشمن دهیم	همه سر سرتن به کشتن دهیم
برین بوم و برزنده یک تن مباد	چو ایران نباشد تن من مباد

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش

(کنم) فعل و فاعل . مکن فعل و ضمیر مستتر (تو) . فاعل . (حافظ)

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد ؟ گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید

دیدی . فعل و فاعلش (ی) . گفتا . فعل و فاعلش ضمیر مستتر (او) . خموش . فعل
و فاعلش ضمیر مستتر (تو) در اصل . خموش باش . . .

فعل عام یاربطنی آن است که با اسناد دادن مسند به مسند الیه وقوع کار یا حالتی را بیان کند
مثال : علی - ع - واضع تاریخ هجری بود . مهمان عزیز است . این ستمگر در آخر پیشیمان
گردد . ظلمت سپهری خواهد گشت .

افعال عام عبارتند از : است ، بود ، شد ، گردید ، گشت و سایر مشتقات آن ها (امر ،
مضارع ، مستقبل) مانند باش ، شو ، گرد ، میگردد ، خواهد گردید ، خواهد گشت .

از این چهار پنج فعل ربطی که بگذریم بقیه افعال فارسی از قبیل ، نشست ، برخاست ،
گفت ، شنید ، بنویس ، بخوان ، خواهد آمد ، خواهد رفت . . . افعال تام شمرده شوند .

یادآوری - گاه فعل ربطی معادل فعل تام باشد . مثال : خدا هست = (وجود دارد)

خدا . فاعل . هست . فعل . زمین گرد خورشید میگردد = (میچرخد) زمین . فاعل .
گرد خورشید . مضاف و مضاف الیه مجموعاً " قید مکان . میگردد . فعل .

گر بزرگی به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
(حنظله باد غیسی)

شو : برو

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته راجان شد و آواز نیامد
(سعدی)

شد . زایل شد ، از میان رفت .

در اشعار ذیل از سعدی ضمیرهای متصل فاعلی را تعیین کنید .
اگر نفع کس در نهاد تو نیست چنین گوهر و سنگ خارا یکی است
دنباله حاشیه صفحه بعد . . .

یادآوری - هرگاه فعل عبارت ، فعل عام باشد ارکان اصلی را : مسند الیه و مسند و رابطه نامند . مثال : راستی سرافرازی است .

گاه ارکان اصلی در دو کلمه گنجانیده شوند یعنی مسند الیه ضمیمه رابطه شود . مثال :

هشیار باش . هشیار : مسند ، باش : رابطه و ضمیر مستتر (تو) : مسند الیه .

و هرگاه رابطه کلام صیغه های مضارع : (استم ، استی ، است ، استیم ، استید ، استند) باشند این کلمات تخفیف یافته به مسند متصل شوند مگر سوم شخص مفرد (است) که تغییر نکند . مثال : هشیارم ، هشیاری ، هشیاراست ، هشیاریم ، هشیارید ، هشیارند . بجای هشیار استم ، هشیار استی ... هشیار استیم ، هشیار استید ، هشیار استند . پیدا است که پنج صیغه مذکور مرکبند از رابطه و ضمیرهای متصل فاعلی (م ، ی ، یم ، ید ، ند) بدین عبارت توجه کنید : از کسی میپرسیم : چه کاره ای ؟ میگوید : کشاورزم . چه کاره : مسند ، (ای) : مخفف (استی) : رابطه و مسند الیه ، میگوید : فعل و فاعل ، کشاورز : مسند ، (م) ساکن ماقبل مفتوح مخفف (استم) : رابطه و مسند الیه .

تعداد جمله‌ها × ۲۴

شماره جمله‌های هر عبارت برابر با شماره فعل‌هاست چه مذکور باشند چه محذوف .

دنیاله حاشیه از صفحه قبل ...

که نفع است در آهن و سنگ و روی	غلط گفتم ای یار شایسته خوی
که بروی فضیلت بود سنگ را	چنین آدمی مرده به ننگ را
که دد ز آدمیزاده بد به است	نه هر آدمیزاده از دد به است
نه انسان که در مردم افتد چو دد	به است از دد انسان صاحب خرد
	این رباعی خیام شامل چند جمله است ؟
در پیش نهاده کله کیکاووس	مرغی دیدم نشسته بر باره طوس
کو بانک جرس‌ها و کجا ناله کوس ؟	با کله همی گفت که افسوس افسوس
	کیکاووس : نام زمامداری است افسانه‌ئی ، خودکامه و خیره سر

مثال: برو کار میکنم چيست کار؟ چهار جمله است. از برادرم پرسیدم. کجا میروی؟
 گفت به مسجد... نیز چهار جمله است. زیرا فعل (میروم) محذوف است.
 یادآوری - هر مصدر جانشین فعل، نیز یک جمله محسوب شود. چنانکه به کسی
 بگوئیم: تاکی در خواب غفلت بودن! معادل تاکی در خواب غفلت هستی! ازین قرار
 این بیت نظامی دو جمله است:

چند غبار ستم انگیختن
 آب خود و خون کسان ریختن؟
 هر فاعلی مسند الیه است

اگر فعل کلام خاص باشد کننده آن را میتوان فاعل یا مسند الیه نامید مثال:
 خدا آدمی را سخنوری آموخت. پیمبران مردم را به آئین حق دعوت کردند.
 در صورتی که فعل عبارت فعل ربطی باشد کسی یا چیزی که فعل بدو منسوب است فقط
 مسند الیه شمرده شود.

در اشعار ذیل از سعدی فاعل و مسند الیه را تعیین کنید:

خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست	به باروان توانا و قوت سر دست
که گر زیبای در آید کسش نگیرد دست	نترسد آنکه بر افتادگان نبخشاید
دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست	هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت
و گرتومی ندهی داد روز دادی هست	ز گوش پنبه برون آرو داد خلق یده

امثله

رابطه	مسند	مسند الیه
خواهند شد	آفریده	جهان ها
نیست	بی مشتری	متاع کفرودین
بودند	دشمن بنی امیه	ایرانیان
گردیده است	روشن	راه حق از باطل
است	بانی فقه جعفری	امام جعفر صادق عـ
نیست	آسان	رفتن به بهشت
نمیگردد!	بیدار	این غافل جبار
هستند	منفور	چماق بدستان مزدور!

بنابراین هر فاعل را توان مسند الیه نامید ولی هر مسند الیه را نتوان فاعل نامید .

متمم اسم

هرگاه اسمی دارای متمم (صفت یا مضاف الیه) باشد هر دو جزء در ترکیب حکم کلمه واحد خواهند داشت .

مثال : آفریدگار حکیم فرزندان آدم را به مزیت عقل بر دیگر موجودات زمین برتری داده است . آفریدگار حکیم : موصوف و صفت و مجموعاً " : فاعل ، فرزندان آدم : مضاف مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول صریح ، دیگر : صفت مقدم ، موجودات : مفعول غیر صریح زمین : مضاف الیه ، برتری : مفعول دوم ، داده است : فعل راستگوئی صفتی بسیار پسندیده است . راستگوئی : مسند الیه ، صفتی : مسند و موصوف ، بسیار پسندیده : صفت ،

است . رابطه . عمار یاسر - رحمتك الله عليه - شیعه‌ئی کم نظیر میبوده است . عمار یاسر .
 مضاف و مضاف الیه و مجموعا " . مسند الیه ، شیعه‌ئی کم نظیر . موصوف و صفت و مجموعا " . مسند .
 میبوده است . رابطه . خدای کریم نعمتهای بی شمار برای آسایش آدمیان پدید آورده است .
 خدای کریم . موصوف و صفت و مجموعا " . فاعل ، نعمت های بی شمار . موصوف و صفت
 و مجموعا " . مفعول صریح ، آسایش آدمیان . مضاف و مضاف الیه و مجموعا " . مفعول
 غیر صریح .

یادآوری ۱ - اگر اسمی دارای دو متمم (صفت، مضاف الیه) باشد معمولا "صفت پیش
 از مضاف الیه در آید . مثال : من بنده کوچک خدا هستم . من : مسند الیه ، بنده .
 موصوف و مضاف ، کوچک . صفت ، خدا . مضاف الیه ، هر سه کلمه مجموعا " . مسند ،
 هستم . رابطه . گاه ضرورتا " مضاف الیه پیش از صفت در آید (مانند کریم)

$$\frac{\text{ما نزلنا من السماء ماء فاصحاب الیم}}{\text{نزل}} = \frac{\text{ما نزلنا من السماء ماء فاصحاب الیم}}{\text{نزل}}$$

در قطعه شعر ذیل از ایرج میرزا متمم ها را تعیین کنید .

آراسته با شکل مهیبی سرو بر را باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را یا بشکستی از خواهر خود سینه و سر را تا آنکه بیوشم ز هلاک تو نظر را کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را هرگز نکم ترک ادب این دو نفر را می نوشم و با وی بکنم چاره شر را هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را	ابلیس شبی رفت به بالین جوانی گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنهار یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا خود زمی ناب کشی یک دو سه ساغر لرزید ازین بیم جوان بر خود و جاداشت گفتا پدر و خواهر من هردو عزیزند لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد جامی دو بنوشید و چو شد خیره زمستی ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند
---	--

شاهد از سعدی :

وقتی افتاد فتنه ئی در شام هر کسی از گوشه ئی فرا رفتند
پسران وزیر ناقص عقل به گدائی به روستا رفتند
پسران : فاعل و مضاف و موصوف ، وزیر : مضاف الیه ، ناقص عقل : صفت برای پسران .

برابری و نابرابری اجزاء جمله

۱ - صفت با موصوف

صفت معمولاً "مفرد است خواه موصوفش مفرد باشد خواه جمع . همچون : گل سرخ ، گل های سرخ ، چماق بدست مزدور ، چماق بدستان مزدور ، دانشجوی مبارز ، دانشجویان مبارز . ولی اگر موصوف جمع باشد صفت جانشین آن به لفظ جمع می آید . مثال : مردمان خردمند - خردمندان . مردمان رزمنده - رزمندگان .

یادآوری - چنانکه در می بحث صفت اشاره شد برای (صفت عددی و جمع) موصوف مفرد می آوری . مثال : هفت زره پوش . هفتاد سرباز . هزار نمازگزار .

۲ - مضاف با مضاف الیه

مضاف الیه از هیچ روی تابع مضاف نیست و با آن برابری نمی کند یعنی ممکن است مضاف مفرد باشد و مضاف الیه جمع یا برعکس مثال : آزادگان جهان مجاهدان فلسطین را تحسین میکنند . پیشوای شیعیان در پناه خدا باد .

خبرت هست که مرغان سحر میگویند آخرای خفته سراز خواب جهالت بردار

(سعدی) .

۳- ضمیری با مرجع

ضمیر از جهت شماره با مرجع خود برابر میکند . مثال : برادرت را دیدم و به او سلام کردم . برادرانت را دیدم و به آن ها سلام کردم .

۴- فعل با فاعل یا مسند الیه

فعل از نظر شماره با فاعل خود برابری میکند یعنی اگر فاعل یکی باشد فعل به صیغه مفرد است و اگر دو یا بیشتر باشند فعل جمع است .

امثله : ابو ذر غفاری در بیابان ها به یاد خدا دیده از جهان فرو بست . میثم تمارو حُجْر بن عدی در دوستی علی تا پای جان ایستادند . شیعیان علی در استقامت ضرب المثلند .

هیچ یک از جباران عزیز نیست . کدام یک از کتابهای آسمانی از تحریف مصون مانده است؟
مردان حق همیشه پلّیت کشیده اند . هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عناء

(سعدی)

ولی فاعل چه زن باشد چه مرد صورت فعل تغییر نمیکنند . مثال : در آن روز حسین نمازگزارد و زینب هم نمازگزارد . خواهرم درس میخواند . برادرم نیز درس میخواند .

چگونگی پیروی فعل از سه نوع مسند الیه دیگر

نوع اول : مسند الیه جمع بیروح

۲۲

۱- در صورتی که مسند الیه جمع بیروح باشد غالبا " فعل را جمع آورند . مثال :

درختان سرتحسین میجنبانیدند . (قاعده های جمع)

شاخه ها دختر و دوشیزه باغند هنوز باش تا حامله گردند به الوان ثمار

(سعدی)

از کوه بر شدند خروشان سحاب ها غلتان شدند از بر البرز آب ها

(سروش)

یادآوری - برای مسند الیه جمع بیروح گاه فعل را مفرد آورند . مثال : فطرات

شبنم برگل ها نشست . خبرهای خوش از هر سو میرسد . (قاعده های جمع)

زحرا سیل ها برخاست هرسو دراز آهنگ و پیچان و زمین کن

(منوچهری)

همه بوم ها پرز نتجیرگشت . . . (فردوسی)

بد و نیک مانند ز ما یادگار تو تخم بدی تا توانی مکار

(فردوسی)

لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی

(سنائی)

اقرار میکند دو جهان بر یگانگیش یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا

(سعدی)

دل های دوستان تو خون میشود ز خوف باز از کمال لطف تو دل میدهد رجا

(سعدی)

نوع دوم : مسند الیه اسم جمع

اگر مسند الیه اسم جمع باشد در صورتی که معنی واحدی از آن اراده کنند فعل

را مفرد آورند .

امثله

شد از بی شبانی رمه تال و مال همه دشت تن بود بیدست و یال

(فردوسی)

xxx

همیرفت لشکر گروهها گروه چو دریا بجوشید هامون و کوه

(فردوسی)

xxx

بجوشید لشکر چو مور و ملخ کشیدند از کوه تا کوه نخ

(عنصری)

xxx

برگل تر عندلیب گنج فریدون زده است لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است

(منوچهری)

چند روز بر این صفت بگذاشتند تا رمه کفار بتمامی مجتمع شد . (ترجمه تاریخ یمنی)

وازمین گروهی بیسروپا که باتواست بیخی نیست . (بیهقی)

سپاه زنگ به غیبت او (خورشید) بر لشکر روم چیره گشت . (کلیله و دمنه)

نباید که بیکار باشد سپاه . . . (اسدی)

توانصاف ده چون بماندرمه چو از گرگ درنده سازی شبان

(مسعود سعد)

xxx

لشکر از جاه و مال شد بد دل

رعیت از بیزری است بیحاصل

(سنائی)

xxx

در آن انجمنگاه انجم شکوه

که جمع آید از هفت کشورگروه

(نظامی)

و اگر از اسم جمع، معنی تعدد و کثرت اراده کنند فعل را جمع آورند .

امثله

چنان لشکر گشن و چندین سوار

سراسیمه گشتند از کارزار

(فردوسی)

xxx

با گروهی که بخندند و بخندانند

چون کنم نه بخندم و نه بخندانم؟

(ناصر خسرو)

xxx

منگر سوی گروهی که چون مستان از خلق

پرده برخویشتن از بیخردی می بدرند

(ناصر خسرو)

xxx

لشکر مغول چون مور و ملخ از جوانب و حوالی درآمدند . (جامع التواریخ رشیدی)

ای گروه مومنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(مولوی)

xxx

(کاتبی)

نوع سوم : مسند الیه های معطوف

فعلی که برای مسند الیه های معطوف میآورند به صیغه جمع است و از سه حال

خارج نیست .

الف - یکی از مسند الیه ها ضمیر منفصل متکلم (اول شخص مفرد یا اول شخص جمع)

است در این صورت فعل را به صیغه اول شخص جمع آورند . مثال : من و تو درس میخوانیم .

حسن و شما و من همکلاس بودیم . روز عید فطر معلمان مدرسه و شما و ما به راه پیمائی رفتیم .

ب - بین مسند الیهها ضمیر منفصل متکلم نیست ولی یکی از آن ها ضمیر منفصل مخاطب

(دوم شخص مفرد یا دوم شخص جمع) است . در این صورت فعل را به صیغه دوم شخص

جمع آورند . مثال : تو و بهرام و جمشید از کجا میآئید ؟ دانشجویان و استادان و شما

خسته بنظر میرسید .

ج - بین مسند الیهها ضمیر متکلم و مخاطب نیست در این حالت فعل را به صیغه سوم شخص

جمع آورند : حسن و سعید نماز خوانده اند . جواد و مسعود و معلمانشان به گردش

خواهند رفت .

تقدم و تأخر اجراء جمله

قاعده کلی آن است که اول مسند الیه یا فاعل صریح دوم مفعول صریح ، سوم مفعول

غیر صریح گو در پایان فعل قرار گیرد و اگر فعل عبارت فعل ربطی باشد نخست مسند الیه

صریح ، بعد مسند ، سپس رابطه ذکر شود مثال : خداوند آدمی را از خاک آفرید . عدالت

بهتر از سخاوت است . و اگر فاعل یا مسند الیه ضمیر متصل به فعل باشد در آخر میآید .
دنیا را بر آخرت ترجیح مدهید . در رانندگی با احتیاط باشید .

سعدی در سکوت بجا گوید :

اگر عالمی هیبت خود مبسر
و اگر جاهلی پرده خود مدر
اسم در حالت منادی معمولاً " در صدر کلام میآید. مثال :

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی
نروم جز بهمان ره که تو ام راهنمائی
(سنائی)

سعدیا مرد نکو نمیرد هرگز
مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند
(سعدی)

و ممکن است منادی در میان یا آخر کلام واقع شود :

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت
که فردا نگیرد خدا بر تو سخت
(سعدی)

آنچه میدانم ز وصف آن (زعیم)
باورت نایب چه گویم ای کریم
(مولوی)

در ابیات عبرت انگیز ذیل از مولوی چند رابطه مقدم وجود دارد ؟

اندر آخر حمزه چون در صف شدی
سینه باز و تن برهنه پیش پیش
خلق پرسیدند کای عم رسول
نه تو لاتلقوا باید یکم الی
پس چرا تو خویش را در تهلکه
چون جوان بودی و زفت و سخت زه
چون شدی پیرو ضعیف و منحنی
تیغ حرمت می ندارد پیر را
دنباله حاشیه در صفحه بعد . . .

بیزره سر مست و در غزو آمدی
در فکندی در صف شمشیر خویش
ای هژبر صف شکن (میر) فحول
تهلکه خواندی ز پیغام خدا ؟
می دراندازی چنین در معرکه ؟
تو نمیرفتی سوی صف بیزره
پرده های لا ابالی میزنی
کی بود تمییز تیغ و تیر را ؟

(حافظ)

جمله معمولی، جمله مقلوب

جمله ئی که اجزایش در جای اصلی خود قرار گرفته باشند جمله معمولی نامند .
مثال : خدا مجاهدان را بر خانه نشینان برتری (۱) داد . خدایا از تو میخواهیم که قصه
موسی و فرعون را در عصر ما به عرصه نمایش درآوری .

بار خدایا مهمینی و مدبر
بر همه عالم نهان و بر همه پیدا
(سعدی)

خدا گفته است که زمین با همه وسعتش بر تبهکاران تنگ میشود . (۲)
و جمله ئی که اجزایش به ضرورت شعری یا تاکید تغییر محل داده باشد جمله مقلوب نامند .
امثله برای جملات مقلوب (۳)

اجل موجودات زمین آدمی است ، آدمی . مسند الیه . بزرگ پیشوائی است

دنیاله حاشیه از صفحه قبل
زین نسق غمخواراگان بیخبر
گفت حمزه چونکه بودم من جوان
سوی مردن کس برغبت کی رود
لیک از نور محمد من کنون
پند میدادند او را از غیر ...
مرگ میدیدم وداع این جهان
پیش از درها برهنه کی شود ؟
نیستم این شهر فانی را زبون

۱- فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ ... (النساء آیه ۹۷)

۲- وَضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ (التوبه آیه ۱۱۹)

۳- درین دو بیت شعر از سعدی خطاب به فرعون زمان جملات معمولی و مقلوب را -
تعیین کنید .

ای زبر دست زیر دست آزار
به چه کار آیدت جهانداری
گرم تا کی بماند این بازار
مردنت به که مردم آزاری

خمینی عزیز . خمینی . مسند الیه . شایسته عبادت فقط خداست . خدا . مسند الیه .
اندر بلای سخت پدید آید . فضل و بزرگ مردی و سالاری
(رودکی)

در اصل . فضل و بزرگ مردی و سالاری اندر بلای سخت پدید آید .
چوتو خودکنی اختر خویش را بد . مدار از فلک چشم نیک اختری را
(ناصر خسرو)

در اصل . چو تو اختر خویش را بد کنی از فلک چشم نیک اختری را مدار .
نعمتت بارخدا یا ز عدد بیرون است . شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار
(سعدی)

شکر گزار . فاعل .
سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد . دلبرکه در کف او موم است سنگ خارا
(حافظ)

در اصل . دلبرکه در کف او سنگ خارا موم است از غیرت بسوزد .
همو در جای دیگر گوید .
صفا ی همت پاکان و پاکدینان بین . کدورت از دل حافظ بهرد صحبت دوست
صحبت دوست . فاعل .

از جامی .
چیست اخلاص دل از خود کنندن ؟ کار خود را به خدا افکندن
اخلاص . مسند الیه ، چی . مسند ، است . رابطه

حذف اجزاء جمله

هرگاه قسمتی از اجزاء سخن نزد شنونده معلوم باشد گویند میتواند آن قسمت را از کلام حذف کند . مثال : چه کسی خواست کعبه معظمه را خراب کند ؟ ابرهه حبشی . در اصل : ابرهه حبشی خواست ...

از بیماری میپرسیم : حالت چطور است ؟ در جواب گوید : " الحمد لله " بجای الحمد لله بهترم .

در تابلوئی نوشته اند : توقف ممنوع . در اصل : اینجا توقف ممنوع است . چه کسی در خانه خدا متولد شد ؟ علی - ع - که در اصل چنین بوده است : علی - ع - در خانه خدا متولد شد .

در مثال های زیر به حذف اجزاء جمله توجه کنید

حذف مسند الیومسند و رابطه : کی ایران مشروطه شد ؟ بیش از هفتاد و چهار سال پیش .

حذف قید و رابطه : سیگار کشیدن ممنوع .

حذف مسندالیه و رابطه : مبدا سال هجری چه موقع است ؟ از هجرت رسول خدا - ص - از مکه به مدینه .

حذف مفعول و فعل : کدام ستمگر ابو مسلم خراسانی را کشت ؟ منصور دوانیقی .

حذف فعل : چه باقی ماند ؟ عمل نیک .

حذف رابطه : پیاده رفتن خوشتر از انتظار تا کسی کشیدن . سختی کشیدن گوارتر از کالای

قسطی خریدن . به نام نکو مردن به که به نام بد زیستن (قابوسنامه) .

هر که او بیدارتر پردردتر هر که او آگاه تر رخ زرد تر
(مولوی)

کسی را که حسن عمل بیشتر به درگاه حق منزلت بیشتر
(سعدی)

حذف فعل دعا . سلام شیعیان بر روان امینی تبریزی .

حذف مسند و رابطه . یکی از ملوک بیانصاف پارسائی را پرسید از عبادت ها کدام بهتر
است ؟ گفت : ترا (خواب نیمروز) تا در آن یک نفس خلق را نیازی . (گلستان)
بجای (ترا خواب نیمروز بهتر است) .

حذف قسم :
خدایا به عزت که خوارم مکن به ذل گنه شرمسارم مکن
(سعدی)

به عزت قسم ...

حذف حرف شرط : ببینمش بدو میگویم . (بجای اگر ...)

حذف های جایز

هرگاه چند جمله به فعل واحد ختم شوند جائز است که فعل را در بخش اول
ذکر کنند و در جمله های بعد به قرینه اول حذف . مثال : معلمی چهل شاگرد در کلاس
داشت وهشتاد برگ امتحانی زیر بغل . رباخواری راحکایت کنند که چندین بیماری جسمی
داشت و یکمرض روحی^۱ . اینگونه حذفها در گلستان فراوان است . از آن جمله : (ظالمی)
با غلامی عجمی در کشتی نشست غلام دیگر باره دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده .
ظالمی را شنیدم که به کشتن بیگناهی اشارت کرد بیچاره در آن حالت نومیدی ظالم را
دشنام دادن گرفت و سقط گفتن ...

گاهی فعل را در جزء پیشین به قرینه حذف و در بخش پسین ذکر کنند . مثال : نوروز از اعیاد باستانی و باشکوه ایرانیان و خوشترین وقت دیدار از بستگان است .
عید فرخنده غدیر بر شما مبارک و شادیتان روز افزون باد .

حذف های ناروا

اگر فعل های عبارت متحد نباشند حذف فعل جایز نیست . در نوشته های امروزی بعضی حذفها از این دست به چشم میخورد ! به مناسبت فرا رسیدن عید سعید فطر بهترین شادباش های قلبی خود را به حضورتان تقدیم و بقای عمر و عزت شما و خاندان ارجمند را از خداوند متعال خواهانم یعنی . . . تقدیم . خواهانم ! و باید گفت . . . تقدیم میدارم . . .
فلانی مدتی به مرض حصه مبتلا و اکنون الحمد لله بهبود یافته است یعنی : فلانی مدتی به مرض حصه مبتلا یافته است و باید گفت : فلانی به مرض حصه مبتلا بود . . . ورزشکاران از تبریز به تهران وارد و به مسابقه پرداختند . یعنی : به تهران وارد پرداختند ! و باید گفت : ورزشکاران از تبریز به تهران وارد شدند . . . دیروز خدمت استاد شرفیاب و از محضرش استفاده بردم . یعنی : شرفیاب بردم ! و باید گفت : شرفیاب شدم .
خلاصه حذف فعل یا اجزاء دیگر سخن با داشتن قرینه درست و جائز است ولی بدون وجود قرینه و بطور کلی هر جا بیم اشتباه برود حذف اجزاء کلام خطاست .

حالات اسم X $\frac{۲۳}{۲۱۳}$

اسم را حالاتی است از این قرار : فاعلی ، مفعولی ، ندائی ، اضافی ، مسندی .

۱- حالت فاعلی

آن است که اسم در جمله مسندالیه یا فاعل واقع شود . مثال : گزاردن حج بر مسلمان

مستطیع واجب است . گزاردن . مسند الیه . خداوند بهیناز از جهانیان است . خداوند .

مسند الیه . ابراهیم - ع - خانه کعبه را بنا نهاد . ابراهیم . فاعل . چماق بدستان
مزدور خانه های مردم را آتش زدند ! چماق بدستان . فاعل .

کردار نیک و بد به قیامت قرین توست آن اختیار کن که توان دیدنش لقا

(سعدی)

کردار نیک و بد . مسند الیه .

علامت فاعل یا مسند الیه

چنانکه قبلاً "گفتم فاعل یا مسند الیه در جواب (که ؟ کی ؟ چه ، چه کسی ؟

چه چیزی ؟) واقع میشود در مثال پیش اگر پرسند . گزاردن حج برکه واجب است ؟ گوئیم .

برمسلمان مستطیع . و اگر پرسند چه چیزی به قیامت قرین توست ؟ گوئیم . کردار نیک و بد .

انواع فاعل یا مسند الیه

هرونوع اسمی را (صریح یا غیر صریح) میتوان فاعل یا مسند الیه جمله قرارداد .

امثله برای اسم صریح

وقت بسرعت میگردد . وقت . فاعل .

غافلان پشیمان خواهند شد . غافلان . مسند الیه .

سختی کشیدن گواراتر از کالای قسطی خریدن است . سختی کشیدن . مسند الیه .

بهار آمد و شد جهان چون بهشت به خاک سیه بر فلک لاله کشت

(فردوسی)

فاعل

بهار . فاعل . جهان . مسند الیه . فلک . مفعول .

امثله برای اسماء غیر صریح (اسم ضمیر ، اسم مبهم ، اسم استفهام ، اسم اشاره)

الف - ضمائر

من خواندن و نوشتن را دوست دارم . من : ضمیر منفصل ، فاعل .

نشستی به جای دگر کسی بسی نشینند به جای تو دیگر کسی

(سعدی)

نشستی : فعل و ضمیر متصل (ی) فاعل .

دیگر کسی : صفت و موصوف مبهم و مجموعاً " : فاعل .

یادآوری - فاعل در دروم شخص فعل امر و نهی معمولاً " ضمیر مستتر (تو) است :

چو بد ناپسند آیدت خود مکن پس آنکه به همسایه کو بد مکن

(سعدی)

مکن ، بد مکن : هر دو فعل نهی و فاعل آنها : ضمیر مستتر (تو)

فاعل در سوم شخص مفرد ماضی گاهی اسم صریح ، گاه ضمیر منفصل و زمانی ضمیر مستتر

است . چنانکه در امثله زیر دیده میشود :

گل بخندید و باغ شد پدرام . گل : فاعل . باغ : مسند الیه .

اولین بنند در ره آدم بود نای گلو و طبل شکم

(سنائی)

نای گلو : مسند الیه .

به سعید گفتم : بنشین نشست .

سعید : مفعول غیر صریح . گفتم : فعل و ضمیر بارز (م) : فاعل . بنشین : فعل و ضمیر

مستتر (تو) : فاعل . نشست : فعل و ضمیر مستتر (او) : فاعل .

ب - اسم مبهم

کسی قیمت تندرستی شناخت
که یک چند بیچاره در تب گداخت
کسی : فاعل .

ج - اسم استفهام

کی ستم ورزید که منفور نشد ؟ کی : فاعل .

د - اسم اشاره

صالح و طالح هر دو میبیرند این معذب است و آن معزز . این : مسند الیه .
گاه جمله‌ئی مسندالیه جمله دیگر شود . مثال : شایسته است مادر خود را احترام بگزاری .
شایسته : مسند ، است : رابطه ، جمله (مادر خود را احترام بگزاری) مجموعاً " :
مسندالیه . خودش چنین ترکیب شود . مادر خود : مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول .
احترام بگزاری : فعل و ضمیر (ی) فاعل .

یادآوری - مسند الیه عباراتی نظیر (شایسته است ، لازم است ، سزاوار است ،
واجب است ، ممکن است) معمولاً " جمله است . چنانکه در امثله ذیل دیده میشود :
لازم است حقوق همسایه را رعایت کنی . سزاوار است گهگاه به حساب خویش بررسی .
ممکن است انسانی به گمراهی خویش واقف نشود .

سعدی گوید :

از دست و زبان که برآید
کز عهده شکرش بدرآید ؟

دست : مفعول غیر صریح و مضاف ، زبان : معطوف به دست .
که : مضاف الیه که برآید . فعل و فاعلش (تمام مصراع دوم) و خودش چنین ترکیب شود :
عهده : مفعول غیر صریح و مضاف ، شکر : مضاف الیه و مضاف ، ش : مضاف الیه ، بدرآید :
فعل و ضمیر (دال) فاعل .

تعدد فاعل

گاه فعل واحد دارای چند مسند الیه یا فاعل معطوف به یکدیگر باشد .
ابو ذر غفاری و سلمان پارسی و عمار یاسر و مالک اشتر و محمد ابو بکر و میثم تمار و -
حجر عدی - رحمت الله علیهم - یاران باوفای علی - ع - بودند .
ابو ذر غفاری ، مسند الیه ، سلمان پارسی ، معطوف به ابو ذر ، عمار یاسر ، معطوف به
سلمان ...

حق و باطل پیوسته در مبارزه اند . حق مسند الیه ، باطل معطوف به حق
ابروباد و موخورشید و فلک درکارند .
تاتونانی به کف آری و به غفلت نخوری
(سعدی)

تعدد فعل

گاه فاعل واحد دارای چند فعل معطوف بیکدیگر باشد . مثال :
خداوند میآفریند و روزی میدهد . خداوند ، فاعل ، میآفریند ، فعل .
روزی میدهد . معطوف به میآفریند .

در این اشعار از رهی معیری فاعل ها را بیابید :

سیاهکاری ماکم نشد ز روی سپید	بترک خواب نگفتم و صبحدم خندید
ز تیغ بازی گردون هوی پرستاران را	نفس برید ولی رشته هوس نبرید
طمع به خاک فرو میبرد حریصان را	ز حرص بر سر قارون رسید آنچه رسید
درود بر دل ما باد کز ستم کیشان	ستم کشید ولی بار منتهی نکشید

تعدد مسند

گاه مسند الیه واحد دارای چند مسند معطوف به یکدیگر باشد . مثال .
خدا بخشنده و سختگیر است . خدا . مسند الیه . بخشنده . مسند . سختگیر . عطف
به بخشنده .

۲- حالت مسندی

آن است که اسم در جمله (مسند) واقع شود . مثال . راستی رستگاری است .
رستگاری . مسند . مرکز فلسطین بیت المقدس است . بیت المقدس . مسند . اسلام دین
اکثریت ایرانیان است . دین . مسند . ایرانیان طرفدار فلسطینیان هستند .
طرفدار فلسطینیان . مسند .

تقدیم و تاخیر مسند الیه صریح و مسند

قاعده کلی آن است که نخست مسند الیه صریح ، پس از آن مسند بیاید .

هرکس برای خویش پناهی گزیده است
و نیز چنانکه در امثله ذیل آمده است :

مسند الیه	مسند	رابطه
حمزه عبدالمطلب	مسلمانی رشید	بود
جهانها	آفریده	شده اند
خردمند	عاقبت اندیش	است
بیایمان	امین	نیست
سوگند دروغگو	دلپذیر	نخواهد بود

اما گاهی مسند به جهاتی پیش از مسند الیه صریح در آید . مثال :

چی است اینن ؟ چی: مسند .

کی استند آن ها ؟ کی : مسند .

چه نیکو سیرتی بود بلال حبشی . چه نیکو سیرتی : صفت و موصوف و مجموعاً " : مسند .

سود است روزگار و دل از مهر سود نی ... (شاکری بخارائی)

سود : مسند ، روزگار : مسند الیه .

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر اولیخت پایدار

(سعدی)

ستمکار : مسند الیه یا فاعیل ، نماند : مسند و رابطه .

چنان از چشمه شیرین میکشید آب که مستقی از آن میگشت سیراب

(نظامی)

مستقی : مسند ، سیراب : مسند الیه .

راههای تشخیص مسند الیه از مسند

الف - هرگاه دو اسم (متساوی در معرفه) تشکیل مسند الیه و مسند دهند ،

اسم مقدم مسند الیه است . امثله :

مسند الیه معرفه	مسند معرفه	رابطه
دوست تو	برادر من	است
پهروزی مردم ایران	پهروزی اسلام	است
فرزند من	دانش آموز دبیرستان علوی	بود
برادر تو	دوست من	است
ملت فلسطین	برادر ملت ایران	است
شهر تهران	مرکز ایران	است
مرکز فلسطین	شهر بیت المقدس	است

ب - هرگاه دو اسم ، یکی معرفه و دیگری نکره تشکیل مسند الیه و مسند دهند ،

اسم معرفه مسند الیه است چه مقدم باشد چه مؤخر . امثله :

شما کی استید ؟ شما : مسند الیه ، کی : مسند .

کی است او ؟ کی : مسند ، او : مسند الیه .

چی استند آن ها ؟ چی : مسند ، آنها : مسند الیه .

قطران شاعری بود . قطران : مسند الیه ، شاعری : مسند .

نیست زمین مگر سیاره ئی . زمین : مسند الیه ، سیاره ئی : مسند .

ج - هرگاه دو اسم تشکیل مسند الیه و مسند دهند بطوریکه یکی از آن دو خالی از

حرف اضافه و دیگری صاحب حرف اضافه باشد ، اسم خالی از حرف اضافه مسند الیه است

خواه مقدم باشد خواه مؤخر ، معرفه باشد یا نکره . امثله :

کی در خانه است ؟ کی : مسند الیه ، در خانه : مسند .

در کلاس میزی است . در کلاس : مسند ، میزی : مسند الیه ، نکره و مؤخر .

چه کسانی باشما بودند ؟ چه کسانی : صفت و موصوف و مجموعاً " : مسند الیه ، باشما : مسند .

با ما کسی نبود . با ما : مسند ، کسی : مسند الیه .

هیچ چیز با وی نبود . هیچ چیز : صفت و موصوف و مجموعاً " : مسند الیه ، با وی : مسند .

این برای تو است . این : مسند الیه ، برای تو : مسند .

تنی چند درباغ هستند . تنی چند : صفت و موصوف و مجموعاً " : مسند الیه ، درباغ : مسند .

دانش چون زندگی است . دانش : مسند الیه ، چون زندگی : مسند .

یادآوری - هرگاه مسند الیه ضمیر متصل به فعل باشد پس از مسند واقع شود . امثله :

دورانندگی محتاط باشید . محتاط : مسند ، باشید : رابطه و ضمیر بارز (ید) : مسند الیه .

از کار آخرت غافل مباش . غافل : مسند ، مباش : رابطه و ضمیر مستتر (تو) : مسند الیه .

۳- حالت مفعولی

مفعول کسی یا چیزی است که عمل فاعل بر آن واقع شود . مثال : سفاکان میثم را شهید کردند . مجاهدان از میثم پیروی کنند .

خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزکار
ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دستها برخداست
(سعدی)

انواع مفعول (ضریح ، غیر ضریح)

الف - مفعول ضریح

آن است که بدون واسطه حرف اضافه ، معنی فعل را تمام کند . مثال :

خدا ظالمین را دوست ندارد . باران زمین را خرم ساخت .
طمع آبروی تو قریب ریخت برای دو جو دامنی در بر ریخت
(سعدی)

علامت مفعول ضریح

آن است که در جواب (چرا؟ کهرا؟ چه چیز را؟ چه کسی را؟) واقع شود. در مثال پیش

اگر پرسند : خدا چه کسی را دوست ندارد ؟ گوئیم ظالمین را و اگر پرسند باران چه چیزی را خرم ساخت ؟ گوئیم زمین را (۱)

۱- در این قطعه شعر از عماره مروزی چند فاعل و مفعول یافت میشود ؟

غره مشو که جهانست عزیز کرد ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار
مار ست این جهان و جهانجوی مارگیر وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار

تعدد مفعول

گاه فعل واحد دارای چند مفعول معطوف باشد . مثال : من آموزگاران و دبیران و استادان خود را احترام می‌گزارم .

پادآوری - افعال دومفعولی مانند (داد ، بخشید ، عطا کرد ، نامید ، آموخت ، پوشانید ، دانست ، یافت ، شمرد ، فرض کرد ، انگاشت ، تصور کرد ، پنداشت) غالباً " به دو مفعول متعدی میشوند . مثال :

خالق جهان آدمیان را خرد عطا کرده است . امام حسین - ع - پسران خود را یکی پس از دیگری علی نامید . مسلمان خدایمان را از هر نوع شرک میدانند . عبد الفتاح عبد المقصود در کتاب تاریخ خود علی - ع - را عادل دانسته است . شما را دوستی امین پنداشته ام .

گاه جمله‌ی مفعول صریح قرارگیرد . مثال : در جایی نوشتم : شگفتا از آن همه مصائب و بلاها بر اقلیتی از مسلمین به نام شیعه علی - ع - و شگفت انگیزتر : استقامت و جانبازی اینان در راه خدا ! نوشتم : فعل و فاعل ، ما بعدش : مفعول صریح . مثال دیگر : پیامبر گرامی - ص - گفت : مردم اعضاء یک انسانند هنگامی که عضوی درد ناک شود دیگر اعضاء را به تب و بیخوابی فراخواند . (۱) جملات پس از (گفت) مجموعاً " مفعولند .

۱- ترجمه حدیث الناس . . . اعضاء رجل واحد متی اشتکی عضو تداعی سائر الجسد بالحمی والسهر
 استاد سخن سعدی شیرازی گفتار رسول خدا - ص - را بدین صورت باز گفته است :
 بنی آدم اعضاء یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

یادآوری - افعالی نظیر (گفت ، حکایت کرد ، روایت کرد) مفعولشان معمولاً

جمله است . چنانکه در امثله ذیل دیده میشود . علی - ع - به فرزندش گفت . پسرم دوست بدار برای دیگری آنچه برای خویشتن دوست داری (۱) رسول خدا - ص - گفت . در چهره های چابلوسان خاک بپاشید (۲) .

ب - مفعول غیر صریح

آن است که بآرک و واسطه حرف اضافه محض مثل را تمام کند . مثال : پیاده عامل از سواره غافل پیش از برف برداشتن بارید

علامت مفعول غیر صریح : آن است که در جواب کلماتی مانند (از که؟ از چه؟ با که؟ با چه؟ از کجا؟ بر کجا؟ به کجا؟ تا کجا؟ از چه کسی؟ از چه چیزی؟) واقع شود. در مثال پیش اگر پرسند پیاده عاقل از که پیش افتد؟ گوئیم از سواره غافل و اگر پرسند برف در کجا بارید؟ گوئیم بر کوهسار .

یادآوری ۱ - باکمک حرف (را) نیز میتوان مفعول را شناخت . این حرف غالباً

بعد از مفعول صریح میآید :

نکو نام راکس نگیرد اسیر بترس از خدا و مترس از امیر

(سعدی)

و گاه معادل (در ، برای) باشد و پس از مفعول غیر صریح در آید . آدمی را عقل باید .
یعنی : برای آدمی ...

یکی را تب آمد ز صاحبدلان کس گفت شکر بخواه از فلان

(سعدی)

یعنی : برای یکی از صاحبدلان ... زمان را لحظه‌ئی درنگ نیست یعنی : برای زمان ...

یادآوری ۲ - ممکن است مفعول غیر صریحی ضرورتاً " خالی از حرف اضافه باشد .

۱ - ترجمه این عبارت از نهج البلاغه : يَا بَنِيَّ احْبَبْ لِقَبِيرِكَ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ .

۲ - ترجمه این حدیث : احْتُوا فِي وُجُوهِ الْمَدْحِاحِينَ التُّرَابَ .

شاهد از سعدی :

برگ درختان سبز بهش خداوند هوش

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

یعنی : برای معرفت کردگار . . .



۴- حالت ندائی

آن است که اسم منادی واقع شود . منادی کسی یا چیزی است که او را صداکنند
یا از وی کمک طلبند . مثال : سلام مجاهدان بر تو باد ای ابا ذر غفاری ! خدایا روان او
شاد گردان .

ای خدا نگذار کار من به من
ورگذاری وای بر احوال من
(مولوی)

xxx

یارب قبول کن به بزرگی و فضل خویش
کان را که رد کنی نبود هیچ ملتجا
(سعدی)

حروف ندا چنانکه گفتیم عبارتند از : (ای ، ایا ، یا) پیش از منادی و (الف) در آخر آن .
امثله :

ایا به دولت دنیا فریفته دل خویش
به شادگامی و ناز و به کام و لهو و خطر
(ناصر خسرو)

xxx

ای یار عهد کن که چو مردان قدم زنی
ورپای بستهای به دعا دست برگشای
(سعدی)

xxx



در اشعار زیر از مولوی منادائی خالی از حرف نداء یافت میشود ؟

نقش کردی باز چون کردی خراب ؟	گفت موسی ای خداوند حساب
وانگهی ویران کنی آن را چرا ؟	نرو ماده نقش کردی جان فزا
نیست از انکار و غفلت و زهوی	گفت حق . دانم که این پرش ترا
بهر این پرش ترا آزردمی	ورنه تادیب و عتابت کردمی
باز جوئی حکمت و سرقضاء	لیک میخواهی که در افعال ما
پخته گردانی بدین هر خام را	تا از آن واقف کنی مر عام را
چون بهرسیدی بیا بشنو جواب	پس بفرمودش خدا ای ذولباب
تا تو خود هم وادهی انصاف این	موسی ای
خوشه هایش یافت خوبی و نظام	چون که موسی کشت و کشتن شد تمام
پس نداء از غیب در گوش رسید	داس بگرفت و مر آنها را برید
چون کمالی یافت آن را میبری ؟	که چرا کشتی گُنی و پروری
که در اینجا دانه هست و گاه هست	گفت یا رب زان کنم ویران و پست
گاه در انبار گندم هم تباه	دانه لایق نیست در انبار گاه
فرق بلال چه کردن ^{واجب می کند} ^{آن کردن}	نیست حکمت این دو را آمیختن
فرق واجب میکند در بیختن	گفت این دانش ز که آموختی
نیور این شمع از کجا افروختی ؟	گفت ^{مسی} تمیزم تو دادی ای خدا
گفت پس تمیز چون نبود مرا ؟	در خلایق روح های پاک هست
روح های تیره گلناک هست	این صدف ها نیست در یک مرتبه
در یکی در است و در دیگر شبه	واجب است اظهار این نیک و تباه
همچنان کاظهار گندم ها ز گاه	

منقول از کتاب دانش افزای (عدل الهی) به قلم استاد دانشمند مرتضی مطهری .

خدایا به ذلت مران از درم
که صورت نهدد دری دیگرم
(سعدی)

بضاعت نیاوردم الا امید
خدایا ز عفو مکن نا امید
(سعدی)

گاه منادی خالی از حرف نداء باشد . امثله بچه‌ها سخن مادر را گوش کنید . بهمن بنشین .
سعدی گوید :

کردی تو آنچه شرط خداوندی تو بود
ما در خور تو هیچ نکردیم ربنا

xxx

مپندار سعدی که راه صفا
توان رفت جز بر پی مصطفی
xxx

خدمت مخلوق کن بیمزد و بیمنت بهار
ای خوش آن بینا که روزی دست نابینا گرفت

گاه منادی محذوف باشد و هر شنونده یا خواننده ئی را شامل شود .

سعدی گوید :

ای که بر مرکب تا زنده سواری هشدار
که خرخارکش سوخته در آب و گل است

۵- حالت اضافی

آن است که اسمی مضاف‌الیه واقع شود مانند گوهر خرد . آیات قرآن . رهنمای انسان .

راستی کردند و فرمودند مردان خدای
ای فقیها و نصیحت گوی نفس خویش را
(سعدی)

تعریف مضاف و مضاف الیه

هرگاه دو اسم طوری باهم ترکیب شوند که اولی متعلق یا وابسته به دومی باشد و دومی معنی اولی را تمام کند چنین ترکیبی را ترکیب اضافی ، اسم اول را مضاف و دوم را مضاف الیه نامند .

علامت اضافه - کسره ئی است در آخر مضاف . همچون خانه بهمن . قطره شبنم . نگین الماس . دندان مروارید . دیده عبرت . پای ادب . خسرو قباد . برادر جواد . یادآوری - هرگاه ضمائر متصل اضافی مضاف الیه واقع شوند آخرین حرف مضاف در سه شخص اول غالباً " مفتوح است مانند روزگارم . روزگارت . روزگارش . برادرم . برادرت . برادرش .

طراز پیرهن زرگشم مبین چون شمع
که سوز هاست نهانی درون پیرهنم
(حافظ)

و در بقیه اشخاص ، آخرین حرف مضاف مکسور و تابع قاعده کلی است مانند روزگارمان . روزگارتان . روزگارشان . برادرتان . برادریشان .

یادآوری ۲ - موصوف هم مانند مضاف به وسیله کسره ئی به صفت متصل شود و ترکیب وصفی پدید آرد، همچون یازان باوفا . دیده بینا . موسای پیامبر - ع -
فرق ترکیب اضافی باوصفی از نظر دستوری

ترکیب اضافی باوصفی چند فرق دارد :

۱ - مضاف و مضاف الیه در خارج از ذهن دو چیز مستقل و جداگانه هستند مانند
بندگان خدا . زینب علی . افتخار آدمی . مظاهر ایمان . یاران حسین - ع -

ولی موصوف و صفت از نظر دستوری در خارج از ذهن بیش از یک چیز نیستند زیرا صفت جزء ذات موصوف است و خارج از آن وجود ندارد. مانند مردان رزمجو . بندگان خداپرست . عقل هدایت گر . عیسی پیغمبر - ع - زینب والا گهر .

۲- اگر در ترکیب اضافی کسره مضاف را برداریم و پس از مضاف الیه کلمه (است) بیفزائیم جمله‌ئی نامعقول پدید آید که نتوان آن را (مسند الیه ، مسند ، رابطه) دانست مثلا "عیسی مریم را نتوان گفت عیسی . مریم است . ولی در غالب ترکیب های وصفی اگر کسره موصوف را حذف کنیم و پس از صفت کلمه (است) بگذاریم جمله‌ئی معقول پدید آید مشتمل بر: (مسند الیه ، مسند ، رابطه) مثلا "نوح پیغمبر را توان گفت: نوح پیغمبر است . نوح . مسند الیه ، پیغمبر . مسند ، است . رابطه .

۳- در ترکیب اضافی میتوان هر دو کلمه را مفرد یا جمع یا یکی را مفرد و دیگری را جمع آورد . مثال : برگ درخت . برگ های درخت . برگ درختان . ولی در ترکیب وصفی نمیتوان صفت را جمع بست هر چند موصوفش جمع باشد . مثال : برگ سبز . برگ های سبز . زن و مرد رزمنده . زنان و مردان رزمنده . مبارزه مسلحانه . مبارزات مسلحانه .

حذف کسره مضاف



در چند مورد ذیل کسره مضاف حذف شود :

۱- مضاف و مضاف الیه به یک کلمه مرکب تبدیل شوند. نظیر صاحبکار . صاحب منصب . پدر زن . خواهر شوهر . پسر دایی . دختر خاله . برادر زن . سرمایه . سرکاروان .

۲- مضاف الیه قبل از مضاف در آید و هر دو به یک اسم مرکب تبدیل شوند . نظیر کارخانه . دامپزشک . دریا کنار . ایران فولاد . بنده منزل . مهمانسرا .

۳- یک حرف (را) به نام (راء) فک اضافه میان این دو حایل شود . بدین ترتیب : اول مضاف‌الیه دوم (را) سوم مضاف قرار گیرد . مثال : درخت را شاخه شکست . معادل شاخه درخت شکست . دشمن اسلام و ایران را دیده کور باد . معادل دیده دشمن اسلام و ایران کور باد .

تبدیل مضاف الیه به صفت نسبی

اگر در آخر مضاف الیه یکی از پسوندهای نسبت : (ی ، ین ، ینه) بیفزائیم ترکیب موصوف و صفت پدید آید . مانند در چوبی ، تیر آهنی ، جام بلورین ، ظرف مسین ، لباس پشمینه ، حلوای لوزینه ، سلسله سامانی .

نابرابری مضاف با مضاف الیه

مضاف و مضاف الیه دو اسم مستقل هستند و لازم نیست در افراد و جمع با هم برابری کنند لذا ممکن است هر دو مفرد باشند یا جمع ، یا یکی مفرد باشد و دیگری جمع . همچون فرزند آدم ، اختراعات علماء ، رای دانشمندان ، اکتشافات پاستور . و جائز است مضاف واحد را چند مضاف‌الیه متعدد و معطوف باشد یا به عکس : رحمت خدا بر فرزندان زهراء و علی - علیهم السلام - سلام بر پدر و مادر عمار یاسر .

یادآوری - اگر اسمی هم موصوف و هم مضاف باشد صفت معمولاً "قبل از مضاف‌الیه

در آید . مثال : درود بر فرزندان با ایمان میهن . فرزندان : مفعول و موصوف و مضاف . با ایمان : صفت ، میهن : مضاف الیه . گاه ضرورتاً " صفت پس از مضاف الیه واقع شود . چنانکه سعدی گوید :

پسرانِ وزیرِ ناقصِ عقل به گدائی به روستا رفتند

پسران : فاعل و مضاف و موصوف . وزیر : مضاف الیه . ناقص عقل : صفت .

تتابع اضافات

گاه اسمی مضاف الیه برای اسم قبل و مضاف برای بعد از خود باشد . مثال :

معادنِ نفتِ سرزمینِ خوزستان ، نفت . مضاف الیه و مضاف ، سرزمین . مضاف الیه و مضاف .
خوزستان . مضاف الیه .

خلق سراسر نهالِ باغِ خدایند
هیچ نه بشکن ازین نهال و نه برکن
(ناصر خسرو)

باغ . مضاف الیه ، مضاف .
بی سگه قبولِ تو ضربِ عملِ دغل
بی خاتمِ رضایِ تو سعیِ املِ هبا
(سعدی)

قبول . مضاف الیه و مضاف .
یار مردانِ خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را
(حافظ)

مردان . مضاف الیه و مضاف .

فائده اضافه

اسم را به دو منظور مضاف سازند . ۱ - تعریف ۲ - تخصیص .
اگر مضاف الیه معرفه باشد مضاف هم با منسوب شدن به وی معرفه میگردد . مثال :

شهر نجف ، مسجد النبی ، علماء مجاهد قم - أعلى الله مقامهم -
و اگر مضاف الیه نکره باشد مضاف تخصیص پیدا میکند یعنی از ناشناختگی مطلق بیرون
میآید و تاحدی معرفه میشود . مثلاً " وقتی میگوئیم :
درختی نشاندم ، موضوع کاملاً ناشناخته است .

ولی اگر بگوئیم . درخت سیبی را نشاندم . درخت از ناشناختگی محض خارج میشود
شاهدی از گلستان . عصاره نالی به قدرت او شهد فائق شده و تخم خرمائی به تربیتش
نخل باسق گشته .

خ تاس

معروفترین انواع اضافه

اضافه برپنج نوع است : ملکی ، اختصاصی ، بیانی ، تشبیهی ، استعاری .

الف - اضافه ملکی

آن است که مضاف ، ملک مضاف الیه باشد . مانند خانه فرهاد . باغ قباد .
زمین صمد . دوچرخه احمد .

ب - اضافه اختصاصی

آن است که مضاف مختص مضاف الیه باشد . نظیر گل باغچه . خرطوم فیل .
شاخه درخت ، زره پوش ارتش . آب چشمه . امپراطور ژاپن . رئیس دانشکده . دانشگاه تهران .
وزیر فرهنگ . دست بهرام . سر خسرو . کنار دریا . پر مرغ . مهر مادر . بانوی خانه .
ستاره آسمان . درس دستور . انبار گندم . نفت ایران . سلاح آمریکا . سرای کاروان .
خریزه مشهد . زعفران استهبان . پزشک چشم . هوای فارس . آب دریا . گلوله توپ .
لوله تفنگ . هفده شهریور . میدان شهداء . افتخار ملت . برادر مسعود . صبریوسف - ع -
نیرنگ معاویه . عدالت علی - ع -

فرق اضافه ملکی با اضافه اختصاصی

در اضافه ملکی هم مضاف الیه شایسته مالکیت است و هم مضاف قابل خرید و فروش .

همچون : رخسار، رستم ، کفش کاووس ، منزل بهمن ، طلای آن زن ، قالی عروس ،
اتومبیل کوروش .

ولی در اضافه اختصاصی یکی ازین دو حالت وجود ندارد :

الف - مضاف الیه شایسته مالک شدن نیست . مانند : شیشه اتومبیل ، آشیانه کبوتر .
زیره کرمان ، نفت عربستان ، قدرت آمریکا ، ظلم اسرائیل ، ماهی دریا .
ب - مضاف خریدنی و فروختنی نباشد . نظیر ایمان آسیه ، کفر فرعون ، حيله رستم ،
جگر سهراب ، روح آدم ، دانش ملاصدرا .

ج - اضافه بیانی

آن است که مضاف الیه جنس یا نوع مضاف را توضیح دهد . مثال : شهر کاشان ،
روز جمعه ، ماه رمضان ، عید غدیر ، فصل پاییز ، بیماری زکام ، معدن نمک ، تیر آهن ،
جام بلور ، کشور ایران ، قطره باران ، میدان ژاله ، نگین فیروزه .

د - اضافه تشبیهی

آن است که در اضافه قصد تشبیه باشد یعنی مضاف را بمضاف الیه همانند سازند .
همچون قدر سرو ، لب لعل ، ابروی کمان ، دندان مروارید .
در این نوع اضافه مضاف را مشبه و مضاف الیه را مشبه به نامند و میان دورکن تشبیه
حالت مشترکی است که آن را وجه تشبیه گویند و مشبه به از آن حالت بیشتر برخوردار است .
مثلاً : سرخی در لعل نسبت به لب در خشننگی در مروارید نسبت به دندان .
یادآوری - گاهی برای مبالغه در تشبیه ، مشبه به را مقدم آورند و آن را اضافه
تشبیهی مقلوب خوانند . نظیر غنچم لب ، آئینه قلب ، کمان ابرو ، گوهر عقل ، شیشه دل ،

طبل شکم . تیغ زبان . شاهد از گلستان .

فراش باد صبا را گفته تا فرس زمر دین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرمود تا بنات نبات در
مهد زمین بپرورد .

آتش زهد و ریا خرم دین خواهد سوخت حافظ این خرده پشمینه بپنداز و برو

هـ - اضافه استعاری

آن است که مضاف را در جای اصلی خود بکار نبرند بلکه آن را از کسی یا چیزی
عاریه کرده به دیگری نسبت دهند که فاقد آن است مانند چشم امید . دست انتقام .
گوش هوش . پای ارادت . سرانگشت تدبیر . سایه شرف . پنجه مرگ . بازوی ستم .
دیده بصیرت . دندان طمع .

همای گو مفکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

(حافظ)

فرق اضافه تشبیهی با استعاری

در اضافه تشبیهی منظور گوینده مشبه است خواه مقدم باشد خواه مؤخر . مثلاً "
وقتی میگوئیم : قامت سروس خمیده گشت . منظورمان وصف قامت است .

یا وقتی میگوئیم : غنچه دهانش به تکلم باز شد . ظرافت و زیبائی دهان مقصود ماست و
مقصود سعدی در آنجا که میگوید :

تنور شکم دمبدم تافتن مصیبت بود روز نا یافتن
مذمت از شکم بارگی است .

اما در اضافه استعاری ، هدف گوینده مضاف الیه است . مثلاً " در جمله (چشم امیدم به
خداست) یعنی بسیار به خدا امیدوارم . و در جمله (نزد مادر دست ادب برسینه نهادم)

یعنی اظهار ادب نمودم. در این بیت شعر از رهی معیری :

اشک سحر زداید از لوح دل سیاهی خرم کند چمن را باران صبحگاهی
شک سحر. اضافه استعاری و لوح دل. اضافه تشبیهی مقلوب است . در اولی مراد گوینده .
مضاف الیه یعنی سحر و در دومی منظور مشبه یعنی دل است .
توضیح اضافی !

در برخی دستورها نام چند اضافه دیگر ازین دست به چشم میخورد !

الف - اضافه توضیحی و مثال آورده اند . عید نوروز . شهر مشهد .
به عقیده نگارنده این نوع ترکیبات را میتوان اضافه بیانی دانست زیرا مضاف الیه جنس
یا نوع مضاف را بیان کند .

ب - اضافه اقترانی و مثال آورده اند . دست ادب . پای ارادت . نامه عنایت .
در صورتی که میتوان این نوع ترکیبات را اضافه استعاری شمرد زیرا مضاف در غیر معنی و
غیر جای اصلی خود استعمال شده است .

ج - اضافه لفظی و مثال آورده اند . خواندن شعر . پرورده نعمت . آلوده منت .
صواب آنکه این نوع ترکیبات را با جزئی تسامح (و صرفنظر از اعراب معمول در عربی)
در ذیل اضافه اختصاصی آورد و باردستور آموز فارسی زبان را حتی الامکان سبکتر ساخت .

د - اضافه ظرفی و مثال آورده اند . آب دریا . هوای صحرا . شیشه گلاب . صندوق کتاب .
پیدا است که این نوع ترکیبات را نیز میتوان اضافه اختصاصی شمرد .

ه - اضافه بُنوت یا اضافه ابنی یا اضافه انتساب و مثال آورده اند . رستم زال . مسیح مریم .
ناصر خسرو . محمد زکریا . سعد سلمان .

و این نوع ترکیبات را میتوان اضافه اختصاصی دانست .

زیرا اگر مثلاً" (مالک اشتر) را اضافه اپنی بنامیم ناچاریم برای نظائرش (مادر اسکندر . خواهر قنبر . خاله قلندر . عموی غضنفر . عمه صفدر . زن سنجر) هم اصطلاحاتی از قبیل اضافه (مادری . خواهری . خاله ثی . عموی . عمه ثی . زوجه ثی) وضع کنیم تا سراین جماعت هم بی کلاه نماند ! و چون بنای مؤلف این کتاب حتی المقدور بر سادگی نویسی و خلاصه گوئی بوده است به همان پنج نوع اضافه معروف قناعت ورزید . (۱)

شعر در این وصف
مردم را آن کنه

۲۲۴

۱- در قصید و ذیل از ملک الشعراء بهار اضافه های استعاری و اختصاصی را بیابید .
همیشه لطف خدا باد بار پاکستان
از لیلی کفر با کستان بری شدادت کنیا کس
زرجس شرک بری شد به قوت توحید
شست سست کراچی و لاهور کرا اسلام بود
سزد کراچی و لاهور قبه الاسلام
از سرگت و حیدر محمد علی جناح
ز فیض روح محمد علی جناح بود
گودا پستان در زمره کرم نفع آلود هسته
به زهر بیرق نصر منی الله اندوکنند
از سرگت و سی و گار و کراچی علم و هنر
ز فیض سعی و عمل و ز شمول علم و هنر
حیدر سست و زود آمدی از آردی با دین
چه سخت زود به آزادی امتحان دادند
پند دل کشیدش طبع به از مادرش در است
تهید چو طفل ز مادر جدا دل کشمبیر
مانند مادرش که از فرزندش جداست در است
چو مادری که ز فرزندش خواره جداست
از طبع مردم ایران هزاران سلام درود
ز سوی مردم ایران هزار گونه درود
درود ما به این شهر در است که
ز ما درود فراوان به شیر مردانی
محض درود ما بر روی شیران درود
بمروغ پاک شهیدان گمخونشان بر خاک
از ما درود بر روی کرمی که چراغ کس است
ز ما درود بر روی روح پر فتوح بزرگی
درود بر روی کرمی که اسباب شادمانی است
درود باد به روح مطهر اقبال

مردم را آن کنه

درود ما به این

مردم را آن کنه

شعر در این وصف
مردم را آن کنه

توابع

گفته شد هر اسم در جمله مستقیما " صاحب یکی ازین پنج حالت است :

(فاعلی ، مفعولی ، ندائی ، مسندی ، اضافی) .

اما گاهی اسم مستقیما " دارای حالت نحوی نیست بلکه تابع و پیرو اسم قبل از خود شود که در این صورت آنرا تابع و اسم تبعیت شده را متبوع گویند . مثال : ستاره و درخت خدا را سجده کنند .

ستاره : فاعل و متبوع ، (و) حرف ربط برای عطف ، درخت : معطوف به ستاره یا تابع ستاره . پیامبر خدا موسی - ع - با یاری حق، فرعون جبار را نابود گردانید .

پیامبر خدا : فاعل ، موسی : عطف بیان .

حسن و حسین هر دو امامان برحقند . حسن : مسند الیه ، حسین : معطوف به مسندالیه ، هر دو : تاکید معنوی .

اسم های تابع

عبارتند از : ۱ - عطف به حروف ۲ - عطف بیان ۳ - بدل ۴ - تاکید .

و همگی از جهت حالات نحوی پیرو متبوع خود هستند .

۱- عطف به حروف یا اسم معطوف

تابعی است که پس از حروف ربط (و ، یا ، چه ، هم ، نیز) قرار گیرد و از حالت متبوعش پیروی کند . امثله : مادرم و من روضه النبی پس ائمه بقیع - علیهم السلام - را زیارت کردیم .

مادرم : فاعل (و) حرف ربط برای عطف ، من : معطوف به مادر ، روضه النبی : مفعول ، (پس) : حرف ربط برای عطف . ائمه بقیع : معطوف به روضه النبی .
هم مادر هم پدر شایسته تکریمند . مادر : مسند الیه ، هم : حرف ربط برای عطف ، پدر : معطوف به مسند الیه .

معلم باش یا متعلم . معلم : مسند ، متعلم : معطوف به مسند .

یادآوری ۱ - گاه حرف ربط دو جمله را بهم مربوط سازد :

عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

xxx

چون سرآمد دولت شب های وصل بگذرد ایام هجران نیز هم

(حافظ)

یادآوری ۲ - اسم معطوف فقط از جهت حالت نحوی پیرو متبوع است ولی

از جهات دیگر (شناختگی و شماره) لازم نیست با متبوع برابری کند یعنی ممکن است متبوع معرفه و تابعش نکره یا متبوع مفرد و تابعش جمع باشد یا برعکس :

سلام بر حسین و یارانش . حسین : مفرد ، یاران : جمع .

زائران از نجف اشرف و شهری دیگر دیدن کردند . نجف : اسم معرفه . شهری : نکره .

۲- عطف بیان

تابعی است که معنی و مفهوم متبوع خود را واضحتر و روشنتر گرداند . مثال :

کتاب خدا قرآن در بیست و سه سال بر پیغمبر اکرم - ص - نازل شد .

کتاب خدا : مسند الهیه و متبوع . قرآن : عطف بیان .

خدای توانا نائب الامام خمینی رانصرت دهاد . نائب الامام : متبوع . خمینی : عطف بیان .

خدا به پیامبر خویش نوح - ع - گفت : در باره ستمگران (شفاعت از آنان) بامن گفتگو مکن . پیامبر خویش : مفعول غیر صریح . نوح : عطف بیان .

امام علی - ع - واضع علم نحو بود . امام : مسند الهیه ، علی : عطف بیان .

بادآوری - کلمه‌ئی که خواه به صورت مضاف الهیه خواه به صورت صفت (به عنوان نام خانوادگی) بعد از اسم اشخاص می‌آید عطف بیان شمرده میشود زیرا مفهوم نام قبل از خود را آشکارتر میسازد . نظیر حسن بنی صدر . صادق قطب زاده . بهمن عدالت . علی حقیقت‌ساز . مرتضی مطهری . سید عبدالحسین دستغیب . مهدی بازرگان . جلال الدین فارسی . محمد یزدی . سید محمود طالقانی . سید روح الله خمینی .

و اگر این قبیل کلمات جانشین اسم پیش از خود شوند در حکم اسم خواهند بود مثل :

عدالت . مصدق . مطهری . دستغیب . محلاتی . منتظری . سعیدی .

۳- بدل

تابعی است که بلافاصله پس از متبوعش قرارگیرد و مقصود اصلی گوینده باشد .

مثال : آن کتاب برگش پاره شد . برگ : بدل ، آن کتاب : متبوع .

علی علمش از سرچشمه رسالت بود . علمش : بدل . علی : متبوع .

معروفترین انواع بدل در فارسی

الف - بدل کل از کل یا بدل مطابق

آن است که تابع بر کل متبوع خود دلالت کند .

مثال : رسول خدا نوح - ع - نهصد و پنجاه سال مردم را به خداشناسی دعوت کرد .
یادآوری - هر عطف بیان را میتوان بدل کل از کل دانست . اما هر بدلی عطف بیان نیست .

ب - بدل جزء از کل

آنست که بر جزء متبوع دلالت کند . مثال : آن درخت شاخه اش شکست . شاخه .
بدل جزء از کل . گلستان را نصفش خواندم . گلستان . مفعول صریح . نصفش . بدل
جزء از کل . آن دزد را دستش بریدند . دستش . بدل جزء از کل .

ج - بدل اشمال

آن است که (تابع) یکی از متعلقات (متبوع) باشدنه جزئی از آن . مثال :
علی - ع - علمش عالمان را متحیر ساخته است . علی . فاعل ، علمش . بدل اشمال .
عمرو عاص نیرنگش مسلمانان را پریشان ساخت . عمرو عاص . فاعل ، نیرنگش . بدل اشمال .

۴- تأکید

لفظی است که گوینده برای استواری و تأکید منظور خویش یا جهت رفع تردید
احتمالی از شنونده بکار میبرد . مثال . برادرت برادرت از سفر آمد . برادرت . فاعل ، برادرت .
تأکید ، از . حرف اضافه ، سفر . مفعول غیر صریح ، آمد . فعل .

یادآوری — در عطف بیان و بدل و تاکید ذکر متبوع بدان جهت است که ذهن

مخاطب را برای شنیدن مطلبی دربارهٔ تابع و اهمیت دادن بدان آماده سازیم .

انواع تاکید

تاکید بردو نوع است . لفظی ، معنوی .

تاکید لفظی . آن است که عین لفظ را مکرر سازند . مثال . بلال حبشی احد احد گویان
بار شکنجه را تحمل میکرد . آفرین آفرین بر سمیه . خدایا خدایا نمایش موسی و فرعون را
(۱)
تکرار کن .

تاکید معنوی . آن است که گوینده با واژه های (خود ، خویش ، خویشتن) مقصود و
منظور خود را موءکد و استوار سازد . مثال . آن بیمار خودش راه رفت . آن بیمار . فاعل ،
خودش . تاکید معنوی .

عالم که کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رهبری کند؟

(سعدی)

او . مسند الیه . خویشتن . تاکید معنوی .

من خود او را دیدم . من . فاعل . خود . تاکید معنوی .

۱ — سُمیه . نام مادر عمار یاسر بود . همان قهرمان زنی که به جرم یکتا پرستی ! شربت
شهادت را مردانه نوشید ولی تن به ننگ کفر نداد . برای آشنائی با برخی مجاهدان و
جانبازان صدر اسلام رجوع کنید به تاریخ (الامام علی) تالیف دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود
مورخ و محقق شهیر مصری .

انواع تاکید معنوی

اسم مفرد را با کلماتی نظیر (خود ، خویشتن) مؤکد سازند . مثال : تو خود .
حدیث مفصل بخوان ازین مجمل .

دو تن یا دو چیز را با الفاظی نظیر (هردو ، هردوشان ، هردوتن) مؤکد سازند .
معاویه و یزید هردو ستمگر بودند .

جمع را — بالفاظی نظیر (همه ، همه شان ، همگی) مؤکد سازند . مثال : یاران حسین
همه شان نزد خدا مقربند . یاران حسین : مسند الیه ، همه شان : تاکید معنوی .

یادآوری ۱ — متکلم برای تاکید گفتار خویش ممکن است از قیود تاکید (البته ،
یقینا ، مسلما ، قطعاً ، بدون شک ، هرآینه) یا از صیغه های قسم همچون واللّه ،
باللّه ، به جان تو ، به جان خودم ، استفاده کند .

سعدی گوید :

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
و در جای دیگر :

بهجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود نیززد آنکه وجودی زخود به بازارند
یادآوری ۲ — گذشته از اسم ، دیگر اجزاء سخن (فعل ، صفت ، قید) نیز به جهت
تاکید تکرار میشوند . شاهد از رهی معیری :

بردل پاکان نیفتد سایه آلودگی داغ ظلمت برجبین صبح روشن نیست نیست
نیست در خاطر مرا اندیشماز گردون رهی رهرو آزاده را پروای رهن نیست نیست

اقبال پاکستانی شاعر و رهبر باهدف در تهییج مسلمانان گوید :

خاور همه مانند غبار سراهست یکناله خاموش و اثر باخته آهی است

۴۶ خا در سینه اش آهی و ناله رخا در سینه اش که اثر از آن نیست

بیا غیره

مردمان گره کرده مردم است که تا به کنه که یک نوری از گره های بسیار - ای مردم که در هند و سرهند و عراق و جهان هسته
هر ذره این خاک گره خورده نگاه می است

از خواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز .
ز یاد از زلف و کوشه های اردایی - ظاهر زنی و ساریات خورشیدی آن -
فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ
همه دستان از آب شده از این خورشیدی شهرهای زلف - سار حرم - ای مردم خا در دو مرتبه ، سحر جان
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ
معمار حرم ، باز به تعمیر جهان خیز
در بار کنده

از خواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز .
از فراسین بر خیزید

عربی در فارسی و برخی قواعد املائی

قبلاً "گفتیم پس از آنکه ایرانیان حق پرست با دیانت مقدس اسلام آشنا شدند و با اعراب در آمیختند بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی به علاوه کلمات بیشماری از زبان عربی در زبان و ادب فارسی رواج یافتند گذشته از این گروهی از دانشمندان ایران زمین، خود از مروجان ادب و معارف اسلامی شدند و آثاری گرانبها در علم، ادب، دین، اخلاق و مذهب به زبان عربی به رشته تحریر در آوردند.

از این رو برای آشنائی بیشتر با متون ادب فارسی شایسته است کلمات و مشتقات عربی مستعمل در فارسی را نیکو بشناسیم.

در این بخش برخی نکات لازم از مقدمات صرف عربی تاحدی که با فارسی مربوطند و فوایدی که از این آشنائی بدست میآید و نیز پاره‌ئی از ترکیبات عربی را که در گفتگوی روزانه بکار میروند به اختصار ذکر میکنیم (۱).

انواع فعل

فعل از نظر زمان سه نوع است (ماضی، مضارع، امر).

۱ - نکاتی چند هم در دروس گذشته به اختصار یاد شده‌اند.

فعل ماضی

آن است که بر انجام شدن کاری یا پدید آمدن حالتی در گذشته دلالت کند.

مثال : قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ . همانا مؤمنان رستگار شدند . هَبَّتِ الرِّيحُ . باد وزید .

فعل مضارع

آن است که بر وقوع کاری یا حدوث حالتی در حال یا آینده دلالت کند . مثال :

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ . فقط ترا میپرستیم و تنها از تو یاری میخواهیم . يَبْرُدُ الْهَوَاءُ فِي الشِّتَاءِ . هوا در زمستان سرد میشود .

فعل امر

کلمه ئی است که به وسیله آن انجام دادن کاری را از مخاطب بخواهیم . مثال :

آمُوا بِاللَّهِ . ایمان آورید به خدا . أَعْطِنِي كِتَابَكَ رَجَاءً . لطفاً " کتاب خود را به من بده .
هریک از این سه نوع فعل دارای چهارده صیغه یا شخص است . شش صیغه برای غائب ،
شش صیغه برای حاضر ، دو صیغه برای برای متکلم .

فعل مجرد و مزید

فعل از جهت حروف اصلی و زوائد بر چهار گونه است : ثلاثی مجرد ، ثلاثی مزید فیه ،

رباعی مجرد ، رباعی مزید فیه .

فعل ثلاثی مجرد

آن است که نخستین صیغهٔ ماضیش از سه حرف درست شده باشد . مانند **أَمَرَ** : فرمود . **قَالَ** : گفت . **وَجَدَ** : یافت .

فعل ثلاثی مزید

آن است که نخستین صیغهٔ ماضیش گذشته از سه حرف اصلی دارای یک یا دوسه حرف زائد باشد . مانند **أَحْسَنَ** : نیکی کرد . **اخْتَارَ** : برگزید . **اسْتَفْرَأَ** : آموزش خواست . که در اولی (**أ**) در دومی (**أ ، ت**) و در سومی (**أ ، س ، ت**) زائدند .

فعل رباعی مجرد

آن است که نخستین صیغهٔ ماضیش از چهار حرف اصلی درست شده باشد . مانند **هَنْدَسَ** : اندازه گرفت . **وَسَّوَسَ** : اندیشه بد در دل گذرانید .

فعل رباعی مزید

آن است که نخستین صیغهٔ ماضیش گذشته از چهار حرف اصلی دارای یک یا دو حرف زائد باشد مانند **تَزَلَّزَلَ** : لرزید . **أَطْمَأَنَّ** : آرامش یافت . که در اولی (**ت**) و در دومی (**أ ، ن**) زائدند .

یادآوری — از میان افعال چهارگانه مذکور، آموزش مصادرتلاثی مزید به دو جهت ضروریتر است :

۱ — کثرت استعمالشان در فارسی ۲ — داشتن اوزان قیاسی و در نتیجه سهولت

در امر فراگیری .

معروفترین ابواب ثلاثی مزید

باب	ماضی	مضارع	مصدر	همچون	ماضی	مضارع	مصدر معنی
إِفْعَالٌ	أَفْعَلُ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ	"	أَعْلَنُ	يُعْلِنُ	إِعْلَانٌ إِشْكَارٌ سَاخْتَنُ
تَفْعِيلٌ	فَعَّلَ	يُفْعِلُ	تَفْعِيلٌ	"	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تُعْلِيمٌ يَأَدُّ دَاوِنُ
مُفَاعَلَةٌ	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	"	عَايَنُ	يُعَايِنُ	مُعَايِنَةٌ يَأْزِدُ بِدُكْرِنُ
أَفْتِعَالٌ	أَفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	أَفْتِعَالٌ	"	اجْتَمَعَ	يَجْتَمِعُ	اجْتِمَاعٌ يَكْرُدُ آمِدُنُ
أَفْعِلَالٌ	أَفْعَلُ	يَفْعَلُ	أَفْعِلَالٌ	"	أَصْفَرَا	يَصْفَرُ	أَصْفَرَارٌ يَزْرُدُ كِرَائِدِنُ
أَنْفِعَالٌ	أَنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	أَنْفِعَالٌ	"	أَنْقَطَعَ	يَنْقَطِعُ	أَنْقِطَاعٌ يَبْرِدُنُ
تَفَاعُلٌ	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	"	تَصَادَفَ	يَتَصَادَفُ	تَصَادُفٌ يَبْرُخُورُ دُكْرِنُ
تَفَعُّلٌ	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	"	تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدُّمٌ يَبِيشُ أَفْتَادِنُ
أَسْتِفْعَالٌ	أَسْتَفْعَلُ	يَسْتَفْعِلُ	أَسْتِفْعَالٌ	"	أَسْتَنْصَرَ	يَسْتَنْصِرُ	أَسْتِنْصَارٌ يَأْرِي خَوَاسْتِنُ

لازم و متعدی

فعل از جهت کامل شدن معنی با (فاعل) یا با (فاعل و مفعول) بر دو نوع

است : لازم و متعدی .

فعل لازم

فعلی است که معنیش با فاعل تمام شود و به مفعول صریح محتاج نباشد . مثال :

جاء الحقُّ . حق آمد . زهق الباطلُ . باطل رفت . لا تكسلُ . تنبلی مکن .

فعل متعدی

فعلی است که معنیش با فاعل تنها تمام نشود و به مفعول صریح محتاج باشد .
مثال : خَذَلَ اللهُ الظَّالِمِينَ : خدا ستمگران را خوار ساخت .

معلوم و مجهول

فعل از نظر انتسابش به (فاعل) یا به (مفعول) بر دو نوع است :
معلوم و مجهول .

فعل معلوم

آن است که به فاعلش نسبت دهیم . مثال : خَلَقَ اللهُ الْإِنْسَانَ : خدا آدمی را آفرید . يُكْرِمُ الطَّالِبُ مُعَلِّمَهُ : دانشجو معلم خود را گرامی میدارد . در این دو مثال (الله ، الطالبُ) فاعلند .

فعل مجهول

آن است که به مفعول نسبت داده شود . مثال : خُلِقَ الْإِنْسَانُ : آدمی آفریده شد . يُكْرَمُ الْمُعَلِّمُ : معلم گرامی داشته میشود .

تبصره — مفعولی که پس از فعل مجهول بیاید و جای فاعل را بگیرد نایب فاعل و در فارسی مسندالیه نامیده شود . در دو مثال پیش (الانسان ، المعلمُ) نایب فاعلند .

طرز مجهول ساختن ماضی

برای مجهول ساختن ماضی معلوم ، حرف پیش از آخر را مکسور و حروف متحرک

قبل از آنها مضموم سازند . امثله :

ماضی معلوم	ماضی مجهول	ماضی معلوم	ماضی مجهول
أَمَرُ	أَمِرٌ	اِكتَشَفَ	اِكتَشِفُ
تَعَلَّمَ	تَعَلِّمُ	اِسْتَنْصَرَ	اِسْتَنْصِرُ

تبصره - اگر درمیان (۱) یا آخر (۲) ماضی معلوم (الف) اصلی باشد این حرف

در ماضی مجهول قلب به (ی) شود . مثال :

ماضی معلوم	ماضی مجهول	معلوم	مجهول
قَالَ	قِيلَ	دَعَا	دُعِيَ
أَجَابَ	أُجِيبَ	اِختَارَ	اِختِيرَ
اِسْتَعَانَ	اِسْتُعِينُ	اِسْتَدْعَى	اِسْتُدْعَى

طرز مجهول ساختن مضارع

نخستین حرف را مضموم و حرف پیش از آخر را مفتوح سازند . مثال :

مضارع معلوم	مضارع مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
يُكْتَبُ	يُكْتَبُ	يُكْتَفَى	يُكْتَفَى
يَأْمُرُ	يَأْمُرُ	يَسْتَغْفِرُ	يَسْتَغْفِرُ

۱ - فعل اجوف

۲ - فعل ناقص

تبصره - اگر در میان (۱) یا آخر (۲) مضارع معلوم (و ، ی) ساکن باشد ،

هریک از این دو حرف در مضارع مجهول قلب به (الف) شود . مثال :

مضارع معلوم	مضارع مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
يَقُولُ	يُقَالُ	يَدْعُو	يُدْعَى
يُجِيبُ	يُجَابُ	يُخْتَارُ	يُخْتَارُ
يُسْتَعِينُ	يُسْتَعَانُ	يُسْتَدْعَى	يُسْتَدْعَى

فعل سالم، غیر سالم

فعل مجرد از جهت داشتن یا نداشتن (حروف عله ، همزه ، دو حرف همجنس)

بر دو نوع است : سالم ، غیر سالم .

۱- فعل سالم

آن است که در نخستین صیغه ماضی مجردش ، حروف عله (و ، الف ، ی) وهمزه

و دو حرف همجنس نباشد . مانند كَتَبَ : نوشت ، أَحْسَنَ : نیکی نمود، از اصل (ح ، س ،

ن) . هُنْدَسَ : اندازه گرفت .

۲- فعل غیر سالم

آن است که در نخستین صیغه ماضی مجردش ، حرف عله یا همزه یا دو حرف

همجنس باشد و خود بر سه نوع است : (مهموز ، مضاعف ، معتل) .

۱- فعل اجوف .

۲- فعل ناقص .

۱ - فعل مهموز

آن است که یکی از حروف اصلیش همزه باشد . مانند امرٌ . فرمود . سألٌ . پرسید .
قرأٌ . خواند .

۲ - فعل مضاعف

آن است که دو تا از حروف اصلیش همجنس باشند . مانند شدٌ . سخت گرفت .
مضمضٌ . آب در دهان گردانید . تزلزلٌ . لرزید .

۳ - فعل معتل

آن است که یکی یا دو تا از حروف اصلیش حرف عله باشد . مانند وجدٌ . یافت .
صادٌ . شکار کرد . نوىٌ . نیت کرد .
فعل معتل خود بر چهار نوع است . مثال : اجوف ، ناقص ، لفیف .

۱ - فعل مثال

مثال یا معتل الفاء آن است که نخستین حرف اصلیش (۱) حرف عله باشد .
مانند وضعٌ . نهاد . یمنٌ . فرخنده شد .

۱ - فاء الفعل .

۲- فعل اجرف

اجوف یا معتل العین آن است که دومین حرف اصلیش (۱) حرف عله باشد .
مانند باع : فروخت . قال : گفت .

۳- فعل ناقص

ناقص یا معتل اللام آن است که سومین حرف اصلیش (۲) حرف عله باشد .
مانند غزا : جنگید . قضا : داوری کرد .

۴- فعل لفیف

آن است که دو تا از حروف اصلیش ، حرف عله باشند این دو حرف اگر پهلوی هم باشند فعل را لفیف مقرون گویند . مانند طوی : پیمود . و اگر پهلوی هم نباشند فعل را لفیف مفروق گویند . مانند وقی : نگهداشت . وفی : پیمان را بجا آورد .
تقسیمات اسم

اسم نظر به عدد برسه نوع است : مفرد ، مثنی ، جمع .

مفرد

آن است که بریک تن یا یک چیز دلالت کند . مثل : معلم ، معلمه : آموزگار

الباب : در .

۱- عین الفعل .

۲- لام الفعل .

مثنیٰ

آن است که بردو تن یا دوچیز دلالت کند . مثل : مَعْلَمَانِ ، مَعْلَمَيْنِ ، مَعْلَمَاتِنِ ، مَعْلَمَاتَيْنِ : دو آموزگار .

طرز ساختن اسم مثنیٰ

برای ساختن اسم مثنیٰ (... انِ ، ... ینِ) در آخر اسم مفرد میافزایند .
مثل : رُقْعَةٌ : رُقْعَتَانِ ، رُقْعَتَيْنِ : دو نامه . بَلَدٌ : بَلَدَانِ ، بَلَدَيْنِ : دو شهر .

جمع

آن است که برسه یا بیشتر دلالت کند . مثل : مَعْلَمُونَ ، مَعْلَمِينَ ، مَعْلَمَاتٌ :
آموزگاران . مَدَائِنٌ : شهرها . اَرَاضِيٌّ : زمین ها .

انواع جمع

جمع برسه نوع است : جمع مذکر سالم ، جمع مؤنث سالم ، جمع مکسر .

بنای جمع مذکر سالم

برای ساختن جمع مذکر سالم (۱) (... وِنِ ، ... ینِ) در آخر اسم مفرد میافزایند .
مانند رُوحَانِيٌّ : رُوحَانِيَّوْنَ ، رُوحَانِيَّيْنِ . زَائِرٌ : زَائِرُونَ ، زَائِرِينَ . مَلِيٌّ : مَلِيَّوْنَ ، مَلِيَّيْنِ .

جمع مذکر سالم ، مختص آدمی است .

بهای جمع مؤنث سالم

برای ساختن جمع مؤنث سالم (...ات) در آخر اسم مفرد میافزایند .
مانند عابِدَة . عابِدَات . کُبْرَى . کُبْرِيَات . کَلِمَة . کَلِمَات . مُفْرَدَة . مُفْرَدَات . صُفْحَة .
صُفْحَات .

تبصره - اگر در آخر اسم مؤنث تاء زایده (ة) باشد در جمع حذف شود .
مانند مَدِيرَة . مَدِيرَات . کَلِمَة . کَلِمَات . صُفْحَة . صُفْحَات . لُغَة . لُغَات .

جمع مکسر

آن است که صورت مفرد درهم شکسته شود . مانند اَرْض : اَرْضِي . وَقْت : اَوْقَات .
اِسْم : اِسْمَاء . اَسَامِي . اَمْر : اُمُور . اَوَامِر . تَجَارِب : تَجَارِبُ . رَسُول : رُسُل . قَدَم : اَقْدَام .
سِلْسِلَه : سِلْسَل . سُلْطَان : سُلْطَانِيْن . شَيْطَان : شَيْطَانِيْن . مَلِك : مَلُوك . حَبِيْب : حُبُبَاء ،
حُبُب . قَوْل : اقْوَال . حَقُّ : حَقُوق . حَرٌّ : اَحْرَار . جَبَل : جِبَال . وُسْط : اَوْسَاط .
فِرْعَوْن : فِرَاعِنَه . قَتِيْل : قَتَلِي . كَيْل : كَيْالِي . مَاء : مِيَاه . يَد : اَيَادِي ، اَيْدِي .
تبصره - جمع مکسر چنانکه از اسمش پیداست دارای قاعده معینی نیست و باید
به اهل فن یا کتب لغت مراجعه نمود . ولی در بسیاری موارد اسم های هموزن بسان هم
جمع بسته شوند و از این رو فراگرفتن آنها آسانتر گردد . این گونه جمع ها را که از یک
قاعده پیروی کنند جمع مطرُده یعنی تابع یک اصل نامند و در اینجا به ذکر معروفترین
آنها میپردازیم .

۱ - هر اسم که بروزن (تفعیل) باشد جمع مکسرش بروزن (تفاعیل) است .
مانند تعْرِيف : تعَارِيف . تَفْسِيْر : تَفَاسِيْر . تَقْسِيْم : تَقَاسِيْم .

- ۲- هر اسم که بروزن (مفعول) باشد جمع مکسرش بروزن (مفاعیل) است .
مانند مجنون : مجانین ، مجنی ، مجانی . معروف : معاریف . مکتوب : مکاتیب .
موزون : موازین .
- ۳- بروزن (فعیلة) جمعش (فعاثل) است . مثل : ذخیره : ذخائر .
فضیلة : فضائل . قرینه : قرائن .
- ۴- بروزن (فاعلة) جمعش (فواعل) است . مثل : دائره : دوائر . ضابطه :
ضوابط . قافیه : قوافی .
- ۵- بروزن (فاعل) جمعش (فعال فعلة گاهی افعال) است . مثل : حاکم :
حکام . زائر : زوار . طالب : طلاب . طلبه : عامل : عمال . عملة : کاتب : کتاب .
نائب : نواب . صاحب : صحبة . اصحاب .
- ۶- بروزن (فاعی) جمعش (فعاة) است . مثل : داهی : دهاه . راوی : رواه .
قاضی : قضاة . کافی : کفاه .
- ۷- بروزن (فعلة) جمعش (فعل) است . مثل : حکمه : حکم . سیره : سیر .
صیغه : صیغ . نعمة : نعم .
- ۸- بروزن (فعیل) جمعش (فعلاء فعال ، افلاء ، ندرتا " فعل) است . مثل :
حکیم : حکماء . صدیق : اصدقاء . صغیر : صغراء ، صغار . کبیر : کبراء ، کبار . نبی : انبیاء .
ولی : اولیاء . طریق : طرق . سبیل : سبل .
- ۹- بروزن (فلیل) جمعش (افلاء ، افلة) است . مثل : جلیل : اجلاء ، اجلة .
دلیل : ادلاء ، ادله . عزیز : اعزاء ، اعزه .
- ۱۰- بروزن (فعلة) جمعش (فعل ، فعال) است . مثل : سوره : سور . صوره : صور .
فرصه : فرص . نقطه : نقط . نقاط . نکته : نکت ، نکات . دیره : درر .

- ۱۱ - بروزن (مفعَل ، مفعَل ، مفعَلَة) جمع هر سه (مفاعِل) است . مثل : مُسجِد .
 مَساجِد . مَعْبَر . مَعابِر . مَكْرَمَة . مَكَارِم . مَدْرَسَة . مَدَارِس .
- ۱۲ - بروزن (فِعَال) جمعش (أَفْعَلَة ، فَعَل) است . مثل : سِلَاح . اسلِحَه .
 كِتَاب . كُتُب . لِسَان . أَلْسِنَة . إِمَام . أَيْمَة . زِمَام . أَرْمَة .
- ۱۳ - بروزن (فَاعُول) جمعش (فَوَاعِيل) است . مثل : جاسوس . جواسيس .
 قَانُون . قَوَانِين . نَامُوس . نَوَامِيس . طَاغُوت . طَوَاغِيت .
- ۱۴ - بروزن (فَعِيَه) جمعش (فُعَايَا) است . مثل : بَلِيَه . بَلَايَا . تَكِيَه . تَكَايَا .
 قَضِيَه . قَضَايَا . مَزِيَه . مَزَايَا . هَدِيَه . هَدَايَا .
- ۱۵ - بروزن (أَفْعُول ، أَفْعُولَة) جمع هر دو (أَفَاعِيل) است . مثل : اسلوب .
 أساليب . أسطورة . أساطير . أعجوبة . أعاجيب .
- ۱۶ - صفت مشبّهه که مذکرش بروزن (أَفْعَل) و مؤنث بروزن (فَعْلَاء) باشد
 جمع مکسر هر دو بروزن (فَعْل) خواهد بود . مانند أَحْمَر . حُمْرَاء ، حُمْر . أَحْوَر . حَوْرَاء ،
 حُور . أَصَم . صَمَاء ، صَم . أَعْمَى . عَمِيَاء ، عُمَى .
- ۱۷ - صفت تفضیلی بروزن (أَفْعَل) جمع مکسرش بروزن (أَفَاعِل) است . مانند
 أَصْفَر . أَصَاغِر . آخِر . أَوَاخِر . أَدْنَى . أَدَانِي . أَعْلَى . أَعَالِي . أَكْبَر . أَكَابِر . أَوَّل . أَوَائِل .
- ۱۸ - اسم ثلاثی مجرد (سه حرفی) جمع مکسرش غالبا " براین اوزان است :
 (أَفْعَال ، فُعُول ، فِعَال ، أَفْعَل) . مثل : أَدَب . آدَاب . رَبِّ . أَرِيَاب . بَاب . أَبْوَاب .
 بَحْر . أَبْحَار . بَحُور . بَحَار . أَبْحُر . بَيْت . بِيُوت ، أَبْيَات . دَار . دِيَار . دُور . أَدْوَار .
 لُصْ . لُصُوص . مَلِك . مَلُوك . ذِئْب . ذِئَاب . كَلْب . كِلَاب ، أَكَلْب . نَفْس . أَنْفَاس .
 ابْن . أَبْنَاء . نَفْس . نَفُوس ، أَنْفُس .
- ۱۹ - اسم رباعی مجرد جمع مکسرش بروزن (فَعَالِل) است . مانند ثَعْلَب .
 ثَعَالِب . دِرْهَم . دِرَاهِم . فَلْفَل . فَلَالِل .

اسم جامد و مشتق

اسم از جهت آنکه از اصل فعل جدا شده ، یا مستقلاً " پدید آمده باشد بردونوع است . جامد ، مشتق .

جامد

اسمی است که واضع یا واضعین لغت مستقلاً " برای اشیاء یا اشخاص وضع کرده باشند .
مثل : أُمٌّ ، بِنْتُ ، ابْنُ ، آدَمُ ، جَمَادٌ ، نَبَاتٌ ، حَيَوَانٌ ، رُوحٌ ، زَعْفَرَانٌ ، عَسَلٌ ، نَهَارٌ .
لَيْلٌ ، الشَّمْسُ ، القَمَرُ ، جَعْفَرٌ ، يُوْسُفٌ ، قَلَمٌ .

مشتق

اسم کسی یا چیزی است که علماء صرف و لغت سازان با توجه به قواعد معین دستوری از اصل فعل گرفته باشند . مانند اِسْتَعْلَامٌ ، عَالِمٌ ، عِلْمٌ ، عَلِيمٌ ، أَعْلَمُ ، تَعَلَّمَ ، مُتَعَلِّمٌ ، مَعْلَمٌ ، مَعْلُومٌ که همگی از (علم) مشتق شده اند .

انواع اسم مشتق

مشتقات عبارتند از : اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبیه ، صفت تفضیلی ، صیغه مبالغه ، اسم آلت ، اسم زمان ، اسم مکان ، مصدر میمی ، مصدر مزید .

۱- اسم فاعل یا صفت فاعل .

اسمی است مشتق از فعل معلوم که بخودی خود برکننده کاری دلالت کند . مانند سائق : راننده . ناصر : یاری کننده . مفید : سود بخش . مُتَهِمٌ (به کسر هاء) : تهمت زننده .

طرز ساختن اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد

اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد (سه حرفی) بروزن فاعل بنا شود . امثله :

ماضی	معنی	اسم فاعل	معنی
أَمَرَ	دستور داد	أَمْرٌ	دستور دهنده
قَالَ	گفت	قَائِلٌ	گوینده
مَضَى	گذشت	مَاضٍ	گذرنده
وَجَدَ	یافت	وَاجِدٌ	یابنده

طرز ساختن اسم فاعل از فعل غیر ثلاثی مجرد

اسم فاعل از فعل غیر ثلاثی مجرد بروزن مضارع معلوم ساخته میشود بدین ترتیب

که حرف مضارعة (نخستین حرف) را برداشته بجایش میم مضمومه (م) گذارند و حرف پیش از آخر را اگر مکسور نباشد مکسور سازند . امثله :

ماضی غیر ثلاثی مجرد	معنی	مضارع معلوم	اسم فاعل	معنی
أَثْمَرَ	میوه داد	يُثْمِرُ	مُثْمِرٌ	میوه دهنده
أَرْسَلَ	فرستاد	يُرْسِلُ	مُرْسِلٌ	فرستنده
أَسْتَمَعَ	گوش داد	يَسْتَمِعُ	مُسْتَمِعٌ	گوش کننده
أَعَانَ	یاری کرد	يُعِينُ	مُعِينٌ	یاری کننده
تَجَسَّسَ	جستجو کرد	يَتَجَسَّسُ	مُتَجَسِّسٌ	جستجو کننده
تَزَلَّزَلَ	لرزید	يَتَزَلَّزَلُ	مُتَزَلِّزٌ	لرزنده

۲- اسم مفعول یا صفت مفعولی

اسمی است مشتق از فعل مجهول که بخودی خود وصف کسی یا چیزی کند که کار برآن واقع شده است. مانند مخلوق : آفریده شده. مُصطفی : برگزیده . معان : یاری کرده شده .

طرز ساختن اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد

اسم مفعول را از ثلاثی مجرد مجهول برون (مفعول) میسازند . امثله :

معنی	اسم مفعول	معنی	ماضی مجهول	ماضی ثلاثی مجرد
شنیده	مُسْمُوع	شنیده شد	سَمِعَ	سَمِعَ
پرسیده	مَسْئُول	پرسیده شد	سَأَلَ	سَأَلَ
گفته شده	مَقُول	گفته شد	قِيلَ	قَالَ
داوری کرده شده	مَقْضِي	داوری - کرده شد	قُضِيَ	قَضَى

طرز ساختن اسم مفعول از فعل غیر ثلاثی مجرد

اسم مفعول را از فعل غیر ثلاثی مجرد برون مضارع مجهول میسازند بدین ترتیب

که حرف مضارعه (نخستین حرف) را برداشته بجایش میم مضمومه قرار میدهند . .

امثله :

معنی اسم مفعول	معنی اسم مفعول	مضارع مجهول	مضارع معلوم	ماضی معلوم غیر ثلاثی مجرد
برگزیده	برگزیده میشود	يُنْتَخَبُ	يُنْتَخِبُ	اِنْتَخَبَ
مستنصر : یاری - خواسته	یاری خواسته میشود	يَسْتَنْصَرُ	يَسْتَنْصِرُ	اَسْتَنْصَرَ
برگزیده	برگزیده میشود	يُصْطَفَى	يُصْطَفِي	اِصْطَفَى
مکرم : گرامی - شمرده شده	گرامی داشته میشود	يُكْرَمُ	يُكْرِمُ	اَكْرَمَ
ترجمه شده	ترجمه میشود	يُتْرَجَمُ	يُتْرَجِمُ	تْرَجَمَ
لرزانیده شده	لرزانیده میشود	يَزْلَزَلُ	يَزْلِزِلُ	زَلَزَلَ

تبصره - در چهار باب از ابواب ثلاثی مزید (اسم فاعل و اسم مفعول) مشابه

هستند . چنانکه دیده میشود .

باب	ماضی	مضارع معلوم	اسم فاعل	معنی	مضارع مجهول	اسم مفعول	معنی مصدر
اِفْتِعَالُ اَجَوْفٍ اِخْتَارَ	يُخْتَارُ	مُخْتَارٌ	:	برگزیننده	يُخْتَارُ	مُخْتَارٌ	: برگزیده اِخْتِيَارٌ
اِفْتِعَالُ مِضَاعَفٍ اِشْتَقَ	يُشْتَقُ	مُشْتَقٌ	:	جداشونده	يُشْتَقُ	مُشْتَقٌ	: جدا کرده اِشْتِقَاقٌ شده
مِفَاعِلَةُ مِضَاعَفٍ مَسَّ	يُمَاسُ	مُمَاسٌ	:	ساینده	يُمَاسُ	مُمَاسٌ	: ساییده مُمَاسَةٌ
تِفَاعِلُ مِضَاعَفٍ تَضَادَ	يَتَضَادُ	مُتَضَادٌ	:	ضدیت کننده	يَتَضَادُ	مُتَضَادٌ	: ضدیت کرده شده تَضَادٌ

آن است که بر وصفی ثابت دلالت کند مانند حَسَن : نیکو . جَبَان : ترسو .
شُجاع : دلیر . طَاهِر : پاک .

صفت مشبیه دارای اوزان قیاسی نیست و باید از کتب مربوط یا اهل فن آموخت
معروفترین اوزان صفت مشبیه عربی در فارسی :

الف - (فَعِيل) مثل : جَدید : نو . شَرِیف : بزرگوار ، عزیزبارجمند . نبی :
پیامبر . وصی : جانشین .

ب - (فَعُول) مثل : سَکُور : سپاسگزار . صَبُور : شکیبا . ضَجُور : دلتنگ .

ج - (فَعِل) مثل : حَجِل : شرمنده . حَشِن : درشت ، زبر . ضَجِر : دلتنگ .

قَطِن : زیرک .

د - (فَعَل) مثل : رَبَّ : پرورش دهنده . سُهَل : آسان . صَعَب : سخت .

ه - (فَعْلان) مثل : حَیران : سرگشته . عَطشان : تشنه . غُضبان : خشمگین .

تبصره - صفت مشبیه اگر بررنگ یا عیب یا زیور دلالت کند دارای دو وزن معین

و قیاسی است . یعنی مذکر بروزن أَفْعَل و مؤنث بروزن فَعْلَاء است . امثله :

أَبْيَضٌ ، بَيْضَاءٌ ، سَفِيدٌ ، أَسْوَدٌ ، سَوْدَاءٌ ، سِيَاهٌ .

أَصْفَرٌ ، صَفْرَاءٌ ، زَرْدٌ ، أَعْمِيٌّ ، عَمِيَاءٌ ، نَابِيْنَا .

أَصْمٌ ، صَمَاءٌ ، كَرٌ ، أَبْكَمٌ ، بَكْمَاءٌ ، لَالٌ .

أَحْوَرٌ ، حَوْرَاءٌ ، سِيَاهُ عَيْنٍ ، أَزْهَرٌ ، زَهْرَاءٌ ، دَرَخْشَانٌ .

۴ - صفت تفضیلی

هرگاه دو موصوف در صفتی مشترک باشند صفتی که موصوفی را بر موصوف دیگر برتری و افزونی دهد صفت تفضیلی نامیده شود . مثال : الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ . علم از ثروت برتر است . الْإِسْلَامُ أَعَزُّ مِنَ النَّعْمِ . اسلام عزیزترین نعمت ها است .
اوزان صفت تفضیلی

و و و

صفت تفضیلی دارای وزن معین و قیاسی است یعنی مذکر بروزن (افعَل) و مؤنث

آن (فعْلَى) است . امثله :

أَخْرَجُ ، أَخْرَجَتْ . دیگر ، ادنی ، دنیا . نزدیکتر ، فرومایه تر .

أَصْفَرُ ، صَفْرَى . کوچکتر . أَعْظَمُ ، عَظْمَى . بزرگتر .

أَعْلَى ، عَلِيَا . بالاتر . أَفْضَلُ ، فَضْلَى . برتر .

تبصره - اسمی را که برتری و تفضیل میدهند مفضل و اسم دوم را مفضل علیه گویند .

در مثال های پیش (الْعِلْمُ ، الْإِسْلَامُ) مفضل هستند و (الْمَالُ ، النَّعْمُ) مفضل علیه .

و اگر مفضل علیه بر چند کسی یا چند چیز دلالت کند صفت تفضیلی معادل صفت عالی فارسی

خواهد بود . مثال : مُحَمَّدٌ أَعْلَمُ النَّاسِ . محمد داناترین مردم است . ذَلِكَ الْكَوْكَبُ الْكَبِيرُ

الْكَوَاكِبِ . آن ستاره بزرگترین ستاره هاست .

۵ - صیغه مبالغه

آن است که بر بسیار دارنده صفتی دلالت کند یا شغل و پیشه را برساند . مانند

خَبَّازٌ . نانوا . دَلَّالٌ . بسیار دلیل آورنده . فَهَامَةٌ . بسیار دانا .

معروفترین اوزان

دو وزن از اوزان صیغه مبالغه در فارسی بیشتر رواج یافته اند .

۱- (فَعَال) مانند بُرَّاز : پارچه فروش . حُدَّاد : آهنگر . غَفَّار : بخشایشگر .

صَبَّاح : رنگرز .

۲- (فَعَالَةٌ) مانند أَمَّارَةٌ : بسیار دستور دهنده . عَلَّامَةٌ : بسیار دانا . كَوَّامَةٌ :

سرزنشگر .

۶- اسم آلت

آن است که برابراز کار دلالت کند . مانند مَقْرَاضٌ : قبیچی . مَرُوحَةٌ : بادبزن .

اوزان اسم آلت

اسم آلت دارای سه وزن معروف است :

۱- (مِفْعَل) مانند مَبْرَدٌ : سوهان . مَجْمَرٌ : آتشدان . مِدْفَعٌ : توپ .

۲- (مِفْعَلَةٌ) مانند مَسْطَرَةٌ : خطکش . مَلْحَفَةٌ : روانداز . مَلْعَقَةٌ : قاشق .

۳- (مِفْعَال) مانند مَصْبَاحٌ : چراغ . مَكِّيَالٌ : پیمانہ . مِيزَانٌ : ترازو .

تبصره - بسیاری از اسم های آلت جامدند یعنی از فعل مشتق نشده اند از قبیل

شَوْكَةٌ : چنگال . سُلْمٌ : نردبان . سَيْفٌ : شمشیر .

۷- اسم زمان

اسمی است که بخودی خود بر زمان وقوع فعل دلالت کند ، و دارای دو وزن

معروف است .

- ۱- (مَفْعَل) مانند مَغْرِب : زمان غروب . مَوْعِد : زمان پیمان بستن .
 ۲- (مَفْعَل) مانند مَطَّلَع : هنگام برآمدن . مَعْهَد : هنگام پیمان بستن .

۸- اسم مکان

اسمی است مشتق که بخودی خود بر مکان وقوع فعل دلالت کند ، و مانند اسم زمان

دارای دو وزن معروف است .

۱- (مَفْعَل) مانند مَسْجِد : سجده گاه . مَوْقِف : ایستگاه . مَغْرِب : غروب گاه .

۲- (مَفْعَل) مانند مَعْبَر : گذرگاه . مَلْجَأ : پناهگاه . مَزَار : زیارتگاه .

مَطَار : فرودگاه .

مصدر و انواع آن

مصدر کلمه ئی است که بر کار یا حالتی بدون قید زمان دلالت کند . مانند

اِسْتِغْفَار : آمرزش خواستن . اَكَلَ : خوردن . تَعْلِيم : یاد دادن . زِرَاعَة : کشاورزی .

شُرْب : نوشیدن . ضَرْبَة : یک بار زدن . قُدْرَة : توانائی . كِتَابَة : نویسندگی . مَرْحَمَة :

مهربانی . مَيْمَنَة : فرخندگی . يَمَن : فرخنده بودن .

معروفترین مصادر عربی مستعمل در فارسی

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد که سماعیند و اوزان مُتَنَوِّع دارند . مانند اِبَاء :

خودداری . اَمْر : دستور دادن . بَيْع : فروختن . تِجَارَة : بازرگانی . حُسْن : نیکوئی .

شِرَاء : فروختن . قِرَاءَة : خواندن . كَهْوَلَة : پیری . لَمَس : بسودن . یَسْر : آسانی .

۲- مصادر ثلاثی مزید ورباعی مجرد ورباعی مزید که قیاسی و باقاعده هستند و چنانکه گفتیم نه باب از مصادر ثلاثی مزید مانند احسان ، تَفْرِیح ، مُعَايَنَه... و یک باب رباعی مجرد مانند تَرْجَمَه و دو باب از مصادر معروف رباعی مزید مانند اطمینان ، تَزَلُّزُل از مشتقات شمرده شوند .

۳- مصدر میمی - آن است که در اولش میم زائده باشد مانند مَبْحَث . گفتار .
مَمَات . مردن .

طرز ساختن مصدر میمی

از فعل ثلاثی مجرد برونز مَفْعَل (۱) یا مَفْعِل (۲) بنا شود - مانند مضرب . زدن .
منظر . نگاه کردن . ۲- مانند مورد . فرود آمدن . موضع . نهادن .

تبصره - این دو وزن ممکن است در مورد اسم زمان یا مکان هم بکار روند .

مصدر میمی از غیر ثلاثی مجرد ، مشابه و هموزن اسم مفعول است ولی معنی مصدر دارد مانند مستنبت . فهمیدن ، استنباط شده . مَوَّید . یاری کردن ، یاری شده . مَصْطَلَح . اصطلاح کردن ، اصطلاح شده .

گاه مصدر میمی را برونز (مَفْعَلَه) (۳) بنا کنند . مانند (محبه) (۴) . محمده
مساله . مساءه . معیشه . معصیه . مغفره . مقدره . مکرمه . مهابه . موده

۱- به فتح اول ، سکون دوم ، فتح سوم .

۲- به فتح اول ، سکون دوم ، کسر سوم .

۳- به فتح میم و سکون دوم و حرکات سه گانه سوم و فتح چهارم .

۴- رسم الخط فارسی محبت ، محمذت ، مسالت .

۴ - مصدر مَرَّه - آن است که بر شمارش و کمیت فعل دلالت کند و از ثلاثی مجرد بروزن (فَعَلَّه) (۱) ساخته شود . مانند جَلَسَه . یک بار نشستن . جَلَسَاتِن ، جُلَسْتَيْن . دوبار نشستن . جَلَسَات . چند بار نشستن . نَظَرَه . یکبار نگریستن . نَظَرَاتِن ، نَظَرْتَيْن . دوبار نگریستن . نَظَرَات . چند بار نگریستن .

۵ - مصدر نوع - آن است که بر هیئت (۲) و چگونگی انجام شدن فعل دلالت کند ، از ثلاثی مجرد بروزن (فَعَلَّه) (۳) بنا شود همچون جَلَسَه . طرز نشستن . زِينَه . زیور کردن . نَعْمَه . بخشش ، مایه آسایش ، احسان .

۶ - مصدر صناعی - کلمه‌ای است مختوم به (ی) نسبت متصل به (ه) تانیث مانند آدمیه (۴) انسانیه . ابدیه . اولویه . ثنویه . رهبانیه . طفولیه . عربیه . کیفیه . هویه . وحدانیه .

تبصره - این دسته کلمات در صورتی مصدرند که فاقد موصوف باشند مانند طفولیه . بچگی . کیفیه . چگونگی . و اگر وابسته به موصوفی باشند صفت نسبی خواهند بود . مانند الدروس العربیه . درسهای عربی . السلسله القاجاریه . الخلفاء الفاطمیه .

تشخیص کلمات فارسی از عربی و املاء بعضی کلمات مورد اختلاف

از هفت طریق میتوان کلمات فارسی را از عربی تشخیص داد :

اول - با راهنمایی کتب لغت

کتبی که ماخذ و ریشه کلمات را ذکر کرده اند مانند لغتنامه دهخدا ،

فرهنگ معین .

- ۱ - به فتح اول ، سکون دوم فتح سوم . ۲ - رسم الخط فارسی هیأت .
 ۳ - به کسر اول ، سکون دوم ، فتح سوم . ۴ - رسم الخط فارسی آدمیت . انسانیت .
 ابدیت .

دوم — به وسیله حروف چهار گانه و هشت گانه

هر واژه مشتمل بر یکی از حروف (ژ، پ، چ، گ) فارسی است مانند زاله .
پناه . چاره . نگاه .

یادآوری — ممکن است کلماتی مستمل بر حروف چهار گانه فوق یا دیگر حروف الفباء از زبان غیر عربی وارد فارسی شده باشند مانند اتم . بسکتبال . پارالل . پریز . دکتر . دیپلم . دیکتاتور . رزرو . ریل . سمینار . سینما . شوماژر . فوتبال . کنترل . کمیسیون . کودتا . کیلو . گاراز . گرامافون . گرم . لیسانس . مد . مدرن . میلی گرم . و هر کلمه مشتمل بر یکی از حروف (ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق) عربی است نظیر ، ثمر ، ضرر ، باطن . ظاهر . احمد . صابر . قبل . بعد .

استثناء " چند واژه فارسی مانند تپانچه . تپیدن . غلتیدن . سد . شست ... مسامحتا " (۱) یا عادتاً " با حروف (ط ، ص) نوشته میشوند .
سوم — با نشانه تشدید

کلمات مشدد معمولاً عربی هستند مانند شدت . مدت . ذرة . ذلت . غره .
مشدد . مشبه . تجسس . جبار . غفار . جلاد . عزت .
یادآوری — در فارسی چند واژه محدود ؛ (دره . بره . گله . واژه . دوم . سوم . پله . امید) وجود دارند که گاهی با تشدید و زمانی بی تشدید بکار میروند .

۱ — رسم الخط عربی — مسامحة .

چهارم - با نشانه های جمع یا جمع مکسر

اسمائی که با نشانه های جمع مذکر سالم یا جمع مؤنث سالم جمع بسته شده یا به صورت جمع مکسر بکار رفته اند معمولاً "عربیند". جمع مذکر سالم مانند زائرون، زائرین، زارعون، زارعین، کاتبون، کاتبین، ملیون، ملیین.

جمع مؤنث سالم مانند اخراجات، حسنات، کلمات، مترادفات، مناسبات، مسلمات، عبادات.

جمع مکسر مانند انبیاء، اسامی، اسماء، ائمه، افراد، اولاد، تکالیف، دراهم، دیار، مکارم، نکات، نکت، هدایا.

جمع بستن واژه های فارسی مانند (بازرس، باغ، دارو) با نشانه های (...ین، ات، جات) خطاست.

پنجم - با علامت تنوین

هر کلمه ای که صحیحاً تنوین گرفته باشد عربی است. مثلاً، "الزما"، "فورا".

مالا، "نسبه"، "یوما"، "وکاله"، "ذاتا"، "موقتا"، "ابتداء"، "کفاله"، "سلام علیکم"، "علی ای حال".

تبصره - کلمه تنوین دار را ^{نون} نامند و چنانکه گفتیم تنوین بر سه نوع است رفع، نصب، جر: ($\frac{و}{و}$)

مَقْرُ تَنْوِین

تنوین رفع را بالای حرف آخر کلمه متمایل به چپ و تنوین جر را زیر حرف آخر قرار میدهند مانند سلام ^وعلی محمد، تنوین نصب را بالای الفی میگذارند که در آخر کلمه افزوده اند نظیر حتما، "ذاتا"، "فورا"، "مثلاً"، "نظماً"، "نقیماً".

تبصره ۱- نام هائی که آخرشان همزه یا (ة) مدوّره است تنوین نصب را بالای همان همزه یا (ة) قرار میدهند مانند ابتداءً . جزءً . حقیقَةً . قریبَةً . نسبَةً و تالیه ...

اگر (ت) آخر کلمه از حروف اصلی باشد تنوین نصب را بالا (الف) زائده میگذارند . نظیر اثباتاً . ذاتاً . موقتاً ...

تبصره ۲- در فارسی غالباً " به هر اسم صاحب تنوین نصب (الف) میافزایند . مثلاً " . مسامحتاً " . غفلتاً " . نسبتاً " . حقیقتاً " . وکالتاً " . ذاتاً " . اثباتاً " . نفیاً " . احياناً " .

تبصره ۳ - تنوین مخصوص کلمات عربی است ولی بعضی مردم تعدادی کلمات غیر عربی را مانند دوم . سوم . جان . زبان . ناچار . ناگزیر . تلفن . تلگراف . اشتباهاً " منون ساخته میگویند : دوماً " . سوماً " . جانا " . زبانا " . ناچاراً " . ناگزیراً " . تلفناً " . تلگرافاً " . صواب آنکه بگویند : ثانياً " . ثالثاً " . باجان . با زبان . بناچار . بناگزیر . با تلفن . با تلگراف . یا از ناچاری . از ناگزیری . تلفنی . تلگرافی ...

ششم - با نشانه همزه

کلماتی که در میان یا آخرشان همزه باشد معمولاً " عربینند نظیر مسائل . مسأله . سؤال . شأن . لؤم . لؤوم . لؤؤلؤ . دؤاء . جزء . زهراء . رافسة . رؤؤف . نداء . وفاء . رؤؤوس . رئیس . ریاسه . قراءه . هیئته (۱) .

۱ - سه کلمه اخیر را به فارسی چنین نویسند : ریاست . قرائت . هیأت .

الف و همزه ، فرق میان آن دو

الف همیشه ساکن و جایش در وسط یا پایان کلمه است مانند باغ . جویا . عام .

عصا .

ولی همزه مثل دیگر حروف ، هم حرکت و سکون قبول میکند و هم میتواند در اول

و میان و آخر کلمه جای گیرد . همچون ابر . اگر . جزء . لوء^ل . لوء^ل . مساله . انشاء .
منشأ . مأخذ .

تبصره ۱ - در عربی کلمات صاحب همزه اصلی را (مهموز) گویند .

تبصره ۲ - در زبان فارسی همزه فقط در آغاز کلمه میآید . مانند اختر . اسب .

افکندن . افتادن . ایران . ایرج . ابر . اگر . استخوان . اسپهبد . استخر و کلماتی که

دارای همزه وسط یا آخرند چنانکه گفتیم از عربی گرفته شده اند .

طرز نوشتن همزه وسط کلمه

همزه میانی با توجه به حرکت و سکون خود یا حرف قبلش صاحب یکی از سه مقر

(و ، ی ، الف) میگردد . ازین قرار :

۱ - اگر مضموم باشد یا ساکن و ماقبلش مضموم : مقرش (و) خواهد بود مثال :

رُوءُوف ! لُوءُوم (۱) لُوءُوم (۲) لُوءُوس . شُوءُون . رُوءُوس . مَسُوءُول مَوُوءُنت . رُوءُویا .

۲ - اگر مکسور باشد یا ساکن و ماقبلش مکسور : پایگاهش (ی) خواهد بود نظیر

سائل . رئیس . لثیم . نائل . فوائد . ذئب . افئده .

۱ - لُوءُوم بروزن زبون : فرومایه ۲ - لُوءُوم بروزن دزد : فرومایکی ۳ - واژه زاعو (زن تازه‌زا)

نیز واژه‌های بیگانه مانند لائوس . مائو . کاکائو ، برخلاف قاعده فوق ، مسطور و معمول گشته اند .

۳ - اگر مفتوح باشد یا ساکن و ماقبلش مفتوح : روی (الف) قرار گیرد مانند
مَسَّالَهُ . رَأْسُ . مَأْخُذٌ . مَأْيُوسٌ . مَأْمُورٌ .

تبصره ۱ - همزه مفتوح میانی در صورتیکه ماقبلش مضموم باشد پایگاهش (و) خواهد بود . مانند مَوْذِنٌ . مَوْئِدٌ . مَوْثِرٌ . مَوْكِدٌ . سَوَّالٌ . فَوَّادٌ .

تبصره ۲ - همزه مفتوح میانی در صورتیکه ماقبلش مکسور باشد مقرش (ی) خواهد بود . نظیر رِئَاسَتٌ . (تلفظ فارسی ریاست) لِئَامَتٌ . خَطِيبَةٌ . سَيِّئَةٌ .

واژه‌های همزه دار فارسی و طرز نوشتن آنها

سه نوع واژه‌های فارسی صاحب دو (یاء) متوالی پس از قلب (یاء) نخستین به همزه مهموز قلمداد شده اند .

نوع اول - واژه‌های بسیط که دارای دو (ی) اصلی متوالی‌مانند آیین . آیینه . بوییدن . پاییز . پاییدن . پایین . رویدن . روینه . زاییدن . گراییدن . موبین . موبینه .

و چون به زبان آوردن دو (ی) متوالی در یک کلمه ثقیل است برای رفع ثقاله (ی) نخستین را با صدائی قریب به همزه تلفظ میکنند و در کتابت خردک نشانه‌ئی بسان همزه عربی روی دندان (ی) مقلوب میگذارند تا یادآور همین حرف (ی) باشد با توجه بدین قاعده کلمات مذکور پس از دگرگونی چنین میشوند . آئین . آئینه . بوییدن . پاییز . پاییدن . پائین . روئیدن . روئین . زائیدن . گرائیدن . موئین . موئینه . نوع دوم - واژه‌های فارسی یا غیر فارسی که در آخرشان (ی) باشد . مانند نای . نی . دائی . قاضی . داعی . پارتی .

این نوع کلمات هنگام الحاق به (ی) نکره برطبق قاعده پیش چنین میشوند . نائی . نیئی . دائیئی . قاضیئی . داعیئی . پارتیئی .

نوع سوم - واژه‌هایی که دو (یاء) متوالی غیر اصلی در آخرشان عارض شود
بظوریکه اولی جانشین کسره باشد و دومی علامت اسم نکره . مثل : ستاره‌ئی . دریائی .
در توضیح این مطالب ذکر دو نکته لازم است .

نکته اول - اسمی که مضاف باشد یا موصوف بیا به (ی) نکره ملحق شود حرف آخرش
الزما " مکسور است نظیر ملتِ فلسطین . مردمِ حماسه آفرین . عاشقِ کشوری آزاد .

نکته دوم - چهار گونه از کلمات اگر مضاف یا موصوف باشند به عوض کسره (یائی)
مکسور خواهند داشت (این حرف مکسور در زبان گفتار (ی) و در کتاب در نقش (همزه)
خواهد بود و عبارتند از :

الف - واژه‌های فارسی ولاتین مختوم به (ه) ناملفوظ نظیر مایهٔ افتخار . رزمندهٔ
فداکار . بودجهٔ هنگفت . نمرهٔ مفت .

ب - کلمات عربی مختوم به (تاء) مدوره که در فارسی حکم (ه) ناملفوظ دارند
مانند رقعۀ شما . کلمهٔ زیبا . ثمرهٔ چاپلوسی ! جایزهٔ سلطنتی !

ج - واژه‌های فارسی و غیر فارسی مختوم به (الف) خواه مفرد باشند خواه جمع
نظیر دریای شمال . جای معصیت . سرای قیامت . چشم‌های خائن . ناله‌های بیهوده .
روسنای گمنام . عصای موسی - ع - نفت‌های عربستان . سنای آمریکا . لومومبای قهرمان .

د - واژه‌های مختوم به (و) ساکن ماقبل مضموم مانند بانوی خانه . کدخدای
ده . سخنگوی مطلق . زالوی خونخوار .

نتیجه

واژه‌ئی که عوض کسره ، (ی) پذیرفته است در اتصال به (ی) نکره چون برخورد
دو (ی) در یک کلمه موجب دشواری تلفظ است ، برای رفع دشواری (ی) نخستین را

همزه تلفظ کنند و در کتابت شکل مصغر نیمه اول (ی) را روی دندان نه خود (ی) قرار دهند
 لذا کلمات مانحن فید پس از دگرگونی چنین میشوند . ستاره‌ئی . نمره‌ئی . نتیجه‌ئی .
 جائی . دریائی . سراهائی . روزهای . دانشجویی . حقوقی . عصائی . نفت هائی .
 سنائی .

چهار نکته دیگر

۱ - واژه مختوم به (ه) ناملفوظ بی‌تاء مدور عربی در حکم (ه) ناملفوظ اگر
 مضاف یا موصوف باشد حرف (ه) به حال خود باقی‌مانده بالایش شکل نیمه مصغر (ی)
 قرار میدهیم و آن را طبق قاعده یاد شده مکسور تلفظ میکنیم . مانند معاینه پزشک .
 نمره عینک . میوه گران . فروشنده بیانصاف .
 و اگر به (ی) نکره متصل شود باز نقش (ه) باقی خواهد ماند مانند میوه‌ئی . تشنه‌ئی .
 رقعہ‌ئی . بودجه‌ئی .

۲ - (ه) ناملفوظ در پایان واژه‌های پارسی در اصل پهلوی (گ) بوده‌لذا
 در اتصال به (ان) جمع یا در اتصال به (ی) مصدریه اصل خود باز گردد . **مثال**
 افتاده . افتادگان . افتادگی . دونده . دوندگان . دوندگی . فرزانه . فرزندگان .
 فرزانگی . ستاره . ستارگان . واژگان . پله . پلکان .

۳ - کلمات عربی مختوم به (تاء مدوره) را در فارسی به دو صورت مینویسند .
 اگر (تاء) آخر به تلفظ در آید کشیده نوشته شود . مثل . اجابت . استعانت . جهالت .
 جهت . دقت . رشادت . سلامت . صفت . عبادت . فرصت . قرابت . کهولت . نیابت .
 صورت . حالت .

و اگر تاء آخر به تلفظ در نیاید مدور نوشته شود . مانند سوره . آیه . جزوه . کلمه . استفاده .
 تبصره . ترجمه . داعیه . سلسله . عاطفه . فائده . قافیه . قباله . مسأله . مصالحه .

۴ - ندرتا " کلمه‌ی واحد باد و املاء و دومعنی در فارسی بکار رفته‌اند . مثل
مصاحبه . گفتگو . مصاحبت . همنشینی . ذلّه شدن . بیچاره و مضطر شدن . ذلت دیدن ،
خواری دیدن .

اراده به دو معنی ، چنانکه درین دو مثال ملاحظه میکنید :

بلال حبشی مسلمانی با اراده بود .

او به رسول اکرم - ص - ارادت میورزید .

هفتم . از تغییر کلمات .

معنی کلمه فارسی فقط با الحاق پیشوند یا پسوند تغییر میکند . مثلاً " (خرد ،

هوش ، کار ، بهرام ، کاشان ، آب) اسمند .

ولی (بخرد ، خردمند ، بیهوش ، باهوش ، هوشمند ، هوشیار ، همکار ، بهرامی ،

کاشانی ، آبی) صفتند .

نیز دانا : صفت ، رفت ؛ فعل ماضی ، رو ؛ فعل امر . اما دانائی ، رفتار ، روش . اسم

مصدرند .

نیز (توان ، ران ، پوی ، گوی) فعل امرند ولی (توانا ، راننده ، پویا ، پویان ،

گویا ، گوینده) صفتند .

اما دگرگونی کلمه عربی ، هم با افزایش حروف زائد در اول و میان و آخرش و هم با تغییر

اعراب حروف صورت میگیرد .

در امثله زیر به تغییر کلمات و معانی آنها دقت نمائید :

کَتَبَ . نوشت . مکتوب . نوشته ، جمعش مکاتیب . کَاتِب . نویسنده ، جمعش کَاتِبُونَ ،

کَاتِبِينَ ، کتاب . کِتَابَةٌ . نویسندگی . کِتَاب . نامه ، جمعش کُتُب . مَكْتَب . محل نوشتن .

مَكْتَبَةٌ : کتابخانه ، جمع هردو : مَكَاتِبُ ، مَكَاتِبَةٌ وَ تَكَاتِبُ : بهم نامه نوشتن . سِئَالٌ : پرسیدن جمعش أَسْئَلَةٌ ، مَسْأَلَةٌ : پرسش جمعش مَسَائِلُ . سَائِلٌ : پرسنده ، جمعش سَائِلُونَ ، سَائِلِينَ ، سِئَالٌ : سؤال . مَسْؤُولٌ : خواسته ، پرسیده شده . تَسَائِلٌ : ازهم پرسیدن . عِلْمٌ : دانست . عِلْمٌ : دانش . عَالِمٌ : دانا . عَلِيمٌ : دانشمند . عِلْمَةٌ : علامه . بسیار دانا . أَعْلَمٌ : داناتر . مَعْلُومٌ : دانسته . تَعْلِيمٌ : یاد دادن . مُعَلِّمٌ : آموزگار . تَعَلَّمَ : یاد گرفتن . مُتَعَلِّمٌ : دانش آموز . أَعْلَامٌ : آگاه کردن . اِسْتِعْلَامٌ : آگاهی خواستن .

تبصره - برخی کلمات عربی مستعمل در فارسی نیز با کمک پیشوند تغییر معنی میدهند . نظیر ادب . عقل . سفر . که اسمند .

ولی با ادب . با عقل . بیادب . بیعقل . همسفر . صفتند .

این گونه کلمات معدود را باید از راههای دیگر (اشتقاق ، حروف مخصوص عربی) شناخت

اینک سه کلمه یاد شده و مشتقات آنها

(أَدَبٌ) : آداب ، اُدیب ، اُدبِی ، تَأْدِیب ، مَوْءَدَّبٌ .

(عَقْلٌ) : عَقُولٌ ، عَاقِلٌ ، عَقِیلٌ ، عَقْلَاءٌ ، مَعْقُولٌ ، تَعَقُّلٌ .

(سَفَرٌ) : اَسْفَارٌ ، سَفِیرٌ ، سَفْرَاءٌ ، مُسَافِرَةٌ ، مُسَافِرٌ .

در این ابیات از ناصر خسرو کلمات فارسی و عربی را تعیین کنید .

خداوند تن و عقل و روانست	به نام آنکه دارای جهانست
دل و جان در رهش بیجان بمانده	خرد را درک او حیران بمانده
زهر شرحی که من دانم برونست	به هر وصفی که گویم زان فزونست

شناخت حروف اصلی کلمات عربی برای کمک به درس املاء

گفته شد که از آغاز پیدایش زبان دری تاکنون تعداد بیشماری کلمات عربی املائی و غیر املائی به فارسی راه یافته اند و با گذشت زمان به رنگ و لهجه فارسی درآمده اند و ایرانی گردیده اند. از جمله کلمات عربی مستعمل در فارسی لغاتی هستند که در ساختمان آنها حروف هشتمانه املائی مخصوص عربی یعنی (ت ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ق) بکار رفته اند نظیر اصلاح ، ظالم ، طمع ، ناقص ، اثر ، تبعیض) و به علت آنکه در گویش فارسی معمولاً " رعایت ادای مخارج حروف نمیشود در درس املاء مشکلاتی پدید میآید اما با آموزش قواعد املائی ذیل میتوان بار مشکلات را سبکتر ساخت .

چگونه حروف اصلی و زائد را تشخیص دهیم؟

علماء صرف و نحو برای آنکه حروف اصلی کلمه‌ئی را از زائد مشخص سازند آنرا با حروف میزان (ف ، ع ، ل) میسنجند . مثلاً میگویند .
أَمْرٌ بَرُوْزْنَ فَعَلٌ . قُلْ بَرُوْزْنَ فَعَلٌ هَرَسَه حَرْفِ اَصْلِيْنَ .
و اگر کلمه‌یی دارای چهار یا پنج حرف اصلی باشد ، لام الفعل میزان را مکرر سازند .
مثلاً "دِرْهَمٌ بَرُوْزْنَ فَعَلٌ" دارای چهار حرف اصلی سَفْرَجَلٌ بَرُوْزْنَ فَعَلٌ (باسه لام) صاحب پنج حرف اصلی است .

و اگر در کلمه‌یی حرفی زاید باشد عین همان حرف را به قرینه در میزان میآوردند مثلاً " وَاِجِدْ ، سَائِلٌ ، نَاصِرٌ ، كَافِيٌّ بَرُوْزْنَ (فَاعِلٌ) و چون (الف) در فاعل زائد است در کلمات موزون هم (الف) زائد و بقیه حروف اصلی هستند . نیز کلمات مقروءه . مکتوبه . مأمور . موزون . بَرُوْزْنَ مَفْعُولٌ . دو حرف (م ، و) زائد و بقیه اصلی هستند .

در جدول ذیل به مقایسه کلمات و قرینه سازی ها توجه کنید

حروف زائد	حروف اصلی	موزون	میزان
همزه ، الف	ح ، س ، ن	احسان	اِفعال
ت ، ی	همزه ، ل ، ف	تألیف	تَفْعیل
م ، الف ، ه	ک ، ت ، ب	مکاتبة	مُفاعِلَه
ت ، د	ق ، د ، م	تقدم	تَفَعَّل
ت ، الف	ص ، د ، ف	تصادف	تَفَاعَلَ
همزه ، ت ، الف	ک ، ش ، ف	اکتشاف	اِفتِعال
همزه ، ج ، الف	ع ، و ، ج	إعوجاج	اِفْعِلال
همزه ، ن ، الف	ص ، ر ، ف	انصراف	اِنْفِعال
همزه ، س ، ت ، الف	غ ، ف ، ر	استغفار	اِسْتِفعال
ه	ت ، ر ، ج ، م	ترجمة	تَفَعَّلَه
همزه ، ن ، الف	ط ، م ، ا ، ن	اطمینان	اِفْعِلال
ندارد	ج ، ع ، ف ، ر	جعفر	فَعَّل
ی	ج ، د ، د	جدید	فَعَّل
ل ، الف ، ه	ع ، ل ، م	علامة	فَعَّالَه
همزه	ک ، ب ، ر	اکبر	اَفْعَلَ
الف	ک ، ب ، ر	کبری	فُعِّل
همزه	ص ، ف ، ر	اصفر	اَفْعَلَ
الف ، همزه	ص ، ف ، ر	صفراء	فَعَّلَه
م ، الف	ک ، ی ، ل	مکیال	مُفعال

برای تشخیص حروف اصلی از زائد میتوان راهی کوتاهتر بیمود یعنی چندکلمه همخانواده را پهلوی هم نوشت و حروفی که در همه کلمات بکار رفته اند حروف اصلی شمرد . مثال :

تمیز . تمایز . امتیاز . ممتاز (م ، ی ، ز) اصلی .

ناطق . ناطق . ناطقین . مُنطِق . اِسْتِنطَاق . مُسْتَنْطِق . (ن . ط . ق) اصلی .

عَرِيضَة . عَارِض . مَعْرُوض . اِعْتِرَاض . مُعْتَرِض . تَعَرُّض . مُتَعَرِّض . (ع ، ر ، ض) اصلی .

حَضْرَة . حَضْرَات . حَضَارَة . حَاضِر . حَاضِرَة . حَاضِرِينَ . مَحْضَر . مَحَاضِر . اِسْتِحْضَار .

مُسْتَحْضَر . (ح . ض . ر) اصلی .

بَصَارَة . بَصِيرَة . بَصَّار . بَاصِر . أَبْصَار . تَبْصِرَة . اِبْتِصَار . مُبْصِر . اِسْتِصَار . (ب .

ص . ر) حروف اصلی و بقیه زائدند .

یکی از فوائد شناسائی حروف اصلی و زائد یادگرفتن این قاعده مهم املائی است :

کلمات همخانواده در حروف اصلی مشترکند

به عبارت دیگر حروف اصلی^(۱) در همه کلمات همخانواده ثابت میمانند

در نظام آموزش جدید معلمان ورزیده این قاعده املائی را به نوآموزان یاد میدهند

و خردسالان با آموختن املاء هر کلمه ، املاء چندین واژه مربوط بدان را بسادگی در ذهن میسپارند .

با آشنائی مختصر با مصادر مزید و دیگر مشتقات عربی مستعمل در فارسی میتوان چند قاعده املائی دیگر را به خاطر سپرد .

۱ - به استثناء حروف عله (و ، الف ، ی) که دگرگون میشوند .

۱- هر کلمه بروزن (تَفْعِيل ، تَفْعَلَة ، تَفْعَل ، تَفَاعُل) باشد حرف اولش (ت)

خواهد بود . مثال برای هرکدام :

تَفْعِيل . چَوْن . تَصْرِيف . تَثْمِير . تَعْمِير . تَكْثِير . تَحْذِير . تَحْبِيب . تَحْرِيم .
تَشْوِيق . تَصْنِيف .

تَفْعَلَة چَوْن تَصْفِيَة . تَهْوِيَة . تَقْوِيَة . تَرْبِيَة (۱) . تَعْرِيَة . تَسْلِيَة (۱) . تَبْصَرَة .

تَفْعَل چَوْن تَفْحُص . تَجَسُّس . تَرْسُل . تَشْبِث . تَحْصُن . تَعْبُد . تَقْدُم . تَأْخُر .

تَفَاعُل چَوْن تَنَاقُص . تَضَاد (۲) . تَصَاحُب . تَهَاجُم . تَبَادُل . تَكَامُل .

و جمعشان مانند تَصَانِيف . تَصْنِيفَات . تَقْدِمَات . تَنَاقُضَات .

۲- هر کلمه بروزن اِفْتِعَال باشد حرف اولش همزه وسومش (ت) خواهد بود مانند:

اِقْتِدَار . اِمْتِثَال . اِعْتِلَاء . اِنْتِظَار . اِسْتِثْبَاه . اِرْتِبَاط . اِنْتِثَاب . اِنْتِفَاع .

و در صورتی که نخستین حرف اصلی در این وزن یکی از حروف (ص ، ض ، ط ، ظ) باشد

(ت) تبدیل به (ط) خواهد شد مانند اصْطِنَاع از اصل (ص ن ع) اِضْطِرَاب از ض ر ب .

اِطَّلَاع از ط ل ع . اِظْطِلَام از ظ ل م . و در جمعشان مانند اِقْتِدَارَات . اِطَّلَاعَات . اِضْطِرَابَات .

اعتبارات نیز حروف اول (ا) و سوم (ت) یا (ط) خواهد بود .

۳- هر مصدر بروزن اِفْعَال . اِفَالَة . اِنْفِعَال . و هر جمع مکسر بروزن اَفْعَال حرف

اولش همزه (ا) خواهد بود . مثال برای هرکدام :

مصدر بروزن (اِفْعَال) مانند اِكْرَام . اِحْسَان . اِحْقَاق . اِمِضَاء . اِحْبَاب .

اِيضَاح . اِيثَار .

۱- رسم الخط فارسی : با (تاء) کشیده .

۲- در اصل : تضادد .

بروزن (اِفَالَةٌ) مانند اِفَاضَةٌ ، اِعَانَةٌ ، اِصَابَةٌ ، اِطَاعَةٌ ، اِجَابَةٌ .

بروزن (اِنْفِعَالٌ) مانند اِنزِوَاءٌ ، اِنكِسَارٌ ، اِنقِطَاعٌ ، اِنهْدَامٌ ، اِنطِبَاقٌ .

جمع بروزن (اَفْعَالٌ) مانند اَسْمَارٌ ، اَشْخَاصٌ ، اَبْصَارٌ ، اُمُوالٌ ، اُبْیَاتٌ .

۴ - هر مصدر بروزن (اِسْتِفْعَالٌ یا اِسْتِفَالَةٌ) سه حرف اولش (ا ، س ، ت) میباشد

به عبارت ساده تر هر کلمه هفت حرفی که صدای (اِسْت) در اولش بشنویم سه حرف نخستین

(ا ، س ، ت) خواهد بود . مثال :

(اِسْتِفْعَالٌ) مانند اِسْتِفْعَارٌ ، اِسْتِحْکَامٌ ، اِسْتِیْضَاحٌ ، اِسْتِشْهَادٌ ، اِسْتِدْعَاءٌ ، اِسْتِعْمَارٌ ،

اِسْتِعْرَابٌ .

(اِسْتِفَالَةٌ) مانند اِسْتِفَادَةٌ ، اِسْتِفَاضَةٌ ، اِسْتِزَادَةٌ ، اِسْتِشَارَةٌ ، اِسْتِمَالَةٌ ، اِسْتِعْنَاءٌ ، اِسْتِجَابَةٌ .

دانش آموزی که همین قاعده اخیر را آموخته است در دوره زندگی سه حرف (ا ، س ، ت)

را در باب استفعال درست خواهد نوشت و گفتار آن مدعی را که گفته است : (اِسْتِخْرَاجٌ)

دوازده صورت املائی دارد ؛ عالمانه زد میکند .

معانی برخی ترکیبات عربی مستعمل در فارسی

گذشته از کلمات مفرد و اشعار و ضرب المثل های عربی و احادیث نبوی و آیات

قرآنی که در نظم و نثر فارسی بکار رفته اند . بسیاری از ترکیبات عربی هم عیناً در فارسی

معمول گردیده اند که در این جا به نقل منتخباتی چند از فرهنگ فارسی تالیف دکتر محمد معین -

رحمت الله علیه - قناعت میشود .

آتی الذِّکْرُ : آنچه گفته خواهد شد . آخِرُ الأَمْرِ : سرانجام . اِبَاعِنِ جِدِّ : پدر بر پدر .

اِبْتِدَاءٌ به ساکن : آوردن کلمه ای که حرف اول آن ساکن باشد . بِيَمَقْدَمِهِ : ناگهانی .

اِبْدُ الدَّهْرِ : پایان روزگار . اَبْقَاهُ اللهُ : خدا او را جاوید بدارد . اِبْنُ السَّبِيلِ : مسافری

که در وطن خود توانگر است ولیکن در سفر محتاج شده باشد (شرع مقدس اسلام دستور

میدهد چنین درماندهئی را صرفنظر از دین و آئینش، بهرهئی از اموال زکات ببخشند تا خرج راهش کند) ابن الوقت . آنکه هر دم به رنگی در آید . اجتماع النقیصین . فراهم آمدن چیزی با نقیض خود مانند حرکت و سکون ، و این محال است . أجره المثل . مبلغی است که پس از انقضاء مدت اجاره از روی آقران و نظایرش مورد اجاره تعیین شود . أجره المسمی . مبلغی است که در عقد اجاره برای اجاره بها معین شود . احدى الحسینین . یکی از دونیکی . مالک بن سنان گفت . یا رسول الله به خدا سوگند که ما در میان احدى الحسینینیم که آن ظفر است یا شهادت و هر دو صورت مطلوب و مرغوب ماست) . احسن الخالقین . نیکوترین آفرینندگان . احسنت . نیکو کردی ، آفرین . احکم الحاکمین . داورترین داوران . الحمد لله . ستایش خدا راست . اخو الزوجه . برادر زن . اخیر الذکر . در آخر یاد شده . ادا م الله ظله . خدا سایه او را پایدار بدارد . ادرکنی . دریاب مرا . (هنگام دعاء خطاب به امامان مخصوصاً "علیّ" و صاحب الزمان - علیهما السلام - گویند یا علیّ ادرکنی . یا صاحب الزمان ادرکنی . ارحم الراحمین . مهربانترین بخشاینندگان . ارواحنا فداءه . روان های ما فدای او باد . استغفر الله . از خدا آمرزش میخواهم . اسفل السافلین . پستترین مراتب . اظهر من الشمس . آشکارتر از خورشید . اعلاه الله . خدا او را بلند گرداند . اللهم فلاحهم . مهمتر پس مهمتر ، به ترتیب اهمیت . الباقيات الصالحات . آثار و کارهای نیک که از آدمی پس از مرگ بجای ماند . الحکم لله . داوری خدای راست . العلم عند الله .

در اشعار ذیل از مولوی کلمات عربی را تعیین کنید :

نام خود وان علی مولا نهاد	... زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولاى (۱) اوست	گفت آن کو را منم مولا و دوست
بند رقیبت ز پایت برکنند	کیست مولا آنکه آزادت کند
همچو سرو و سوسن آزادی کنید	ای گروه مومنان شادی کنید
۱ - التفات شاعر به حدیث معروف رسول اکرم - جن - در محل غدیر خم : (من كنت مولا فهدا علی مولا)	

دانش نزد خدا است. الْعَهْدَةُ عَلَى الرَّاوى . به گردن روایت کننده . این ترکیب راهنگامی
بکار برند که در نقل داستان یا روایت در شک باشند . الْعِيَاذُ بِاللّهِ . پناه بر خدا .
اللّهُ أَكْبَرُ . خدا بزرگتر است ، خدا برتر و بالاتر (از همگان) است . اَللّهُمَّ ارْزُقْنَا .
خدایا روزی کن ما را . اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ . خدایا رحمت فرست بر محمد و
کسان محمد . النَّارُ وَالْعَارُ . آتش ، نه ننگ . شمشیر ، نه ستم (مراد آنست که سوختن
در آتش برزندگی ننگین رحمان دارد) قَالَ الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللّهُ عَلَيْهِمَا . الْمَوْتُ
حَيْرٌ مِّنْ رُّكُوبِ الْعَارِ . مرگ ، بهتر از سواری بر ننگ است . اِلَى الْاَنِّ . تا کنون . اِلَى غَيْرِ النَّهْيَةِ .
تا بینهایت . اُمُّ الْخَبَائِثِ . مادر پلیدی ها یعنی می (مأخوذ است از حدیث نبوی) .
الْخَمْرُ اُمُّ الْخَبَائِثِ فَمَنْ شَرِبَهَا لَمْ تَقْبَلْ صَلَاتُهُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا . می مادر پلیدی هاست پس
هرکس آنرا نوشید نمازش چهل روز پذیرفته نخواهد بود . اَمُ الْفَسَادِ . مایه تباه کاری .
اميرالمؤمنين . سرور مؤمنان . (شیعه این لقب را مختص علی بن ابیطالب - ع - میدانند) .
اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا . همانا گشودیم (فتح کردیم) برای تو گشودنی آشکار .
اِنَّا لِلّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ . همانا ما از خدائیم و همانا به سوی او باز گردنده ایم .
اِنْ شَاءَ اللّهُ . اگر خدا خواهد . (هنگام عزم کردن بر کاری بر زبان آرند) . اولوا العزم .
صاحبان کوشش و ثبات . پیمبران عمده که بر پیمان های بسته با خدای متعال کوشش و ثبات
ورزیده اند و آنان مؤسس ادیان بزرگ و صاحب کتاب و شریعت آسمانی هستند و عبارتند
از نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد - علیهم السلام - اهل الذمه . کتابیان
(جهودان ، ترسایان ، گبران) که جزیه پردازند و در پناه مسلمانان محفوظ باشند .
اَيَّدَهُ اللّهُ . خدا او را تائید کند . بِئْسَ الْبَدَلُ . جانشین بد . بَرِيءٌ الذِّمَّةِ . آنکه تعهد
یا دینی به گردن ندارد . بِعَوْنِ اللّهِ . به یاری خدا . بِالْمَالِ . سرانجام . بِبَقِيَّةِ اللّهِ .
باقی گذاشته خدا . در مدح صاحب الزمان - عج - مأخوذ از آیه ۸۷ سوره ۱۱ (بِبَقِيَّةِ اللّهِ
خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . باقی گذاشته خدای برای شما بهتر است اگر باور دارید .

بلا تشبیه . بدون تشبیه (در مورد تنزیه به هنگام گفتگو از امری که با مقام الهیت یا بزرگان
 دین سازگار نیست استعمال شود) **بِلَا مُتَّصِدِي** : پیسرپرست . **بِنَاءً عَلٰی هَذَا** : بنابراین .
بَيْنَ الطُّلُوعَيْنِ : بین طلوع دو صبح (کاذب و صادق) **تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى** = **كِرَّةً** " **بَعْدَ أُخْرَى** =
مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى : یک بار پس از بار دیگر ، پیایی . **تَبَارَكَ اللهُ** : فرخنده ، بسیار نیکوکار
 است خدا (در مورد تحسین و تعجب استعمال شود) **تَارَكَ الصَّلَاةَ** : ترک کننده نماز .
تَحْتَ الْحِمَايَةِ : در پناه ، کشوری که در حمایت کشوری قوی قرار دارد . **تَكْبِيرًا لِأَحْرَامٍ** .
 یکی از ارکان نماز است ، و آن گفتن (**الله أكبر**) است و جوبا پس از نیت . **ثَابِتُ الرَّأْيِ** .
 دارای اندیشه نافذ . **جَائِزُ التَّصَرُّفِ** : آنکه در اموال خود حق تصرف دارد . **جَدِيدًا لِإِحْدَاثٍ** .
 نوینباد . **جَزَاكَ اللهُ** : خدا ترا پاداش دهد . **حَاشَا وَكَلَّا** : به هیچوجه . **حَتَّى الْإِمَّاكُنْ** =
حَتَّى الْقُوَّةُ = **حَتَّى الْمَقْدُورُ** = **مَهْمَا أَمَكُنْ** : به اندازه توانائی . **حَجْرُ الْأَسْوَدِ** : سنگی است
 سیاه رنگ که بر دیوار کعبه منصوب است و زائران خانه خدا هنگام طواف کعبه **تَبَرَكًا** آن را
 لمس کنند . **حُسْبُ الْحَالِ** : درخور حال . **حُسْبِنَا اللهُ** : خدا ما را کافی است . **حُقُّ الْبُوقِ** :
 باج سبیل . **حُقُّ الْقَدَمِ** : پایمزد . **خَالِصًا لِلَّهِ** : باصفای نیت نسبت به خدا . **دَاءُ الثُّغْلَبِ** :
 عارضه ریزش مو . **دَائِمُ الْخَمْرِ** : آنکه به نوشیدن می معتاد باشد . **دَارُ الْوِكَاالَةِ** : محل وکالت
 وکیل دادگستری . **دَامَ ظِلُّهُ** : سایه اش پاینده باد . **دَفْعُ الْوَقْتِ** : وقت گذرانی . **ذَوَالْجِحَّةِ** :
 آخرین ماه از سال قمری مسلمانان . **ذَوِي الْعُقُولِ** : خردمندان . **رَأَى الْعَيْنِ** : دیدن به چشم .
رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ : بخشایش خدا بر او باد . **رَقِيقُ الْخَلْقِ** : نرمخوی . **زَائِدُ الْوَصْفِ** : بیش از
 حد بیان . **سَابِقُ الذِّكْرِ** : پیش گفته . **سُبْحَانَ اللهِ** : منزه می شمارم خدا را . **سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ** :
 سرور فرستادگان ، (لقب محمد - ص - رسول الله) **شَدِيدُ الْقُوَى** : سخت نیرو (لقب
 جبرائیل) **شَقُّ الْقَمَرِ** : شکافتن ماه . و آن یکی از معجزات رسول اکرم - ص - است .
صَاحِبُ الزَّمَانِ : صاحب روزگار . (لقب امام مهدی - ع - قائم منتظر است) **صَبَاحُكُ**
بِالْخَيْرِ : بامدادت به خیر . **صَعْبُ الْعِلَاجِ** : مرضی که بدشواری درمان شود . **صَخِيمُ الْجَنَّةِ** :

درشت اندام . طَابِقُ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ . مطابق آمد کفش با کفش (در مورد تطبیق چیزی با
 چیز دیگر گفته شود) ، راستاراست . طَرَفَةُ الْعَيْنِ . یک چشم بهمزدن . طُوبَى لَكَ .
 خوش به حالت . ظَاهِرُ الصَّلَاحِ . خوش ظاهر . عَالِمُ السِّرِّ . دانای راز . عَدِيمُ النُّظِيرِ .
 بیهمتا . عَلَىٰ أَيْ حَالٍ . به هرگونه . عَلَىٰ جِدَّةٍ . جداگانه . تَعْلَى الرُّعْمِ . عَلَى رَعْمٍ ،
 برخلاف میل . عَلَى الصَّبَاحِ . بامدادان . عَلَيْهِ آفُ التَّحِيَّةِ . هزاران درود براو باد .
 عَلَى هَذَا . بنابراین . عَن قَرِيبٍ . بزودی . عِنْدَ اللُّزُومِ . هرگاه لازم شود . غَفَّارُ الذُّنُوبِ .
 بخشایشگر گناهان . فَالْعِيَاذُ بِاللَّهِ . پس پناه بر خدا . فَعَالَ مَائِشَاءُ . آنکه هرچه خواهد کند .
 فَهُوَ الْمُرَادُ . پس مقصود آن است . قَائِمٌ مَقَامٍ . جانشین . قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ . درهم شکننده
 ستمگران ، (یکی از صفات خدا است) قَاضِي الْحَاجَاتِ . برآورنده نیازها ، قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ .
 برای نزدیکی به خدا . قُرَّةُ الْعَيْنِ . آنکه موجب خنکی و روشنایی چشم گردد ، نور دیده .
 كَذَلِكَ . همچنین . لَا أَبَالِي . باک ندارم ، بیباک ، ببیندوبار . لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . نیست
 خدائی مگر الله . لَا يُدِّ . لَا جَرَمَ . لَا مُحَالَهَ . بناچار ، ناگزیر . لازم الاجراء . امری که
 اجراء آن ضروری باشد . لَا طَائِلَ . بیهوده . لَا عُنَّ شُعُورٍ . بدون درک مطلب . لَا قِيدَ .
 سهل انگار . لَا مَرُوتَ . ناجوانمرد . لَا يَزَالُ . پایدار . لَا يَنْقُطِعُ . پی در پی . لَبِيكَ .
 اجابت باد ترا ، ایستاده ام فرمان ترا . كُدَى الوُصُولِ . به محض دریافت . لِذَا = لِهَذَا .
 برای این . لِمَنِ الْمَلِكُ . فرمانروائی کراست ؟ ماخوذ از آیه ۱۶ سوره المؤمن (لِمَنِ الْمَلِكُ
 الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) . فرمانروائی از آن کیست در آن روز ؟ خدای یکتای نیرومند
 راست . لَمْ يَزُرْ . زمینی که زراعت نشود (به صیغه مجهول) لَنْ تُرَانِي . هرگز مرا نبینی
 (ماخوذ از آیه ۱۳۹ سوره الاعراف) . وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ . رَبِّ ارْنِي
 أَنْظُرِ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تُرَانِي و چون موسی به وقت مقرر آمد و پروردگارش با وی سخن گفت
 او گفت پروردگار بنما مرا که ترا بنگرم گفت هرگز مرا نبینی . لَوْحَشَ اللَّهُ مُخَفَّفٌ لَوَاوَحَشَهُ
 اللَّهُ . خدا او را وحشت ندهد . مَابَازَاءُ . در برابر . مَاجَرِي = مَاضِي . آنچه گذشت .

مازاد : افزونی (براحتیاج) ، آنچه باقی ماند . ماسوی : بجز . ماشاء الله : آنچه خدا
 خواست . مافوق : بالادست . مافی الضمیر : آنچه در نهاد است . مالایطاق : آنچه در
 توانائی کسی نیست . مالایعنی : بی معنی . مانحن فیه : آنچه در آن هستیم . مانعہ الجمع
 (اصطلاح منطقی) : دو امری که اجتماع آنها باهم ممکن نیست ولی ارتفاع هر دو باهم
 ممکن است مانند ألوان از قبیل سیاه و سفید که اجتماع هر دو در یک موضوع ممکن نیست
 ولی ممکن است چیزی نه سفید باشد نه سیاه . مایحتاج : آنچه در مورد احتیاج است (به
 صیغه مجهول) مایقرا : آنچه خوانده شود . (به صیغه مجهول) متحد المال : بخشنامه .
 متلون المزاج : آنکه پیوسته تغییر عقیده دهد . مجهول الهویه : ناشناخته ، گمنام .
 محکوم به : آنچه در مورد آن حکم صادر شده . محکوم علیه : آنکه حکم به زیانش صادر شده .
 محکوم له : آنکه حکم به سود او صادر شده . مدعی به : آنچه مورد ادعاست ، خواسته .
 مدعی علیه : کسیکه دعوی براو اقامه شود ، خواننده . مرفه الحال : آنکه در خوشی زندگی
 کند . مساکم الله بالخیر : خدا شام ترا بخیر گرداند . (در ملاقات هنگام عصر و شب
 استعمال میشود) . مسند الیه : اسناد داده شد بدو . (کسی یا چیزی که فعل یا صفت
 یا حالتی را نه ایجاب یا سلب بدو نسبت دهند) . مشار الیه : کسی یا چیزی که بدو
 اشاره شده . مشارک بالبنان : انگشت نما ، برجسته . مضاف الیه : آنکه یا آنچه ، چیزی
 را بدو نسبت دهند . مع الواسطه : با واسطه . معتمد علیه : کسی که مورد اعتماد است .
 معذلک = مع هذا : به این حال ، با وجود این . مفترض الطاعة : کسیکه اطاعتش شرعا
 واجب باشد . مفقود الاثر : گم شده . مقضی المرام : کامروا . مقطوع النسل : کسی که
 فرزندی نتواند داشت . ممتنع الوجود : آنکه عدمش ضروری باشد ، آنکه موجودیتش
 ممکن نیست مانند شریک برای خدا . ممکن الوجود : آنکه وجود و عدمش هر دو ممکن
 باشد و آن شامل مخلوقات است . واجب الوجود : موجودی که وجودش از ذات خودش باشد
 و آن فقط ذات خداست . (کلمه یاد شده از اصطلاحات منطقی هستند) . من حیث لایحسب :

از آنجا که گمان برده نشود . **مَهْرُ الْمَثَلِ** . مهری که هنگام عقد معلوم نشده و پس از زفاف از روی حد متوسط مهر زنهای همشان تعیین شود . **مَهْرُ الْمُسْمَى** . آن کابین که در ضمن عقد ازدواج تعیین شده باشد . **مِيزَانُ الْحَرَارَةِ** . گرماسنج . **مِيزَانُ الرُّطُوبَةِ** . سرما سنج . **مِيزَانُ الْهَوَاءِ** . هوا سنج . **نَادِرُ الْوُجُودِ** . کم نظیر . **نَجْسُ الْعَيْنِ** . چیزی که ذاتاً "نجس" باشد مانند (خوک ، سگ) مقابل **نَجْسٍ بِالْعَرَضِ** . چیز ظاهری که به علتی نجس شده باشد مثل آب قلیل که چیزی نجس در آن بریزند . **نَحْوُ ذَلِكَ** . مانند آن . **نَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ** . از خدا درخواست پناه میکنیم . **نَصَبُ الْعَيْنِ** . مقابل چشم . **نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ** . یاری از خداست . **نُورٌ عَلَى نُورٍ** . روشنائی بر روشنائی . **وَالسَّفَاهُ = وَاوْبِلَاهُ = وَاحْسِرَتَاهُ = دَرِيْعٌ** . افسوس . **هَلْ مِنْ مَزِيْدٍ** . آیا هیچ زیادی نیست ؟ **مَاخُوذُ** از آیه ۲۹ سوره (ق) (**يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيْدٍ**) . روزی که گوئیم دوزخ را آیا پر شدی ؟ و گوید آیا زیادتی هست ؟ آیا باز هم هست ؟ **يَا اُولَى الْاَبْصَارِ** . ای صاحبان چشم . **يَاللَّعْجَبُ** . شگفتا . **يَدْرُكُ وَلَا يُوصَفُ** . درک میشود و وصف نمیکردد . (هر دو فعل به صیغه مجهول هستند) . **يَوْمَ الْبَيْعِ = يَوْمَ التَّغَابُنِ = يَوْمَ الْحِسَابِ = يَوْمَ الْحَشْرِ = يَوْمَ الْقَرَارِ = يَوْمَ الدِّينِ = يَوْمَ السَّوْعُوْدِ** . روز رستاخیز .

از تجزیه و ترکیب چه فایده‌ئی میبیریم؟

قدم‌گفته اند . **الدرس حرف و التكرار الف** ! در روزگار تحصیل از زبان معلم و سخنوران مطالب علمی و اخلاقی و اجتماعی فراوان شنیده ایم ، موضوعات مفید گوناگون در کتاب‌ها و مجلات و روزنامه‌ها خوانده یا از بر کرده ایم ، اما به علت باز نگفتن و تکرار نکردن بیشترشان از یادمان رفته است !
 صرف و نحو نویسان فارسی و عربی برای ضبط قواعد دستوری در ذهن و شناساندن مقام و حالات کلمات ، تمرین مختصر و مفید (تجزیه و ترکیب) را معمول داشته و لحظاتی از ساعات درس را بدان اختصاص داده اند .

با تجزیه کلمات ، مباحث صرف و با ترکیب آنها مطالب نحو مختصراً " دوره میشوند .
 بهترین راه استفاده از اشعاری که درین بخش به همین منظور تجزیه و ترکیب شده اند این
 است که هر بیت شعر را نخست پیش خود تجزیه و ترکیب کرده آنگاه با مراجعه به کتاب
 اشتباهات خود را تدریجاً " برطرف سازید . مطمئناً " با قدری پشتکار و علاقه زودتر از آنچه
 فکر میکنید با قواعد دستور زبان فارسی که یکی از ساده ترین زبان های دنیاست آشنا
 خواهید شد . در پرتو قواعد دستوری خطای زبان و قلم کمتر میشود و معانی عبارات و اشعار
 گویندگان و نویسندگان را بهتر میتوان دریافت . مثلاً " در این بیت شعر از نظامی :

چنان از چشمه شیرین میکشید آب که مستسقی از آن میگشت سیراب
 اگر بدانیم (سیراب) در مصراع دوم مسند الیه است معنی شعر را زودتر میفهمیم و در این
 بیت شعر از حافظ :

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
 اگر بدانیم که (ت) متصل به غیرت ضمیر متصل و جایش بعد از (بسوزد) است و (بسوزد)
 فعل متعدی و (سنگ خارا) مسند الیه است معنی شعر آسانتر میشود .

روش تجزیه و ترکیب

در تجزیه اسم ببینید :

۱- عام است یا خاص ؟

۲- مفرد است یا جمع ؟

۳- ذات است یا معنی ؟

۴- بسیط است یا مرکب ؟

۵- جامد است یا مشتق ؟

و اگر مشتق است کدام یک از انواع آن است : (اسم آلت ، اسم مکان ، اسم مصدر ،

مصدر ، اسم مضر)

۶- صریح است یا غیر صریح ؟

و اگر غیر صریح است کدام یک از انواع آن است : (ضمیر ، اسم اشاره ، اسم استفهام ، اسم مبهم)

در تجزیه فعل دقت کنید :

۱- زمان فعل چیست ؟ (ماضی ، امر ، مضارع ، مستقبل) و اگر ماضی است

کدام یک از انواع آن است ؟ (مطلق ، استمراری ، نقلی ، بعید ، التزامی) و اگر مضارع است : آیا (اخباری است یا التزامی ؟)

۲- کدام شخص است ؟

۳- لازم است یا متعدی ؟

۴- معلوم است یا مجهول ؟

در تجزیهٔ (صفت ، قید ، حرف اسم فعل) کافی است

نوع آن را بنویسید مثلاً " سبز . صفت مطلق . البته . قید تأکید

در ترکیب اسم ببیند کدام یک از حالات اصلی یا حالات تبعی را قبول میکند :

حالات اصلی

۱- فاعل یا مسند الیه .

۲- مفعول صریح یا غیر صریح .

۳- منادئ .

۴- مسند .

۵- مضاف الیه .

مثال برای هرکدام :

- ۱- فاعل : خدا مجاهدین را یاری کند .
- ۲- مفعول صریح : مافقط خدا را میپرسیم .
- ۳- منادی : خدایا نهضت اسلامی ایران را به ثمر برسان .
- ۴- مسند جهاد با نفس برکن ایمان است .
- ۵- مضاف الیه : نیروی حق بر طاغوت غلبه خواهد کرد .

حالات تبعی

۱- عطف به حروف .

۲- عطف بیان .

۳- تاکید .

۴- بدل .

مثال برای هرکدام :

- ۱- عطف به حروف یا اسم معطوف : ^حخواجه نصیر الدین طوسی و ^حعلامه حلی .
- رحمت خدا بر آن دو باد - از اکابر شیعه هستند .
خواجه نصیر الدین طوسی : مسند الیه ، علامه حلی : معطوف به مسند الیه .
- ۲- عطف بیان : امام علی - ع - دشمن جباران بود . امام : مسند الیه ،
علی : عطف بیان .
- ۳- تاکید : نماز انما را با حضور ذهن بجا آرید . نماز : مفعول صریح ، نماز :
تاکید لفظی .
- ۴- بدل : علی - ع - عدلش دنیا طلبان را آزرده ساخت . علی : فاعل .
عدلش : بدل اشتمال .

تجزیه و ترکیب‌های نمونه

اقرار میکند دو جهان بر یگانگیش یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا
(سعدی)

تجزیه	ترکیب
اقرار میکند	فعل مضارع مرکب ، سوم شخص مفرد ، معلوم فعل
دو	عدد اصلی
جهان	اسم ، مفرد ، بسیط ، معرفه ، خاص
بر	حرف اضافه
یگانگی	اسم مصدر ، معنی ، مرکب ، عام ، معرفه
ش	ضمیر متصل اضافی ، سوم شخص مفرد
یکتا	صفت مطلق مرکب
و	حرف ربط
پشت	اسم ، مفرد ، ذات ، بسیط ، عام ، معرفه
عالمیان	اسم ، جمع ، مرکب ، ذات ، معرفه
بر	حرف اضافه
در	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه
ش	ضمیر متصل اضافی ، سوم شخص ، مفرد
دوتا	صفت مطلق مرکب

نعمت بار خدا یا ز عدد بیرون است

شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>		
مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مسند الیه	}	اسم، مفرد، معنی، بسیط، عام، معرفه	نعمت
		ضمیر متصل اضافی، دوم شخص مفرد	ت
منادی		اسم، مفرد، ذات، مرکب، خاص، معرفه	بار خدا یا
		مخفف از، حرف اضافه	ز
مفعول غیر صریح		اسم، مفرد، معنی، بسیط، عام، معرفه	عدد
مسند		اسم، مفرد، معنی، بسیط، عام، معرفه	بیرون
رابطه		فعل مضارع، سوم شخص مفرد، لازم، معلوم	است
xxx			
مضاف	}	اسم، مفرد، معنی، بسیط، عام، معرفه	شکر
مضاف الیه و مضاف		اسم، مفرد، معنی، بسیط، عام، معرفه	انعام
مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول صریح	}	ضمیر منفصل، دوم شخص مفرد	تو
		قید زمان	هرگز
فعل		فعل مضارع، سوم شخص مفرد، متعدی، معلوم	نکند
فاعل		اسم، مفرد، ذات، مرکب، عام، معرفه	شکر گزار



مپندار سعدی که راه صفا

توان رفت جز بر پی مصطفی

تجزیه

ترکیب

مپندار	فعل نهی، دوم شخص مفرد، متعدی، معلوم	فعل، ضمیر مستتر (تو) فاعل
سعدی	اسم، مفرد، ذات، مرکب، خاص، معرفه	منادی
که	حرف ربط	راه صفا توان رفت مجموعاً " . مفعول صریح برای مپندار
راه	اسم، مفرد، بسیط، عام، معرفه	راه . مضاف
صفا	اسم، مفرد، بسیط، عام، معرفه	صفا . مضاف الیه
	xxx	
توان رفت	مصدر مرخم	
جز	حرف استثناء	
بر	حرف اضافه	
پی	قید مکان و مضاف و مستثنی	} مضاف الیه
مصطفی	اسم، مفرد، ذات، بسیط، خاص، معرفه	

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

(مولوی)

تجزیهترکیب

مصطفی	اسم، مفرد، ذات، بسیط، خاص، معرفه	مفعول صریح
را	نشانه مفعول صریح	
وعده کرد	فعل ماضی مرکب، سوم شخص مفرد، متعدی، معلوم	فعل
الطاف	اسم، جمع (مکسر عربی)، معنی، بسیط، عام، معرفه	مضاف
حق	اسم، مفرد، ذات، بسیط، خاص، معرفه	مضاف الیه ومجموعاً "فاعل
xxx		
گر	مخفف اگر، حرف شرط	
بمیری	فعل، مضارع التزامی، دوم شخص مفرد، لازم، معلوم	فعل
تو	ضمیر منفصل، دوم شخص مفرد	فاعل
نمیرد	فعل مضارع اخباری، سوم شخص مفرد، لازم، معلوم	فعل
این	صفت اشاره به نزدیک، مفرد	صفت وموصوف ومجموعاً "فاعل
سبق	اسم، مفرد، معنی، بسیط، عام، معرفه	

(۱) کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفت هل اتی (۲)؟

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>	
مسند	اسم مبهم ، بسیط ، مفرد ، ذات	کس
	حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه	را
صفت و موصوف و مجموعاً " مسند الیه	صفت استفهام	چه
	اسم ، بسیط ، مفرد ، عام ، معنی	زور
	حرف ربط	و
معطوف به زور در اینجا رابطه محذوف است .	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام	زهره
	حرف ربط	که
مفعول صریح	اسم ، مفرد ، بسیط ، خاص ، ذات	علی
فعل و فاعل ضمیر متصل (د)	فعل مضارع مرکب ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	وصف کند
	xxx	
فاعل	اسم ، مفرد ، ذات ، بسیط ، خاص	جبار
	حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه	در
	اسم ، معنی ، بسیط ، عام ، جمع مکسر عربی مفردش منقبت	مناقب
مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " مفعول غیر صریح	ضمیر منفصل شخصی ، سوم شخص مفرد	او
فعل (جمله بعدش مفعول است)	فعل ماضی ، سوم شخص مفرد ، متعدی	گفت
	حرف استفهام عربی	هل
فعل	فعل (عربی) ماضی ، مفرد ، مذکر ، غایب معلوم	اتی

۱- علی را وصف کند . ۲- آیا آمد ؟

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

(سعدی)

ترکیب

تجزیه

فردا	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام	قید زمان
که	موصول	
هرکسی	اسم مبهم مرکب ، نکره ، ذات ، عام ،	فاعل
به	حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه	
شفیعی	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، نکره ، عام	مفعول غیر صریح
زنند دست	فعل مضارع سوم شخص جمع ، معلوم	فعل

xxx

ما	ضمیر منفصل شخصی ، اول شخص جمع	مسند الیه
ئیم (استیم)	فعل مضارع اول شخص جمع	مسند و رابطه
و	حرف ربط	
دست	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام	معطوف به (ما)
و	حرف ربط	
دامن	اسم مفرد ، بسیط ، ذات ، عام	معطوف به دست موصوف و مضاف
معصوم	صفت مطلق ، بسیط	صفت
مرتضی	اسم مفرد ، بسیط ، ذات ، عام	مضاف الیه

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>	
مضاف } مضاف الیه و مضاف } مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول صریح }	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، عام	بار درخت علم
فعل و فاعل (م)	فعل مضارع برای اول شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	ندانم
	حرف استثناء	بجز
مستثنی	اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، عام ، حرف اضافه	عمل
xxx		
	حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه	با
مفعول غیر صریح	اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، عام	علم
	حرف شرط	اگر
فعل و فاعل (ی)	فعل مضارع منفی برای دوم شخص مفرد ، معلوم	عمل نکنی
مسند و موصوف } صفت }	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام صفت مطلق ، مرکب	شاخ بیبیر
مسند الیه و رابطه	مخفف استنی ، فعل ، معلوم برای دوم شخص ، مفرد ، لازم	ی

چنین گفت پیغمبر راستگوی

ز گهواره تا گور دانش بجوی

(فردوسی)

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
چنین	قید تشبیه
گفت	فعل ماضی ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
پیغمبر	اسم ، مفرد ، مرکب ، ذات ، خاص
راستگوی	صفت فاعلی مرکب مخفف
	موصوف } وصفت و مجموعاً " : فاعل
xxx	
ز	مخفف از . حرف اضافه
گهواره	اسم ، مفرد ، مرکب ، ذات ، عام ، معرفه
تا	حرف اضافه
گور	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام ، معرفه
دانش	اسم ، مفرد ، مرکب ، معنی ، عام ، معرفه
بجوی	فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
	فعل ، ضمیر مستتر (تو) فاعل

سلام کن زمن ای باد مر خراسان را

مراهل دانشو دین رانه عام ونادان را

(ناصر خسرو)

تجزیه

ترکیب

سلام کن فعل امر ، دوم شخص مفرد ، معلوم

فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر

ز حرف اضافه

من ضمیر منفصل شخصی ، اول شخص مفرد

مفعول غیر صریح

ای حرف ندا

باد اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام

منادی

مر حرف زائد

خراسان اسم ، مفرد ، خاص ، ذات

مفعول صریح

را علامت مفعول

xxx

مر حرف زائد

اهل اسم ، بسیط ، ذات ، عام

مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " :
مفعول صریح

دانش اسم ، مفرد ، مرکب ، معنی ، عام

و حرف ربط

دین اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، عام

معتوف به دانش

را علامت مفعول

نه حرف ربط

عام اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام

مفعول صریح

و حرف ربط

نادان اسم ، مفرد ، مرکب ، ذات ، عام

معتوف به عام

را علامت مفعول

گر خدا خواهد نگفتند از بطر

پس خدا بنمودشان عجز بشر

(مولوی)

تجزیه

ترکیب

	گر	حرف شرط	
	خدا	اسم جلاله، مفرد ، بسیط ، ذات ، خاص	فاعل
	خواهد	فعل مضارع التزامی ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل
	نگفتند	فعل ماضی ، متعدی ، سوم شخص جمع ، معلوم	فعل و فاعل (ند)
	از	حرف اضافه	
	بطر	اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، عام	مفعول غیر صریح
		xxx	
	پس	حرف عطف	
	خدا	اسم جلاله ، مفرد ، بسیط ، ذات ، خاص	فاعل
	بنمود	فعل ماضی ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، بسیط	فعل
	شان	ضمیر متصل مفعولی ، سوم شخص مفرد	مفعول اول
	عجز	اسم، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام	مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول دوم
	بشر		

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است
(سعدی)

تجزیه

ترکیب

خدا	اسم جلاله	مضاف الیه
را	حرف اضافه	
بر	حرف اضافه	
آن	صفت اشاره	صفت و موصوف و مجموعاً " مسند بنده اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، ذات ، معرفه
بنده	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، ذات ، معرفه	
بخشایش	اسم ، مفرد ، مرکب ، عام ، معنی ، اسم مصدر	مسند الیه و مضاف
معرفه		

است فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم رابطه

xxx

که حرف ربط

خلق اسم جمع ، بسیط ، عام ، ذات ، معرفه مسند الیه

از حرف اضافه

وجود	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معرفه	مضاف مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول غیر صریح
ش	ضمیر متصل اضافی ، سوم شخص مفرد	

در حرف اضافه

آسایش اسم ، مفرد ، مرکب ، عام ، معنی
اسم مصدر ، معرفه مسند

است فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم رابطه

نکند جور پیشه سلطانی

که نیاید ز گرگ چوپانی

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

سلطانی نکند

فعل مضارع مرکب ، منفی ، سوم شخص مفرد ، فعل لازم ، معلوم

جور پیشه

اسم مرکب ، مفرد ، ذات ، عام فاعل

xxx

که

حرف ربط

نیاید

فعل مضارع منفی ، سوم شخص مفرد ، فعل لازم ، معلوم

ز

مخفف از حرف اضافه

گرگ

اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام

مفعول غیر صریح

چوپانی

اسم مصدر ، مرکب ، عام ، معنی فاعل

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
فعل و فاعلش (تو) ضمیر مستتر	فعل نهی ، دوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم
	در حرف اضافه
	پی قید مکان
مضاف الیه	هرچه اسم مبهم ، مرکب ، عام
فاعل و مضاف	دل اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط
فعل	خواهد مضارع ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
مضاف الیه برای دل	ت ضمیر متصل اضافی ، دوم شخص مفرد
	xxx
	که حرف ربط
مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : فاعل	تمکین اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط
	تن اسم ، مفرد ، عام ، ذات ، بسیط
مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول	نور اسم ، مفرد ، عام ، بسیط
	جان اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، معنی
فعل	کاهد مضارع ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
مضاف الیه برای جان	ت ضمیر متصل اضافی ، دوم شخص مفرد

ای کاش شود خشک بن تاک و ، خداوند

زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

تجزیه

ترکیب

ای حرف ندا

کاش شبه فعل برای آرزو

شود فعل مضارع التزامی ، سوم شخص مفرد ، رابطه لازم ، معلوم

خشک صفت مطلق

مسند

بن اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه

تاک اسم عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه

مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مسند الیه

و حرف ربط

خداوند اسم خاص ، مفرد ، ذات ، معرفه فاعل

xxx

ز حرف اضافه مخفف از

این صفت اشاره به نزدیک

صفت

مایه اسم عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه موصوف و مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول غیر صریح .

شر اسم عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه

حفظ کند فعل مضارع التزامی ، سوم شخص مفرد ، فعل متعدی ، معلوم

نوع اسم ، عام ، بسیط ، معنی ، معرفه مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول صریح

بشر اسم عام ، بسیط ، ذات ، معرفه

را حرف نشانه مفعول صریح

غم بینوایان رخم زرد کرد

من از بینوایی نیم روی زرد

(سعدی)

ترکیب

تجزیه

مسند الیه	ضمیر منفصل ، اول شخص مفرد	من
	حرف اضافه	از
مفعول غیر صریح	اسم مصدر ، مفرد ، مرکب ، معنی ، عام ، معرفه	بینوایی
رابطه	فعل مضارع ، اول شخص مفرد ، لازم ، معلوم	نیم مخفف نیستم
مسند	صفت مطلق مرکب	روی زرد

xxx

مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : فاعل	}	اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، عام ، معرفه	غم
		اسم ، عام ، جمع ، مرکب ، ذات ، معرفه	بینوایان
مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول	}	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام ، معرفه	رخ
		ضمیر متصل اضافی ، اول شخص مفرد	م
		قید حالت	زرد
		فعل ماضی ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	کرد

چوبینم که درویش و مسکین نخورد

به کام اندرم لقمه زهر است و درد

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
	جو حرف ربط
فعل و فاعل	بینم فعل مضارع ، اول شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
	که حرف ربط
فاعل	درویش اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه
	و حرف ربط
عطف به فاعل	مسکین اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه
فعل	نخورد فعل ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
xxx	
	به حرف اضافه
مفعول غیر صریح و مضاف	کام اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، ذات ، معرفه
	اندر حرف اضافه
مضاف الیه	م ضمیر متصل اضافی ، اول شخص مفرد
مسند الیه	لقمه اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه
مسند	زهر اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه
رابطه	است فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم
	و حرف ربط
عطف به مسند	درد اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه

ای هن ار سیل فنا بنیاد هستی برکنند چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
(حافظ)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>	
	حرف ربط	ای
منادی	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معنی	دل
	مخفف اگر ، حرف شرط	ار
مضاف	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، ذات	سیل
مضاف الیه و مجموعاً " : فاعل	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معنی	فنا
مضاف	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معنی	بنیاد
مضاف الیه و مفعول	اسم ، مفرد ، مرکب ، عام ، معنی	هستی
فعل	فعل مضارع ، برای سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	برکنند
	xxx	
	حرف ربط	چون
مفعول غیر صریح	ضمیر منفصل ، دوم شخص مفرد	تو
	حرف اضافه ، نشانه مفعول با واسطه	را
مسند الیه	اسم ، مفرد ، بسیط ، خاص ، ذات	نوح
رابطه	فعل مضارع برای سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم	است
مسند	اسم ، مفرد ، مرکب ، عام ، ذات	کشتیبان
	حرف اضافه	ز
مفعول غیر صریح	اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام	طوفان
فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر	فعل امر ، برای دوم شخص ، لازم ، معلوم	غم مخور

جوانا ره طاعت امروز گیر

که فردا جوانی نیاید ز پیر

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

جوانا	اسم ، مفرد ، (صفت جانشین موصوف)	منادی
ره	بسیط ، عام ، ذات	
طاعت	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام	مفعول
امروز	اسم ، مفرد ، معرفه ، عام	مضاف الیه
گیر	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام	قید زمان
	فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر

xxx

که	حرف ربط	
فردا	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام	قید زمان
جوانی	اسم مصدر ، مفرد ، عام ، مرکب ، معنی	فاعل
نیاید	فعل مضارع منفی ، دوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم	فعل
ز	حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه	
پیر	اسم (صفت جانشین موصوف) مفرد ، بسیط ، عام ، ذات	مفعول غیر صریح

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

(نظامی گنجوی)

تجزیه

ترکیب

ای حرف ندا (منادی : محذوف است)

صفت و موصوف و مجموعاً " مسندالیه

همه صفت مبهم

هستی اسم مصدر ، معنی ، مرکب ، عام

ز حرف اضافه ، مخفف از

تو ضمیر منفصل شخصی ، دوم شخص مفرد

پیدا صفت مطلق ، بسیط

شده مخفف شده است ، فعل ماضی نقلی ،

سوم شخص مفرد ، لازم

xxx

خاک اسم ، مفرد ، ذات ، بسیط ، عام

مسند الیه و موصوف

ضعیف صفت مطلق ، بسیط

صفت

از حرف اضافه

تو ضمیر منفصل ، دوم شخص مفرد

مفعول غیر صریح

توانا صفت مشبیه

مسند

شده فعل ماضی نقلی ، سوم شخص مفرد

رابطه

الای که عمرت به هفتاد رفت

مگر خفته بودی که بر باد رفت

(سعدی)

ترکیب

تجزیه

الا

حرف تنبیه

ای حرف ندا ، در اینجا منادی محذوف است (آنکه)

که

حرف موصول

عمر

اسم ، مفرد ، معنی ، عام ، بسیط ، معرفه

مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " :
فاعل

ت

ضمیر متصل ، دوم شخص مفرد

به

حرف اضافه

هفتاد

عدد اصلی

مفعول غیر صریح

رفت

فعل ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم

فعل

xxx

مگر

قید استفهام

خفته بودی

فعل ماضی بعید ، دوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم

فعل و فاعل (ی)

که

حرف ربط

بر

حرف اضافه

باد

اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، معرفه

مفعول غیر صریح

رفت

فعل ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم

فعل و فاعل ضمیر مستتر

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
فعل	همی میرد
معلوم ، لازم ، معلوم	ت
مضاف الیه	عیسی
ضمیر متصل اضافی ، دوم شخص مفرد	از
اسم ، مفرد ، معنی ، عام ، بسیط ، (دراینجا کنایه از روح است)	لاغری
فاعل و مضاف	
حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه	
اسم مصدر ، مرکب ، عام ، معنی	
مفعول غیر صریح	
xxx	
مسنند الیه	تو
	در
	بند (اتدیشه)
ضمیر منفصل شخصی ، دوم شخص مفرد	
حرف اضافه	
مضاف و مضاف الیه	
و مجموعاً " : مسند	
	آن
	ای (استی)
رابطه	که
	خر
مفعول صریح	
اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معرفه ، ذات ، (دراینجا کنایه از جسم است)	
فعل مضارع ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	پروری
فعل و فاعل (ی)	

دوستیت مباد با نادان

تجزیه

دوستی	اسم مصدر ، معنی ، عام ، مرکب
ت	ضمیر متصل اضافی ، سوم شخص مفرد
مباد	فعل دعائی ، سوم شخص مفرد
با	حرف اضافه
نادان	اسم ، مفرد ، ذات ، عام ، مرکب

xxx

که حرف ربط

بود	فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، معلوم
دوستی	اسم مصدر ، مرکب ، معنی ، مفرد
ش	ضمیر متصل اضافی ، سوم شخص مفرد
آفت	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام
جان	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام

که بُود دوستیش آفت جان

ترکیب

مضاف
مضاف الیه و مجموعاً " : مسند الیه
رابطه
مسند

رابطه
مضاف
مضاف الیه و مجموعاً " : مسند الیه
مضاف
مضاف الیه و مجموعاً " : مسند

یا رب به لطف خویش گناهان ما بیوش

روزی که رازها فتد از پرده برملا (۱)

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
	یا حرف نداء
منادی	رب اسم ، مفرد ، ذات ، بسیط
	به حرف اضافه ، نشانه مفعول با واسطه
مضاف	لطف اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام
مضاف الیه و مفعول غیر صریح	خویش ضمیر مشترک
مضاف	گناهان اسم ، جمع ، معنی ، بسیط ، عام
مضاف الیه و مجموعاً " : مفعول	ما ضمیر منفصل شخصی ، اول شخص جمع
	(ب) حرف تاکید
فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر	پوش فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
xxx	
قید زمان	روزی اسم ، مفرد ، بسیط ، نکره ، عام
	که موصول
فاعل	رازها اسم ، معنی ، جمع ، بسیط ، عام
فعل	فتد فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، معلوم ، لازم
	از حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه
مفعول غیر صریح	پرده اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معرفه
	بر حرف اضافه
مفعول غیر صریح	ملا اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست

بیدولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

بعد	قید زمان		
از	حرف اضافه ، نشانه مفعول با واسطه		
خدای	اسم جلاله ، مفرد ، بسیط ، خاص	مفعول غیر صریح	
هرچه	اسم مبهم ، عام ، مرکب	مفعول صریح	
پرستند	فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، متعدی	فعل و فاعل	
هیچ	اسم مبهم	مسند	
نیست	فعل مضارع ، منفی ، سوم شخص مفرد	رابطه و مسند الیه	

xxx

بیدولت	اسم ، مفرد ، ذات ، عام ، مرکب	مسند	
آن	اسم اشاره بدور	مسند الیه ، (در اینجا رابطه محذوف است)	

که	موصول		
بر	حرف اضافه		
همه	در اینجا کنایه از (خدا) است . اسم معرفه ، ذات	مفعول غیر صریح	
هیچ	اسم مبهم ، بسیط ، عام	مفعول صریح	
اختیار	فعل ماضی ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل	
کرد			

به گامه دل دشمن نشنید آن مفرور

که بشنود سخن دشمنان دوست نمای

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

به حرف اضافه

گامه اسم ، مفرد ، معنی ، عام ، معرفه

مضاف

دل اسم ، مفرد ، معنی ، عام ، معرفه

مضاف و مضاف الیه

دشمن اسم ، مفرد ، ذات ، عام ، معرفه

مضاف الیه و مجموعاً " مفعول غیر صریح

نشنید فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم

فعل

آن صفت اشاره به دور ، مفرد

صفت موصوف و مجموعاً " فاعل

مفرور اسم ، مفرد ، ذات ، عام ، معرفه

xxx

که حرف ربط

بشنود فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم

فعل ، ضمیر بارز (د) فاعل

سخن اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه

مضاف مضاف الیه و موصوف

دشمنان اسم ، بسیط ، ذات ، جمع ، عام ، معرفه

صفت و سه کلمه مجموعاً " مفعول

دوست صفت فاعلی مرکب

نمای

هر آن کست که به آزار خلق فرماید

تجزیه

ترکیب

عدوی مملکت است او بهکشتنش فرمای

صفت و موصوف و مجموعاً " فاعل

هر صفت مبهم

آن صفت اشاره به دور

کس اسم مبهم ، مفرد ، بسیط ، ذات

ت ضمیر متصل مفعولی ، دوم شخص مفرد مفعول

که موصول

به حرف اضافه

آزار اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه مضاف

خلق اسم جمع ، بسیط ، ذات ، معرفه مضاف الیه و مجموعاً " مفعول غیر صریح

فرماید فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم فعل

xxx

عدوی اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام ، معرفه مضاف

مملکت اسم ، مفرد ، بسیط ، ذات ، عام ، معرفه مضاف الیه و مجموعاً " مسند

است فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم رابطه

او ضمیر منفصل ، سوم شخص مفرد مسند الیه

به حرف اضافه

کشتن اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی مضاف

ش ضمیر متصل ، سوم شخص مفرد مضاف الیه و مفعول غیر صریح

فرمای فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم فعل ، ضمیر مستتر (تو) فاعل

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

بر حرف اضافه، علامت مفعول با واسطه

مفعول غیر صریح

ضعیفان اسم، جمع، بسیط، ذات، عام

و حرف ربط

معطوف به مفعول و مضاف

زیردستان اسم، جمع، عام، ذات، مرکب

مضاف الیه و معطوف به ضعیفان

ت ضمیر متصل اضافی، دوم شخص مفرد

بیحد قید مقدار

فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر

خشم فعل نهی، برای دوم شخص مفرد،

مران لازم، معلوم

و حرف ربط

فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر

طیره فعل نهی، دوم شخص مفرد، لازم،

مگیر معلوم

حالات پنج گانه اسم

۱ - نامی با سنده

سند الیه
سند
سند

۲ - حالت سنده

۳ - مفعول

۴ - اضافه

۵ - ندای

دانش من است
دانش من است
دانش من است

حال از طرف نام نرسیم. فعلاً تکلمه سید هندی میگویند
در ۵۵ حالت اسمی قرار برده

۱ - کسی که چیزی را کار می کند (فاعلی) در عبارت سید هندی و سید کسی
۲ - کسی که کار می کند (سنده) سنده الیه نسبت سید هندی

۲۹۷ دریا بخیم کل است

سند الیه

من از فاعل سرزده بدون واسطه

۳ - سرزده مزدور منم لازم از فاعل سرزده بدون واسطه

باردوزی
مخ دانش بر آبروی

فعل نهی

که فضیحت بود بهروز شمار

بنده آزاد و خواجه در زنجیر

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

که حرف ربط

فضیحت اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، معنی

مسند

بود فعل مضارع ، سوم شخص مفرد

رابطه

به حرف اضافه ، علامت مفعول با واسطه

روز اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، جامد

مضاف

شمار اسم ، مفرد ، خاص ، بسیط ، جامد

مضاف الیه و مفعول غیر صریح

بنده اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، ذات ، جامد

مسند الیه

آزاد صفت مطلق ، بسیط

مسند (رابطه محذوف است)

و خواجه اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، ذات ، جامد

معطوف به مسند الیه

در حرف اضافه علامت مفعول با واسطه

زنجیر اسم ، مفرد ، عام ، بسیط ، ذات ، جامد

مسند ، در اینجا رابطه محذوف است

جمله (بنده و آزاد و خواجه در زنجیر بود) مسند الیه است برای فضیحت بود .

ای صاحب مسأله تو بشنو از ما

تحقیق بدان که لامکان است خدا

(شیخ بهائی)

تجزیه

ترکیب

	ای	حرف ندا	
	صاحب	اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه	} منادی و مضاف
	مسأله	اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه	
	تو	ضمیر منفصل ، دوم شخص مفرد	فاعل
	بشنو	فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل
	از	حرف اضافه	
	ما	ضمیر منفصل ، اول شخص جمع	مفعول غیر صریح

xxx

	تحقیق	قید تاکید	
	بدان	فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر
	که	حرف ربط	
	لامکان	صفت مرکب	مسند
	است	فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم	رابطه .
	خدا	اسم جلاله	مسند الیه



خواهی که ترا کشف شود این معنی

جان در تن تو بگو کجا دارد جا؟

(شیخ بهائی)

تجزیه

ترکیب

خواهی	فعل مضارع ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل و فاعل (ی)
که	حرف ربط	
تو	ضمیر منفصل ، دوم شخص مفرد	مفعول با واسطه
را	حرف اضافه به معنی (برای)	
کشف شود	فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم	رسمند و رابطه
این	صفت اشاره به نزدیک	صفت و موصوف و مجموعاً " مسند الیه در اینجا رابطه محذوف است
معنی	اسم عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه	
	xxx	
جان	اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، معنی ، معرفه	مسند الیه
در	حرف اضافه	
تن	اسم ، عام ، مفرد ، بسیط ، ذات ، معرفه	مضاف و مضاف الیه و مفعول غیر صریح در اینجا رابطه محذوف است
تو	ضمیر منفصل ، دوم شخص مفرد	
بگو	فعل امر ، دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل و فاعل ضمیر مستتر (تو)
کجا	قید استفهام	
دارد جا	فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، فعل مرکب	فعل و فاعل ضمیر (دال)

خدایا چنان کن سرانجام کار

تو خوشنود باشی و ما رستگار

(سعدی)

تجزیه

ترکیب

خدایا	اسم جلاله ، مفرد ، بسیط ، ذات ، خاص	منادی
چنان	قید تشبیه	
کن	فعل امر ، برای دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم	فعل و فاعل (تو) ضمیر مستتر
سرانجام	اسم ، مفرد ، مرکب ، معنی ، عام	} مضاف مضاف الیه و مفعول
کار	اسم ، مفرد ، بسیط ، عام ، معنی	
xxx		
تو	ضمیر منفصل ، شخصی ، دوم شخص مفرد	مسند الیه
خشنود	صفت ، بسیط	مسند
باشی	فعل مضارع ، دوم شخص مفرد	رابطه
و	حرف ربط	
ما	ضمیر منفصل شخصی ، اول شخص جمع	مسند الیه
رستگار	صیغه مبالغه (در این بخش رابطه یعنی " باشیم " محذوف است)	

به هستیش باید که خستو شوی

ز گفتار بیگار یکسو شوی

(فردوسی)

تجزیه

ترکیب

به حرف اضافه

هستی

اسم ، معنی ، مرکب ، عام ، مفرد ، اسم مصدر

مضاف و مضاف الیه و مجموعاً " :

مفعول غیر صریح

ش

ضمیر متصل اضافی ، سوم شخص مفرد

باید

فعل مضارع ، سوم شخص مفرد

که

حرف ربط

خستو

فعل مضارع ، دوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم

فعل و فاعل (ی)

شوی

xxx

ز

حرف اضافه ، مخفف از

گفتار

اسم مصدر ، معنی ، عام ، مرکب ، مفرد

موصوف

بیگار

صفت مطلق

صفت و مجموعاً " : مفعول غیر صریح

یکسو

قید مکان

شوی

فعل مضارع ، دوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم

فعل و فاعل (ی)

(سعدی)

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
ای	حرف ندا
برتر	صفت تفضیلی جانشین موصوف (خدای برتر) منادی
ز	مخفف از ، حرف اضافه
خیال	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
و	حرف ربط
قیاس	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
و	حرف ربط
گمان	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
و	حرف ربط
وهم	اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
و	حرف ربط
ز	مخفف از ، حرف اضافه
هر چه	اسم مبهم ، مرکب
گفته اند	فعل ماضی نقلی ، سوم شخص جمع ، متعدی ، معلوم
و	حرف ربط
شنیدیم	(بجای شنیده ایم) ، فعل ماضی نقلی ، فعل ، ضمیر بارز (یم) فاعل
و	سوم شخص جمع ، متعدی ، معلوم
و	حرف ربط
خوانده ایم	فعل ماضی نقلی ، سوم شخص جمع ، فعل ، ضمیر بارز (یم) فاعل
	متعدی ، معلوم

(سعدی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
مسند الیه	مجلس اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
مسند	تمام اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
رابطه	گشت فعل ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم
	و حرف ربط
	به حرف اضافه
مفعول غیر صریح	آخر اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
فعل	رسید فعل ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم
فاعل	عمر اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
	xxx
مسند الیه	ما ضمیر منفصل ، اول شخص جمع
	همچنان قید تشبیه
	در حرف اضافه
مفعول غیر صریح و مضاف	اول اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
مضاف الیه و مضاف	وصف اسم ، مفرد ، معنی ، بسیط ، عام ، معرفه
مضاف الیه	تو ضمیر منفصل ، دوم شخص مفرد
مسند و رابطه	مانده ایم فعل ماضی نقلی ، اول شخص جمع ، لازم ، معلوم

رَبَّنَا ... وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

پایان - پائیز ۱۳۵۷

فهرست مآخذ

نام	نام مولف یا مصنف	محل و تاریخ انتشار
قرآن مجید		
نهج الفصاحه	ترجمه ابو القاسم پاینده	تهران ۱۳۴۱ - ش
نهج البلاغه	ترجمه فیض الاسلام	تهران ۱۳۶۵ - ق
فردوسی نامه	چاپخانه امیر کبیر	تهران ۱۳۴۳ - ش
کلیات سعدی	به کوشش محمد علی فروغی	تهران ۱۳۲۰ - ش
مثنوی مولوی	از روی چاپ نیکلسون	تهران ۱۳۱۴ - ش
دیوان حافظ	به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی	تهران
کلیات شیخ بهائی	به کوشش غلام حسین جواهری	تهران
المنجد	الاب لویس معلوف الیسوعی	بیروت ۱۹۲۷ - م
فرهنگ دهخدا	زیر نظر محمد معین	تهران ۱۳۳۷ - ش
فرهنگ فارسی	محمد معین	تهران ۱۳۴۲ - ش
قاعده های جمع	محمد معین	تهران ۱۳۳۱ - ش
اسم مصدر	محمد معین	تهران ۱۳۴۱ - ش
دستور زبان پنج استاد	(یاسمی ، بهار ، قریب ، فروزانفر ، همائی)	تهران ۱۳۴۲ - ش
اصول دستور زبان فارسی	سید کمال طالقانی	تهران ۱۳۴۹ - ش
دستور نامه	محمد جواد مشکور	تهران ۱۳۴۹ - ش
دستور زبان فارسی	محمد خزائلی - رحمت الله علیه - وسید ضیاء الدین میر میرانی	تهران

گذشته از این ها آثار گویندگان و نویسندگانی از قبیل ابوالفضل بیهقی ، ناصر خسرو ، انوری ، خاقانی ،

نظامی گنجوی ، شمس قیس رازی ، جامی ، حاج محمد کریم کرمانی ، میرزا حبیب اصفهانی ، غلامحسین کاشف ، ایرج میرزا ، محمد تقی بهار ، و چند تن از شاعران نوپرداز ، همچنین دستورهای وزارتی در سال های اخیرتالیف پرویز خانلری ، حسن انوری ، غلامرضا ارژنگ ، حسن احمد گیوی . . . که در این کتاب نام اثر یا صاحبش در

ذیل مطلب ماخوذ ذکر شده است .

بسمِ اَزْمِ لالِ تَرْمِهِ ۲۱۳

آنچه در ذهن سے مفہوم آئیے در برابر ہندوم در فاعل دوم دوار سے مسدود

مصرف و منفی در فاعل زمین تک چیز است
 مضاف و مضاف الیہ در فاعل زمین دوم
 سکہ کلمہ در پہلی حالت (سے، مفعول)

مسند الیہ سے مفعول جبار بود

فاعل = فرار کرد

مسند مضاف خبر فرشت، مفعول بود

۳- مفعول سیرا سے آرکمال ضعیف گارٹ، مفعول راست

۴- روسہ از سے مفعول باج مکرمیت (مفعول با واسطہ)

۵- حالت افتادہ سے سیرت، مفعول دست آرزو ارکالیست
 لکن ذرا

۶- ای سے مفعول لغت برتو باد

روزانہ آئی سے مسند الیہ ترین مثال ہوں و منفی دار و مکرر در ۵۰ حالت
 مفعول

فهرست انتشارات دانشگاه ملی ایران

شماره انتشار	نام کتاب	نام مؤلف یا مترجم	قیمت
۳۰/۲	جنین شناسی انسان	دکتر رضا سلطانی نسب	۸۰۰ ریال
۳۱	مسائلی چند در باره روانشناسی هیپونیزم	دکتر سیروس عظیمی	× ریال
۳۲	روشهای آماری چاپ اول	مهندس ضیاء موجدی	ریال
۳۳/۲	هنر ایران	دکتر بهروز حبیبی	+ ریال
۳۴	روانشناسی جنائی	دکتر سعید حکمت	۱۲۰ ریال
۳۵	روانشناسی معلم	دکتر سیمین مصطفوی رجالی	× ریال
۳۶	روشهای آماری	مهندس موجدی	۱۸۸ ریال
۳۷/۲	آثار باز مانده از ری قدیم	دکتر حسین کریمان	۲۰۰ ریال
۳۸/۲	شهر و شهرسازی	دکتر منوچهر مزینی	۱۹۰ ریال
۳۹/۲	سیمای شهر	دکتر منوچهر مزینی	۱۷۰ ریال
۴۰	اکوستیک در معماری	دکتر غلامعلی لیاقتی	۴۳۰ ریال
۴۱	قارچهای محیط ما	دکتر معصومه منتخب‌الاباله	× ریال
۴۲	اساس فیزیک مدرن	دکتر کامبیز سینا	۱۳۸ ریال
۴۳	حقوق جزای عمومی جلد اول	دکتر پرویز صانعی	۱۴۶ ریال
۴۴/۲	از سقراط تا ارسطو	دکتر شرف‌الدین خراسانی شرف	۲۲۰ ریال
۴۵/۲	مبانی علم اقتصاد	دکتر منوچهر فرهنگ	۴۶۲ ریال
۴۶	چگونگی تفسیر رادیو گرافی دهان	دکتر اکبر دارابی	۱۲۴ ریال
۴۷	سقفهای گنبدی آجری	دکتر زاره گریگوریان	× ریال
۴۷	اصول مقدماتی شیمی و بیوشیمی	دکتر دانیال زاده و دکتر آریائی نژاد	۲۱۲ ریال
۴۹	نور و فیزیولوژی	دکتر محسن شکوهی نژاد	۱۶۰ ریال
۵۰	سقفهای کابلی	دکتر زاده گریگوریان	× ریال
۵۱	ری باستان	دکتر حسین کریمان	۷۸۰ ریال
۵۲	میکروبیولوژی	دکتر منوچهر دزفولیان	۱۸۶ ریال
۵۳	معماری مرحله تحول	مهندس محمود رازجویان	۱۷۶ ریال
۵۴/۲	حقوق جزای عمومی (جلد دوم)	دکتر پرویز صانعی	۱۷۰ ریال
۵۵	فلسفه معاصر اروپائی	دکتر شرف‌الدین خراسانی شرف	۲۴۸ ریال
۵۶/۲	مسائلی چند در تعلیم و تربیت	اختر بقائی کرمانی (منظوری)	۱۱۰ ریال
۵۷	جغرافیای شهری	دکتر گیتی اعتماد	۱۱۸ ریال

۵۲۰ ریال	دکتر جعفر نیامی	حقوق سازمانهای بین الملل	۵۸/۲
۱۳۸ ریال	دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی	عقد حواله	۵۹
۲۵۶ ریال	دکتر احمد میر باقری	جبر خطی و ماتریسها	۶۰
۹۶ ریال	دکتر محمود کاشانی	نظریه ثقل نسبت به قانون	۶۱
۲۱۰ ریال	دکتر پرویز صانعی	حقوق جزای عمومی جلد سوم	۶۲/۲
۱۳۰ ریال	دکتر جاوید صلاحی	کیفر شناسی	۶۳
۴۷۰ ریال	علی اصغر شیمی	تکنولوژی حریق	۶۴
۱۴۶ ریال	دکتر مرتضی محسنی	کلیات حقوق جزا	۶۵
۱۶۸ ریال	دکتر علی اکبر فرزام پور	نمونه‌هایی از نظم و نشر فارسی	۶۶
۲۴۸ ریال	دکتر شرف الدین خراسانی شرف	فلسفه معاصر اروپائی	۶۷/۲
۱۴۶ ریال	دکتر فرهنگ زارع دکر سعید ثابتی	فورسپس و اکوئوم اکستراکتر	۶۸
۱۳۰ ریال	دکتر شرف الدین خراسانی شرف	از برونو تا هگل	۶۹
۱۸۸ ریال	مهندس ضیاء موجانی	روشهای آماری	۷۰/۳
۱۳۰ ریال	دکتر نجاد علی الماسی	واقیعت و حقوق	۷۱
۲۷۰ ریال	دکتر رضا مظلومان	جرمشناسی	۷۲
۴۰۰ ریال	دکتر تاجبخش	تاریخ فرهنگ و تمدن ایران	۷۳
۱۷۵ ریال	دکتر پرویز صانعی	حقوق و اجتماع	۷۴
۲۰۶ ریال	دکتر حسینعلی ممتحن	راز بقای تمدن و فرهنگ ایران	۷۵
۲۵۵ ریال	غلامعلی همایون	کوروش کبیر در آثار هنری اروپائیان	۷۶
۲۷۰ ریال	منوچهر ثقفی	پدیده‌های انقلاب	۷۷
۸۰۰ ریال	دکتر حسین کریمان	تهران در گذشته و حال	۷۸
۵۰۰ ریال	رحمت‌اله مهرآز	آرمانهای انسانی در فرهنگ و هنر ایران	۷۹
۲۶۰ ریال	دکتر منوچهر فرهنگ	پژوهشی در برنامه ریزی سوسیالیستی	۸۰/۲
۴۳۰ ریال	دکتر عزت‌اله عراقی	حقوق کار جلد اول	۸۱
۳۱۵ ریال	دکتر عزیزاله بیات	کلیات تاریخ ایران	۸۲
۳۲۰ ریال	دکتر جلال الدین مدنی	آئین دادرسی مدنی	۸۳
۱۶۵ ریال	عباس جعفری	نقشه برداری	۸۴
۹۵ ریال	دکتر ایرج بهرامی	اصول شرکتهای تعاونی	۸۵
۵۱۰ ریال	دکتر معیلی و دکتر خطیبی	مائاتی و بیماریهای زنان	۸۶
۳۴۰ ریال	دکتر رامین - دکتر مدنی	چشم پزشکی	۸۷
۳۱۲ ریال	دکتر حسینعلی ممتحن	کلیات تاریخ عمومی	۸۸
۱۴۵ ریال	دکتر امیر باقر مدنی	چین پس از بیست سال	۸۹
۱۱۰ ریال	دکتر حمید بهزادی	قدرتهای بزرگ و صلح بین الملل	۹۰
۲۶۰ ریال	مورخ الدوله سپهر	ایران در جنگ دوم	۹۱
۵۸۰ ریال	پرفسور منوچهر حکیم	کالبد شناسی	۹۲
۲۰۰ ریال	دکتر حسین رضوی	اقتصاد سنجی	۹۳
۳۶۶ ریال	دکتر منوچهر بهرامی	ریاضیات عمومی	۹۴

۲۶۵ ریال	فرنا نوایی	آمار مقدماتی	۹۵
۱۳۰ ریال	وجیهه حاکمی	روانشناسی صنعتی	۹۶
۵۵ ریال	دکتر لقاءاله فنائیان	چگونه سزیمتر و کاملتر مطالعه کنیم	۹۷
۱۹۰ ریال	دکتر منوچهر مزینی	مقالاتی در باب شهر و شهرسازی	۹۸
	دکتر مرتضی لاریجانی	ترمودینامیک ماکروسکپی	۹۹
ریال	دکتر پرویز خطیبی		
۱۲۰ ریال	دکتر فریدون سرمد	جامعه‌شناسی جنگ	۱۰۰
۲۲۰ ریال	خانم تیموردخت امیر تیمور (کاظمی)	فرهنگ و اصطلاحات پزشکی	۱۰۱
۱۸۰ ریال	دکتر فریدون تفضلی	تاریخ عقاید اقتصادی	۱۰۲
۲۶۰ ریال	دکتر سعید حکمت	پزشکی قانونی	۱۰۳
۹۱۰ ریال	دکتر ولی‌اله انصاری	تحقیقات جنائی	۱۰۴
۲۸۰ ریال	دکتر علی مرزبان‌زاد	خسروانوشیروان در ادب فارسی	۱۰۵
۲۲۵ ریال	دکتر ابوالفضل قاضی	داستانهای ایرانی (آورده اند که)	۱۰۶
۲۴۰ ریال	دکتر بهمن محشمی	رادیویولوژی	۱۰۷
۲۵۰ ریال	دکتر ایرج جاویدپور	حشره‌شناسی عمومی	۱۰۸
ریال	مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی جلد اول		۱۰۹
ریال	رکن‌الدین همایونفرخ	منشاء الانشاء	۱۱۰
۱۲۰۰ ریال	پرویز رجبی	معماری ایران در عصر پهلوی	۱۱۱
۳۱۰ ریال	دکتر رضا شعبانی	حدیث نادرشاهی	۱۱۲
۲۷۰ ریال	دکتر عراقی	حقوق کار جلد دوم	۱۱۳
۱۳۵ ریال	دکتر حسین میلانی	آناطومی عمومی و جراحی دست	۱۱۴
۴۹۰ ریال	دکتر رضا علومی	مبانی علم سیاست	۱۱۵
۲۳۰ ریال	دکتر احمدعلی شیبانی	اصول علم مارکسینگ	۱۱۶
ریال	مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی جلد دوم		۱۱۷
۴۵۰ ریال	دکتر فریدون تفضلی	تاریخ عقاید اقتصادی جلد دوم	۱۱۸
۳۳۱ ریال	دکتر مهدی روشن‌ضمیر	تاریخ دودمان غوری	۱۱۹
۳۶۰ ریال	رکن‌الدین همایونفرخ	تنگ لوشا	۱۲۰
۱۸۲ ریال	دکتر اکبر کرباسیان	انگلستان و نظام پولی جهان	۱۲۱
۱۱۰ ریال	دکتر کاظم مهرداد	روشهای اساسی تحقیق در سلامت دهان و دندان	۱۲۲
۴۲۰ ریال	دکتر جلال‌الدین مدنی	آئین دادرسی مدنی جلد دوم	۱۲۳
۴۰۰ ریال	دکتر بیژن - پرفسور اصغر اقبالی	بیماریهای انگلی انسان (۱)	۱۲۴
۴۰۰ ریال	» » » »	» » » » (۲)	
۴۲۰ ریال	دکتر رکن‌الدین همایونفرخ	همایون‌نامه	۱۲۵
۵۶۰ ریال	» »	۵ گنج عماد فقیه	۱۲۶
ریال	مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایران جلد سوم		۱۲۷
۴۷۰ ریال	دکتر عزیزاله بیات	ایران از اسلام تا دنیای ما	۱۲۸
۲۰۰ ریال	دکتر حشمت جزینی	تاریخ اجتماعی هنر	۱۲۹



۲۱۰ ریال	دکتر هوشنگ قائمی	مبانی هواشناسی	
۱۹۵ ریال	دکتر محمود ریاضی داودی	درآمد ملی و تحلیل اشتغال	
۴۷۰ ریال	دکتر احمد میرفندرسکی	تاریخ روابط بین المللی جلد اول	
۳۱۶ ریال	دکتر پرویز شهبازی	روانشناسی	
۳۵۰ ریال	دکتر اعتمادیان	بهداشت عمومی حمایت گروه‌های آسیب‌پذیر	
۱۹۰ ریال	دکتر رضا اسراری	نقش اصلاحات ارضی در توسعه اقتصادی	۱۳۵
۴۸۵ ریال	دکتر احمد میرفندرسکی	تاریخ روابط بین الملل جلد دوم	۱۳۶
۱۶۰ ریال	دکتر کاظمی بیدهندی	شهرسازی در عقب ماندگی	۱۳۷
۲۳۰ ریال	خانم دکتر اعتماد	توسعه و توسعه نیافتگی	۱۳۸
۲۱۰ ریال	دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی	عقد کفالت	۱۳۹
ریال	مجموعه سخنرانی‌های همین‌کنگره تحقیقات ایران جلد چهارم		۱۴۰
۷۰۰ ریال	دکتر احمد میرباقری	مفهوم‌های اصلی جبر نو	۱۴۱
۴۵۰ ریال	خانم فیروزه خلعت‌بری	اقتصادنت	۱۴۲
ریال	دکتر ناصر میرفخرائی	مکانیک	۱۴۳
۱۸۵ ریال	دکتر مهین اصنانلو	الکترولیتها و آب	۱۴۴
۱۵۰ ریال	دکتر داود سلیمانی	کرم شناسی عملی	۱۴۵
۸۰ ریال	دکتر مصطفی وطنخواه	تضاد عمده عصر حاضر *	۱۴۶
۱۱۰ ریال	دکتر محسن تنباکوجی مقدم	بیماری‌های گوش و حلق و بینی و خنجره	۱۴۷
		برای پرستاران	
۲۱۰ ریال	دکتر محمد علی شیخ	پژوهشی در اندیشه‌های ابن خلدون	۱۴۸
۲۰۰ ریال	» » »	النصوص تاریخیچه	۱۴۹
۵۰۰ ریال	دکتر پرویز صانعی	روانشناسی کیفری	۱۵۰
۳۰۰ ریال	دکتر ضیاءالدین بیمانی	تفصیل قواعد دفاع مشروع	۱۵۱
۳۸۰ ریال	دکتر حسین رحیمیان	جلیبک شناسی	۱۵۲
۴۵۵ ریال	دکتر حسینعلی ممتحن	کلیات تاریخ عمومی جلد ۲ بخش ۱	مکرر ۱۵۲
۵۲۰ ریال	» » »	» » » » » » »	مکرر ۱۵۲
۴۰۰ ریال		تاریخ مختصر ایران	۱۵۳
۱۲۰ ریال	دکتر ابوالقاسم ثمر بخش	شکرکته‌های چندملیتی و استقلال ملی نمونه شبلی	۱۵۶
۵۰۰ ریال	دکتر شرف‌الدین خراسانی شرف	جهان و انسان در فلسفه	۱۵۷
۴۶۰ ریال	دکتر کشکولی	جراحی عمومی	۱۵۸
۱۶۰ ریال	دکتر گیتی ذبیهم	درآمدی بر آواشناسی	۱۵۹
۲۸۰ ریال	دکتر علی اکبر فروری	طبیعت ارسطو	۱۶۰
۱۸۰ ریال	دکتر قائم مقامی	روش تحقیق در تاریخ نگاری	۱۶۱
۲۱۰ ریال	دکتر منوچهر امیرفیض	جراحی نوزادان	۱۶۲
۵۳۰ ریال	دکتر داریوش کاظم زاده صمیمی	روش‌های تحلیل منطقه‌ای	۱۶۳
۵۴۰ ریال	دکتر فرخ امین زاده	جمعیت شناسی جلد اول	۱۶۴